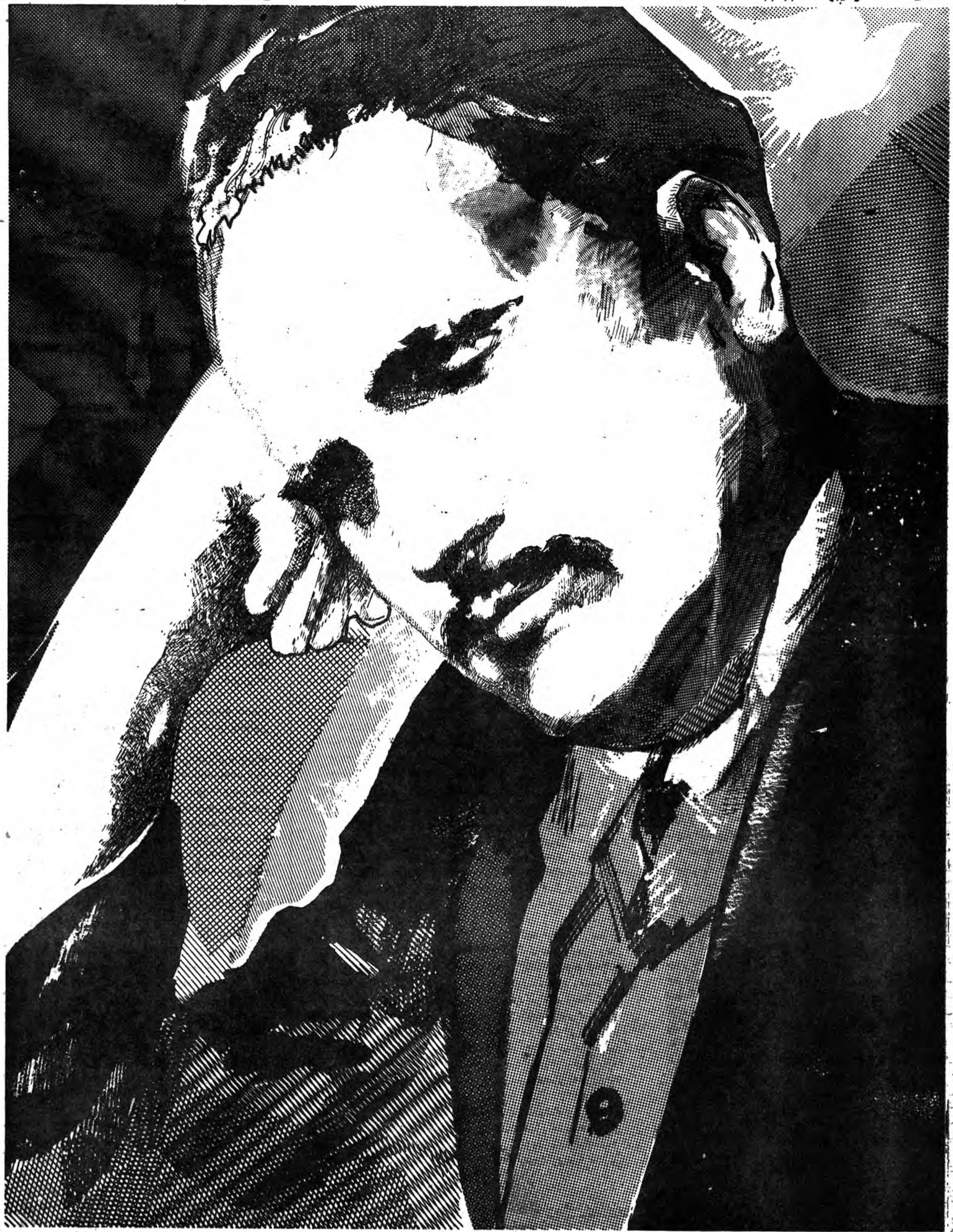


پنجشنبه

چون چراغ لاله سوزم ...

پنجشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۶۱



به بهانه چهل و چهار

اندیشه (علامه) اقبال پیر



● اندیشه اقبال آئینه تمام نمای جریانات تفکر اسلامی است که از سید جمال آغاز و کم کم در تمام جهان اسلام گسترده شده است.

* اقبال سخنگوی دردها و تمایلات و گرایشات و طرز تفکر و خواسته‌ها و امیدهای نسل معاصر و بالنده اسلامی در سراسر جهان بویژه در شبه قاره هند است.

بازشناسی اندیشه اقبال پیرامون نظامات اسلام با مشکلی توأم است و آن اینکه او هیچ اثر مستقلی بجا نگذاشته بلکه باید اندیشه وی را جمع به هر موضوع را از لابلای آثار گوناگون او استخراج نمود. مشکل دیگری که با آن مواجه هستیم این است که اقبال بسیاری از اندیشه‌های خویش را در قالب‌های شعری منعکس ساخته است و شعر ولوانگیزش و ظرافت بیشتری داشته باشد، اما از آنجا که کلام استدلالی ندارد و شیوه مجاز و کنایه و روش سمبلیک را برای بیان حقایق استخدام میکند از اینرو به صورتهای گوناگون توجیه میگردد. ولی همانطوریکه غلام السیدین خاطر نشان ساخته است «اشعار اقبال» از این قاعده مستثنی است. چرا که اندیشه و تفکر اقبال دارای یک سیستم مشخص و منظم است و شعر را برای بیان این اندیشه، وسیله قرار داده است، همچنانکه داستایوفسکی یاسارتر داستان را وسیله قرار میدهند. اقبال اساساً یک اندیشمند بود و نه یک شاعر و کسانیکه اندیشه وی را برای موجودیت خود خطرناک میدانسته اند همواره به این اصرار ورزیده‌اند که اقبال تنها یک «شاعر» بوده است، چنانکه در زمان رژیم منحوس پهلوی افراد وابسته به رژیم شدیداً در تلاش بودند که اقبال را تنها بعنوان یک شاعر معرفی کنند. اینک ما خطوط اندیشه اقبال را درباره نظام سیاسی اسلام بطور مجمل و فشرده ترسیم می‌کنیم.

اقبال سیستم فکری و فلسفی خود را بر پایه توحید طرح ریزی کرده است. توحید در مقولات اقبال پذیرفتن و ایمان داشتن به یگانگی و یکتائی «حقیقت نهائی» و گستردن و شمول اصل یگانگی و وحدت بر همه پدیده‌های جهانی است. او معتقد است سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فردی اسلام فقط یک وسیله عملی است برای درآوردن «توحید» به صورت یک اصل پویا و زنده و مسلط بر تمامی شؤون زندگی انسان.

اقبال معتقد است که اصل توحید سیستم سیاسی اسلام را جهت میدهد. یکی از نتایج ضمنی اصل توحید نفسی تفکیک و جدائی بین «دین» و «دولت» است. در اسلام سیاست از دین جدا نیست و اعمال سیاسی و اجتماعی یک مسلمان کاملاً به آینده‌آلها و

اقبال چهار چوب فکری و ایدئولوژیک و فلسفی خود را از اسلام و قرآن گرفت و به مکتب اسلام مسلح شد و به مبارزه با مکتب غربی که بصورت بت درآمده بودند رفت و با منطق نیرومند اسلام آنانرا کنار زد و در هم کوبید.

اقبال به دلیل درک واقعی از اسلام و خو گرفتن با قرآن و تعالیم عرفانی و کلامی این نظریه را عنوان کرد که «باید روشنفکران متعهد مسلمان، چهار چوب فکری خود را از قرآن و اسلام که شخصیت آنان را شکل می‌دهد، بگیرند» زیرا بدون آن «بی‌هویت» و «بی‌چهره» خواهند بود. و سپس بر مبنای تکیه بر قرآن و اسلام سیستم اقتصادی، سیاسی، آموزشی و فرهنگی و فلسفی خویش را تدوین کنند و در این کار اقبال به توفیق عظیمی نائل گشت، و به افکار نسلهای بعد از خود در شبه قاره هند شکل و محتوی مناسبی بخشید. از روحانیون و علما از مردانی چون ابو الاعلی مودودی و ابوالحسن علی ندوی گرفته تا روشنفکران متعهد اسلامی چون دکتر رفیع الدین همه تحت تاثیر افکار اقبال بودند.

بدون درک دقیق اندیشه اقبال درک جریانات اخیر اسلامی در شبه قاره هند غیر ممکن است. اندیشه اقبال آئینه تمام نمای جریانات تفکر اسلامی است که از سید جمال آغاز شده و کم کم در تمام جهان اسلام گسترده شده است.

اقبال یکی از اندیشمندان بزرگ معاصر جهان اسلام و یکی از اولین کسانی بود که به بازسازی تفکر فلسفی و اجتماعی اسلام ارائه اسلام بعنوان یک مکتب جامع که سیستم‌های ویژه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و فلسفی و حقوقی را شامل است ارائه داد. البته تردیدی نیست که بنیانگذار این جنبش «بازگشت بسوی اسلام» بعنوان یک مکتب و ایدئولوژی همه جانبه سیاسی و اقتصادی و فکری و عقیدتی، سید جمال بوده و اقبال وی را پیرو مرشد و راهبر خود قلمداد میکرده است. بطوریکه درباره‌اش چنین سروده:

سیدالسادات مولانا جمال زنده از گفتار او سنگ و سفال ولی نقش بزرگ سید جمال در این بود که در همه مناطق، و در همه زمینهای انسانی یک رسائیز بزرگ ایجاد کرد و جرعه‌هایی روشن کرد که تمامی ملل مسلم را به حرکت درآورد و نبوغ را شکوفا ساخت. ولی سید جمال بعثت گستردگی دامنه فعالیت‌های خود نتوانسته بود از نظر فکری و ایدئولوژیک کارهای عمیق و سیستماتیک انجام دهد و ابعاد نظامات اسلام و امتیاز آن بر سایر ایدئولوژیها و مکاتب را ترسیم کند، برای او همین بس که تمامی ملل مسلمان را از خواب خرگوشی بیرون آورد و نوابغی مانند اقبال و محمد عبده را پرورش داد که کار سید جمال را در زمینه فکری دنبال کردند.

اقبال یک «فرد» نبود بلکه یک «نماد» و سخنگوی دردها و تمایلات و گرایشات و طرز تفکر و خواسته‌ها و امیدهای نسل معاصر و بالنده اسلامی در سراسر جهان بویژه در شبه قاره هند است. با درک اندیشه اقبال ما در واقع مکانیسم فکری و اجتماعی یک ملت و یک «امت» را می‌فهمیم.

اقبال درباره نظام اقتصادی اسلام، نظام سیاسی اسلام، نظام آموزشی اسلام و در سایر موارد مشابه فکر سیستماتیک دارد ولی



قطب زاده هم چپی بود

بسم الله الرحمن الرحيم

هفته گذشته افشاء جزئیات توطئه کودتا خبر اول بود. حاکم شرع ارتش حرفهای شنیدنی بسیاری برای گفتن داشت و شنیدنی تر از سخنان او مصاحبه قطب زاده بود. در مورد مصاحبه قطب زاده نکات بسیار می‌توان نوشت و در این باره بسیار باید نوشت لیکن این چند سطر فرصتی مناسب برای به بحث کشیدن آن بسیار نیست. در این چند جمله همین بس که از حقیقت مکشوفه تازه‌ای صحبت کنیم و آن اینکه از قرار قطب زاده هم چپی است.

قطب زاده اعتراف کرد که گنهگار است. و قطب زاده اگر چه خوب هنر پیشه ایست با اینحال روی آنرا نداشت که بر جرائم خود سرپوش بگذارد و قطب زاده آنقدر آب راز سر گذشته دید که نتوانست باشعیده بازی خود را تیر نه کند.

و قطب زاده گفت من تقاضا کرده‌ام یامرا بکشید و یا آزادم کنید. من از این لحظه‌های پراضطراب رنج می‌برم. این لحظه‌ها مرا عذاب می‌دهند. جانم به لب رسیده است. مرا از این عذاب نجات دهید.

ای کاش کسی به اومی گفت که بر فرض از این عذاب نجات پیدا کردی. بر فرض که مردی. عذاب پس از آن راجه کار خواهی کرد؟

قطب زاده گویا اصلاً در فکر آن عذاب نبود. او در آن اندیشه نبود، نه به آن خاطر که خود را مجرم نمی‌دید (زیرا او به جرم خود اعتراف میکرد) بلکه بدان دلیل که اساساً به از راه رسیدن آن عذاب اعتقادی نداشت. او حتی حدس نیز نمی‌زد که زیر خاک هم خبرهایی است. و او به همین خاطر چپی بود.

دیگران شاید بگویند که بی‌اعتقادی به نشور را چه کار با چپی بودن. دیگران شاید بگویند که چپی بودن در قاموسها معنایی دارد و راستی بودن هم معنایی. دیگران شاید بگویند که قطب زاده اجیر اردوگاه مغرب بود و اجیران این اردوگاه در عرف کلام سلولهای از دست راست کفر جهانی بحساب می‌آیند.

ولی ما را چه کار به حرف دیگران؟ ما را چه کار به آنچه در قاموسها نوشته‌اند؟ قطب زاده چپی است زیرا قرآن نام او را چنین گذاشته است.

و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظل من یحوموم لایبارد ولا کریم انهم.... و کانوا یقولون اذا متنا و کنا تراباً و عظاماً انا لمبعوثون....

و دستی چپی‌ها، کیانند آنها، در آتشی نفوذگر و چرک آبهای جوشان و در زیر سایه دودی غلیظ، نه سردونه کریم. آنها پیش از آن از قبیله مترفین بودند و بر گناه عظیم اصرار میکردند و آنها می‌گفتند آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم سراز خاک بر خواهیم داشت.

قطب زاده اگر چه در مصاحبه‌اش هرگز این جمله را به زبان نیاورد، اما با زبانی گویاتر از آنچه در دهان است گفت «آیا چون مردم و خاک و استخوان شدم سر از خاک بر خواهم داشت» و «آیا چون مردم باز هم عذابی خواهد بود؟ آری عذابی خواهد بود عذابی به تلخی زقوم و سوزندگی جحیم

قطب زاده چپی بود. قطب زاده را چپی‌ها «قطب زاده» کردند. جوجه چپی‌ها بودند که جلو تلویزیون رفتند و مرک بر او گفتند و چنگر چپی بود که کاریکاتور او را کشید و چپی‌ها بودند که در آینه‌گان و سپید و سیاه همه کار کردند تا شاید چهره او را جا بیاندازند. آخر آنها از منفور بودن خود خبر داشتند. آخر آنها می‌دانستند که ملت با هر آنچه میگویند با برهان خلف برخورد می‌کند. ساده ما که چند روزی فریب این صحنه سازی را خوردیم. و چپی‌ها بودند که بمناسبت دستگیری او هیاهو برآه انداختند و هم آنها بودند که بخاطر آزادی او در عاشورای ۵۹ صوت کشیدند و هلهله کردند.

و بالاخره ایل آلون چپی بود که به قطب زاده فرانک فرانسوی می‌رساند و هم او رابط قطب زاده با ستاد هماهنگی کلیه چپی‌های جهان در واشنگتن و سازمان اطلاعاتی اصحاب الشمال بود.

و بالاخره چپی‌ها خواهند بود که در خارج برای او مجلس ختم برآه می‌اندازند و در داخل ادعا میکنند که ما از اوّل گفته بودیم که قطب زاده چه کاره است. راستی که قطب زاده چپی بود.

مین سال در گذشت علامه اقبال

امون نظام سیاسی اسلام



فهرست

● سرمقاله

● اندیشه علامه اقبال پیرامون نظام سیاسی اسلام

● روزی که منکران سرافکنده می شوند

● در صحرای طیس چه گذشت

● مصاحبه اختصاصی جمهوری اسلامی با

● حجت الاسلام روحانی

● نگرشی بر ماجرای طیس

● آموزش رزمی

● فرعون مصر فرزندان قرآن را شهید کرد

● با اقبال از ۱۲۵۳ تا ۱۳۱۷

● اشعار اقبال

● شب‌نم

● لاله

● حیات جاوید

● گل نخستین

● برای آفتاب عالم تاب

● دامن قرآن بگیر آزاد شو

● از خواب گران خیز

● اگر خواهی حیات اندر خطر زی

● اشیاء کتیه ای دوره اسلامی

● مغازه عمو اوغلی

● بازجوی من

● طلوع بدر

● بازجوی من

● پاسخ به سوال ایدئولوژی شما

● محاسبه النفس

● غیبت

● دومین تلاش بسوی زحل

● دو سرهائی که باعث دردسر

● زیست‌شناسان شده‌اند

● چین و طب سنتی

● یک جهش علمی در باغ وحش برونکس

● مشورت زاغ و شغال

● نقاشی بچه‌ها

● شما و صبح ۵شنبه

● افریقا ای سرزمین ستمدیده

● عکس و حرف

صبح پنج‌شنبه هر صبح پنج‌شنبه

ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی

ارگان حزب جمهوری اسلامی

برادر و خواهر مسلمان با ارسال نامه‌ها، پیشنهادات، انتقادات اشعار، قصه‌ها یا طنزی جالب ما را در این مهم یاری فرمائید. مطالب خود را به آدرس:

تهران خیابان سعدی جنوبی

شماره ۵۷۱ اطاق شماره ۵۵۵

«صبح پنج‌شنبه»

ارسال فرمائید.

و یا تلفنی از ساعت ۲ بعد از ظهر به بعد با تلفنهای

۳۰۶۱۱۴ ۳۰۶۱۱۶

۳۰۶۱۱۸ ۳۰۶۱۱۷

تماس حاصل فرمائید

داخلی ۵۷

«مردمی» اندر جهان افسانه شد

آدمی از آدمی بیگانه شد

روح از تن رفت و هفت اندام ماند

آدمیت گم شد واقوام ماند

او معتقد است بآرد مکتب ناسیونالیسم غربی باید وحدت جهانی

مسلمین را بر اساس مبانی عقیدتی بنیان گذارد، نخستین مبنای

بر اساس آن وحدت مسلمین تامین میشود توحید است:

لاله سرمایه اسرار مال است

رشته‌اش شیرازه افکار مال است

دومین مبنای ملیت جهانی مسلمانان عشق به پیغمبر و تابعیت

از شریعت وی است:

ملت ما را اساس دیگر است

این اساس اندر عقیده مضمر است

از رسالت در جهان تکوین ما

از رسالت دین ما آئین ما

از نبوت صدهزار مایک است

جزو ما از جزو مالینگ است

ماز حکم نسبت وی ملتیم

اهل عالم را پیام رحمتیم

از «نوبت» هم نو گشتیم ما

هم نفس، هم مدعا گشتیم ما

این مبانی اعتقادی‌اند که یک امت جهانی اسلام را بوجود

می‌آورند:

امتی از ماسواییگانای

بر چراغ مصطفی پروانه‌ای

این امت آزاده است که رسالت شهدا علی الناس را بعهده میگیرد

در این امت تمامی افراد مستعد برادر و برابریند و با هم جامعه

قهرمانان و جامعه آزاد مردان را تشکیل میدهند.

«کل مومن اخوة اندر دلش

حریت سرمایه آب و گلش

تاشکیب امتیازات آمده

در نهاد و مساوات آمده

هر یکی از ما مین ملت است

صلح و کینش صلح و کین ملت است

عشق را آرام جان حریت است

ناقش را ساریان حریت است

ولی این «حریت» و آزادی واقعی که تنها با تسلیم شدن به

دستورات خداوندی بدست می‌آید بجز از آن «آزادی» است که

بصورت یک «بت» تو خالی در آمده و در مکتب لیبرالیسم و دموکراسی

مطرح است اقبال شدیداً بر «لیبرالیسم» و دموکراسی حمله میکند و

میگوید:

گریز از هر «جمهوری» غلام پخته کاری شو

که از مغز دود خور فکر انسانی نمی‌آید.

درباره نظام دموکراسی غربی او میگوید که نظامی است که کیفیت

را در نظر نمیگیرد تنها بر «کمیت» تکیه دارد. نظامی است بقول

اقبال در آن آدمیان را می‌شمارند «وزن» نمیکنند درباره نظام

دموکراسی غربی او میگوید:

من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند

بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته‌اند.

بجای «دموکراسی» اقبال معتقد به حاکمیت شریعت و آئین اسلام

است.

چون اسیر حلقه آئین شود

آهوی رم خوی او مشکین شود

این آئین نیز مبتنی بر قرآن است

گرتو می‌خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز به قرآن زیستن

هستی مسلم ز «آئین» است و بس

باطن دین نبی این است و بس

از یک آئینی مسلمان زنده است

پیکر ملت ز قرآن زنده است

هدفهای دینی و اخروی او مربوطاند. مسلمان موحد که ایمان به

اصل «یکتائی» دارد بین دین و دنیا و سیاست و مذهب تفکیک

قائل نمی‌شود بخاطر بیش توحیدی در اسلام «دولت» و «پایگاه

مذهب» دو قطب مختلف یا متضاد نیستند بلکه یکی هستند،

پیغمبر هم رئیس دولت بود و هم پیشوای دین.

اقبال خاطر نشان می‌سازد که توحید اسلامی خواستار آن است

که وفاداریهای نهائی انسان فقط به خدا تعلق داشته باشد نه به

مظاهر مادی از قبیل: نژاد، وطن، زور، و یا حتی شهوت

رانی‌های نامتعالی. از همین جهت اقبال شدیداً مخالف مکتب

«ناسیونالیسم»، «لیبرالیسم» و حتی «دموکراسی غربی» است.

چرا که معتقد است در آن مکاتب وفاداریهای نهائی فرد به «خدا»

تعلق ندارد بلکه صرفاً به «میهن» یا باصطلاح «آزادی طلبی» و

«تمایلات مردم» تعلق دارد و اقبال در گفتن این مطلب هیچ

مصلحت را روا نمی‌دارد. اقبال معتقد به ملیت عقیدتی همه

مسلمانان است و ملیگرایی و ایده ملیت جغرافیائی را قبول ندارد و

میگوید:

جوهر ما با مقامی بسته نیست

پاده تندش به جامی بسته نیست

قلب ما از هندو روم و شام نیست

هرز و بوم ما بجز اسلام نیست

اوهجرت پیغمبر را حرکتی در جهت نفی ملیگرایی و مهین پرستی

قلمداد میکند:

عقد قومیت مسلم گشود

از وطن آقای ماهر جرت نمود

حکمتش یک امت گیتی نورد

بر اساس «کلمه‌ای» تعمیر کرد

در جای دیگر میگوید:

نی افغانیم و نی ترک و تاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

که ما پرورده یک شاخساریم

اوشدیدا بر مکتب ملیگرایی میگوید و میگوید:

آن چنان قطع اخوت کرده‌اند

بر وطن تاسیس ملت کرده‌اند.

تا وطن را شمع محفل ساختند

نوع انسان را قبال ساختند



کسانیکه اندیشه وی را برای

موجودیت خود خطرناک می‌دانسته‌اند

همواره به این اصرار ورزیده‌اند که اقبال

تنها یک «شاعر» بوده است.

● اقبال معتقد به ملیت عقیدتی همه

مسلمانان است و ملیگرایی و ایده ملیت

جغرافیائی را قبول ندارد.

قابل توجه اعضاء و هواداران حزب

بسمه تعالی

روزنامه جمهوری اسلامی در نظر دارد بمنظور

تجلیل و گرامیداشت یاد شهدای والا مقامی که در

فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به

لقاء... پیوستند مطالبی بجای برساند.

از آنجا که تک تک این شهدا عمر خود را وقف

پاسداری از اسلام و خدمت به توده مستضعف و

پشتیبانان اینارگر انقلاب اسلامی کرده بودند و با

شهادتشان ملتی به سوگ نشستند، از شما خواهران و

برادران حزب الهی تقاضا میکنیم چنانچه هر گونه نوشته

شعر خاطره داستان، طرح، عکس و... از این شهیدان

در دسترس دارید که مربوط به واقعه انفجار دفتر

مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهدای با کرامت آن

واقعه می‌شود حداکثر تا تاریخ ۶۱/۲/۹ به نشانی

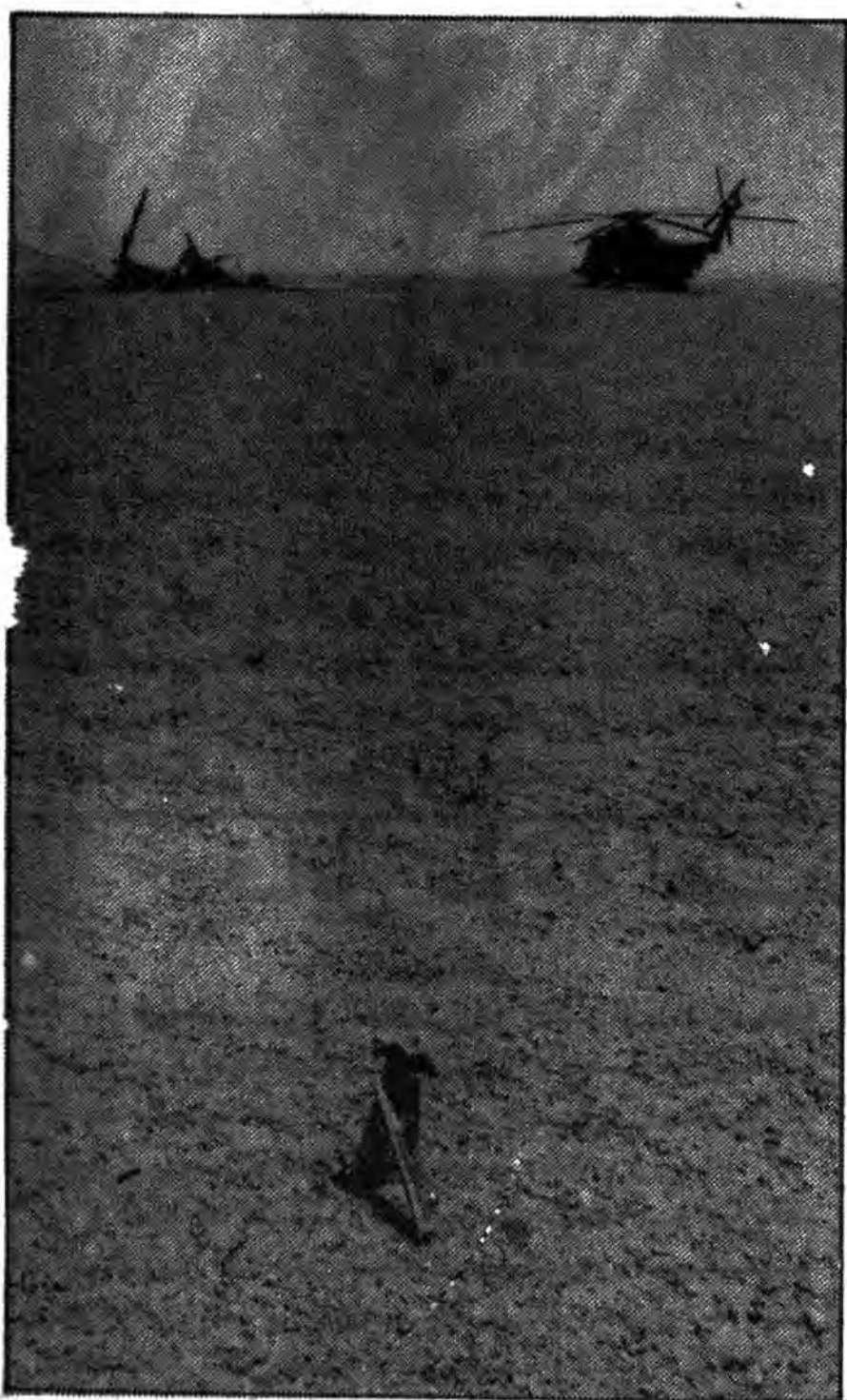
روزنامه پست نمائید.

با آرزوی غلبه نهائی حزب... بر حزب الشیطان.

نشانی: تهران سعدی جنوبی شماره ۵۷۱ اطاق

۵۵۵

روزی که منکران سرافکنده می شوند



ایران نگاه چپ کند دست خداوندی چشمش را کور خواهد کرد انتظاری جز مشاهده نبرد سنگین شنه‌های صحرای قار قارک‌های نظامی آمریکا هرگز نداشته است و ندارد.

میگویند وقتی که ابرهه لشکر خود را به نزدیکی مکه رساند شترهای عبدالمطلب در صحرا گم شده بودند. پرده‌دار خانه خدا در جستجوی مال چشمش رفت و رفت و رفت تا به خیمه گاه آن لشکر رسید. ابرهه شترهای او را توقیف کرده بود. عبدالمطلب گفت شترها را بده. ابرهه جواب داد: من می‌خواهم مکه را با تمام جاه و جلالت بیلیم و وقتی چنین کنم از مال و منال تو هم هیچ نخواهد ماند. تو بزرگ مکه هستی، آیا بهتر نیست که بجای نگرانی برای شترهایت در فکر آینده تلخ شهرت باشی. او پاسخ داد: شترهای من صاحبی دارند و کعبه نیز صاحبی، من مال خود را می‌پایم و او هم خانه خود را. عبدالمطلب به آنچه میگفت ایمان داشت و لذا طبیعی بود اگر از تارومار شدن لشکر ابرهه به شگفت نیاید. شگفتی روزی آنهایی بود که از آن ایمان بی‌بهره بودند. شگفتی روزی آنانی بود که انتظاری جز آنچه گذشت را می‌کشیدند.

بیائید مثال گویاتر از داستان عبدالمطلب را در میان خاطرات دبیرسان بیرون بکشیم. آن سالها وقتی سدیم را در آب می‌انداختند به سرعت شروع به چرخش میکرد. مشاهده این حادثه برای شاگردانی که این حقیقت را پیش از آن حادثه تنها شنیده بودند شگفتی آور بود اما دبیر شیمی را با چه کار با این تعجبها، همانگونه که سالکان را چه کار با تعجب از آنچه در طبس گذشت.

بهر حال بگذریم وقتی که خبر شکست آمریکایی‌ها در طبس از مرزهای ایران عبور کرد یکی از مجلات اسلامی کویت به سراغ آیهای از قرآن کریم رفت: **یا ایها الذین آمنوا اذكروا نعمت الله علیکم اذ جاءکم جنود فارسلنا علیهم ریعا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعلمون بصیرا** (احزاب-۹) ای اهل ایمان بیاد آرید نعمت خدا را بر شما، وقتی لشکری از کفر به سراغتان آمد و ما بر آنها بادی تند و سپاهی که بچشم نمی‌دیدید فرستادیم، و ما بر آنچه میکردید بینا بودیم. نویسنده‌ای که این آیه را در آن زمان متذکر شد- هر که بود- مناسبت را خوب درک کرده بود. تناسب آن آیه با شرایط ۵ اردیبهشت ۵۹ تنها به آن خاطر نبود که در آن از نعمت خدا بر مؤمنان و از فرستاده شدن بیاد

با خود می‌گفتیم که شهرها را زیرورو میکنند. در دشتها سیل خون برافشانند و چه میکنند و چه میکنند. اما اگر عین همین سؤال را از امام می‌کردید- وقتی از امام می‌پرسیدید اگر یانکی‌ها آمدند چه؟ پاسخ آن بزرگوار آن بود که ایران موجودیست الهی که هیچ قدرتی توانائی آسیب رساندن به آن را ندارد. ما انتظار آنچه در طبس میگذشت را نداشتیم. بیائید اعتراف کنیم که چه بسا به وعده‌ها بدگمان بودیم و تصور

نمود. شاید بسیاری انتظارشان بیش از آن پیام کوتاه بود. شاید بسیاری که ابهت حادثه مجذوبشان کرده بود اعتقاد داشتند که بیش از آن باید به معجزه پرداخته میشد و باید گفته میشد که چگونه دست غیبی در طبس چهره نشان داده است. س- آن بسیار چرا چنین انتظاری داشتند و امام چرا به این توقع پاسخ مثبت نداد؟ ج- آن بسیار بدان خاطر متوقع بودند که از حادثه به

بسم الله الرحمن الرحیم روز ۵ اردیبهشت وقتی که یانکی‌ها برای حمله به ایران راه افتادند حتما پیش خود پنداشته بودند که می‌خواهند راحیا الحلقوم قورت بدهند. آنها حتما پیش خود فکر کرده بودند که در عرض یک چشم بهم زدن خواهند آمد و تهران را با خاک یکسان خواهند کرد و قم را به آتش و خون خواهند کشید و آنها حتما خود را ملامت میکردند که چرا آنهمه مدت «برای گوشمالی دادن» به ایران صبر کرده‌اند. البته شاید کسی آنها را برای این خیال‌های سبک ملامت نکند، آخر در آغاز بنظر میرسید که حساب همه چیز شده است. سربازان ماهها در آریزونا تعلیم دیده بودند تا مبادا شکست بخورند. هلیکوپترها ماهها آزمایش شده بودند تا مبادا سرشکسته برگردند. ماهواره‌ها ماهها حرکت جبهه‌های هوا را بررسی کرده بودند تا مبادا حادثه پیش‌بینی نشده‌ای رخ دهد. اما حادثه پیش‌بینی نشده بالاخره رخ داد. طوفان شنی که داشت از کویر دور میشد، یکباره مسیر خود را کج کرد و بسراغ یانکی‌ها آمد. بعد از آن معلوم نیست که دقیقا چه شد. آمریکایی‌ها هرگز حاضر نشدند جزئیات بلائی که بر سرشان نازل شده بود را فاش کنند. تنها همین چند نکته از لابلای چرخهای ماشین تبلیغاتی غرب به بیرون درز کرد که از قرار طوفان شن زمان بندی برنامه را بهم ریخته است و از قرار دستگاههای خنک کننده بعضی اهرلیکوپترها از کار افتاده‌اند و لاجرم برخی ازادوات حساس آنها سوخته‌اند و از قرار تجهیزات باقی مانده نیز وقتی که در صحرای طبس مشغول سوخت گیری بودند دست غیبی آتش به جانیشان زده است و از آنها تنها خاکستری بجای گذاشته است تا عبرت دیگران شود.

از آنچه در طبس گذشت جز نکته پراکنده‌ای به بیرون درز نکرد. اما از قرار به درز همان چند نیز نیازی نبود. معجزه آنقدر عظمت داشت که هیچکس جرات انکار آنرا بخود ندهد. وقتی که خبر معجزه به تهران رسید مردمی که مشغول نماز جمعه بودند یکپارچه الهه اکبر گفتند. انسان وقتی در اندیشه تکبیر آرزو فرو می‌رود از خود می‌پرسد آیا مردم شعار دیگری هم می‌توانستند بدهند. شعاری که تمامی عظمت آن لحظه را در خود خلاصه کند.

وقتی که خبر معجزه به امام رسید نمی‌دانیم که زمان چگونه گذشت. تنها می‌دانیم که امام مناسبت را با پیامی کوتاه بر گزار

*** وقتی خبر به تهران رسید مردمی که مشغول نماز جمعه بودند یکپارچه الهه اکبر گفتند و این شعاری بود که تمامی عظمت آن لحظه را در خود خلاصه کرد.**

*** امام به همان اندازه دست غیبی را در معجزه طبس می‌دید که آن دست را در رویش دانه‌ها و رسیدن میوه‌ها و سرزدن جوانه‌ها می‌بیند.**

*** امام که می‌دانند اگر شیطان به ایران نگاه چپ کند دست خداوندی چشمش را کور خواهد کرد انتظاری جز مشاهده نبرد سنگین شنه‌های صحرای قار قارک‌های نظامی آمریکا هرگز نداشته است و ندارد.**

*** آنهایی که می‌گفتند شعار «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» را واقعیتی نیست و زودتر دست از سرسختی بردارید و بیهوده برافسانه‌ها امید نبندید در طبس شرمگین و سرافکنده گشتند.**

شگفت آمده بودند و امام بهمان اندازه دست غیبی را در معجزه طبس عریان می‌دید که آن دست را در رویش دانه‌ها و رسیدن میوه‌ها و سرزدن جوانه‌ها آشکار می‌بیند- زیرا بر همه آنها مشیت الهی به یک مقدار دخیل است و زیرا آنچه در طبس گذشت به همان اندازه که بارش باران و جریان رودخانه و ریزش آبشار معجزه است، معجزه بود.

س- آن بسیار چرا چنین انتظاری داشتند و امام چرا به این توقع پاسخ مثبت نداد؟ ج- بدان دلیل که آن بسیار انتظار آنچه در طبس گذشت را نمی‌کشیدند. ما پیش از ۵ اردیبهشت ۵۹ وقتی پیش خود تصور حمله نظامی آمریکا به ایران را زنده میکردیم می‌گفتیم که خواهند آمد و خواهند کشت و خواهند سوخت و خواهند رفت.

شگفت آمده بودند و امام بهمان اندازه دست غیبی را در معجزه طبس عریان می‌دید که آن دست را در رویش دانه‌ها و رسیدن میوه‌ها و سرزدن جوانه‌ها آشکار می‌بیند- زیرا بر همه آنها مشیت الهی به یک مقدار دخیل است و زیرا آنچه در طبس گذشت به همان اندازه که بارش باران و جریان رودخانه و ریزش آبشار معجزه است، معجزه بود.

و کسانی بودند که در عملیات نجات موفقیت آمیز از این قبیل (همانند عملیات نجات انتبه) نقش سازماندهی و هماهنگ کننده را داشتند. کنگره آمریکا برای این عملیات بودجه نامحدودی را اختصاص داده بود و قبلاً با کمک دیپلماتها و وابستگان نظامی کشورهای همپیمان آمریکا نقشه سفارت اماکن اطراف آن مورد بررسی دقیق قرار داده بود. طبق این نقشه به رئیس بخش سازمان سیا در سفارت اطلاع داده می‌شود که گروگانها را برای عملیات آماده سازد. تماس با این افراد از طریق یک نماینده صلیب سرخ ویا توسط یک دیپلمات از کشورهای بااصطلاح دوست آمریکا انجام می‌شد. اعضای گروه کاماندویو توسط هنگ پلیس مخصوص سرویس‌های هوایی بریتانیا تعلی

زدن به درگیریها و متشنج کردن اوضاع داخلی زمینه این دخالت مستقیم را هموارتر میکردند و در خلال توطئه حمله نظامی، با بهانه‌های «حفظ سنگر دانشگاه» و مخالفت با به تعطیل درآمدن آن موزیانه جو مساعد را آماده می‌ساختند. ذکر این نکته لازم است که شیطان بزرگ می‌پنداشت در صورت موفقیت طرح نظامی خود خواهد توانست شرایط و جو اجتماعی بسیار بغرنج جامعه خود را تا حد گسترده‌ای تحت‌الشعاع قرار داده و درست در همین رابطه بود که کارتر گمان میکرد در صورت توفیق در چنین عملیات بزرگی، در انتخابات آینده که چندان هم دور نبود با موفقیت روبرو خواهد شد و بر شکست اشغال جاسوسخانه سرپوشی خواهد نهاد. با این وجود آنچه در این تجاوز نمیتوان

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل، الم يجعل كيدهم في تضليل، وارسل عليهم طيرا ابابيل، ترهيمهم بحجارة من سجيل. بی‌تردید چهارم اردیبهشت سال ۵۹ عام الفیل دیگری پس از ۱۴۵۲ سال در تاریخ بود. دو سال پیش در چنین روزی بود که دست غیبی خدا در پشت شن‌های صحرای طبس بر پیچیده‌ترین و مبدع‌ترین دستگاههای ابرهه زمان، آمریکا فرود آمد و یکبار دیگر خداوند انقلاب مستضعفان را که خود نوید پیروزی آن را در مقابل مستکبران داده بود یاری کرد. آنچه که در عرض چند ساعت در کویر خشک طبس بر پیکر آمریکا وارد آمد قابل فهم و درک برای هیچیک از کارشناسان



در صحرای طبس چه گذشت

داده شده بودند، عملیات نجات گروگانها، سوخت گیم وچگونگی خروج آنها از سفار چندین بار در صحرای آریز ودر محلهائی که شبیه سفار آمریکا ساخته شده بود تمر گشته بود. سرانجام در سه‌شنبه پس از اینکه یک گ جاسوس از صلیب بین‌المللی در ملاقاتش گروگانها مشخص نمود که ۵۰ گروگان کماکان در سفا بسر می‌برند کارتر در د کارش کلمه رمز «بروید» اعلام کننده آغاز حمله بو صادر کرد.

برای عملیات هواپی غول‌آسای (سی-۱۳۰) هلیکوپتر مدرن سیکورسکی بعثت پرونده سفید تعمیراتی جایزه و مدال گرفته بودند به ۱۵ متخصص تعمیر هلیک شریکت داشتند، هواپیما شریکت کننده بعد از ظهر سه از یک فرودگاه واقع در مصر شدند تا حدود ۹۰ کمانا وارد ایران کنند، در همین به هلیکوپتر از ناو جنگی نیمیتز در سواحل دریای عمان ق داشت بلند شده و از نقطه رادار ایران و در ارتفاع به پائین وارد ایران می‌شوند. در ساعات اول تجاوز نظ آمریکا به ایران سید هیدرولیکی یکی از هلیکو بکلی خراب شده و هلیا دیگر مجبور می‌شود اف هلیکوپتر خراب شده را کرده و به ناو نیمیتز بازگرا پس از آن به علت شدت ط شن و درحالیکه تیم نجات فرودگاه متروکه طبس ره بود، سیستم هیدرولیکی دیگر از هلیکوپترها نیز آ دیده و از کار می‌افتد، و درحالی بود که طه پیش‌بینی‌های علمی کارش آمریکائی در چنین روزی ا هیچگونه طوفانی وجود ندا پس از این بحران بود



براحتی از کنارش گذشت هماهنگی کامل عملیات با ابر قدرت شوروی بود چراکه با وجود تجهیزات قوی جاسوسی و ماهواره‌های اطلاعاتی و مخابراتی شوروی، هیچگونه خبر واطلاعاتی در این مورد اعلام و گزارش نشد.

تجاوز چگونه به مرحله اجرا درآمد؟

برای به اجرا درآوردن حمله نظامی آمریکا، یک گروه ۸۲ نفری از لشکر ویژه هوا به زمین آمریکا انتخاب و مدت ۵ ماه تمام در صحرای آریزونا که تقریباً شرایط کویر ایران را دارد به آنها آموزشهای ویژه داده شد. طراحان این توطئه تمام گروهها

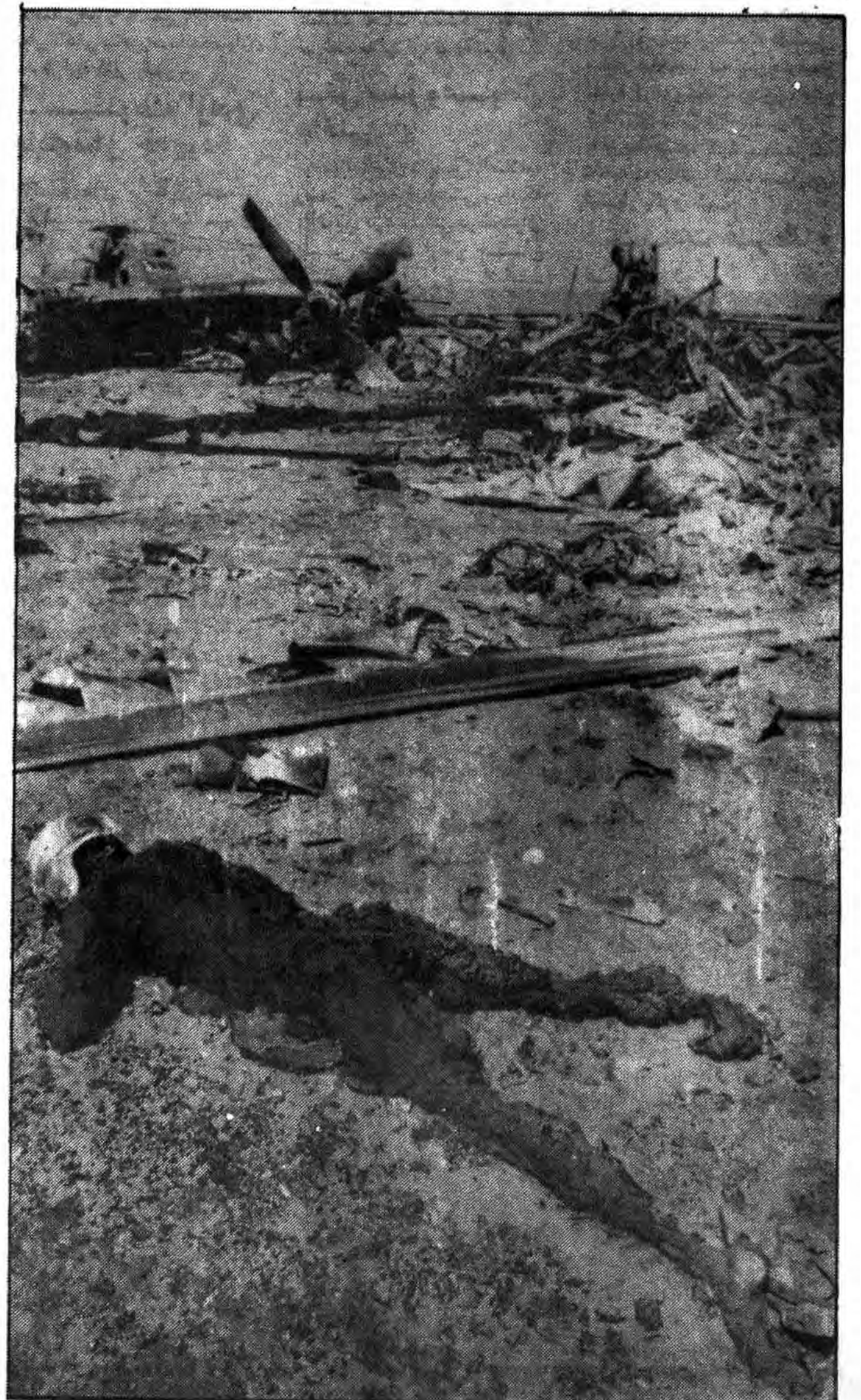
نظامی و قابل پیش‌بینی برای هیچ یک از دستگاههای پیچیده شیطان بزرگ نبود، آنچه که گذشت غضب الهی بود بر کاخ نشینان واشنگتن، و نور و سراسر -معجزه برای انقلاب اسلامی که ندای حق را سر داده بود. اما نوشتاری را که در این مقوله خواهیم آورد بازگوئی اتفاقات و حوادث صحرای طبس نه بعنوان یک حادثه و اتفاق معمولی و قابل پیش‌بینی بلکه به عنوان همراهی و الطاف خداوندی با انقلابی است که شیطان بزرگ با تمام قوا سعی بر ضربه زدن به آن را داشت.

توطئه چگونه شکل گرفت؟

اشغال لانه جاسوسی بی‌شک سهمگین‌ترین ضربه‌ای بود که در طول عمر ۲۰۰ ساله آمریکا بر پیکرش وارد آمده بود و پس از این ضربه بود که شیطان بزرگ با دست زدن به توطئه‌های پی در پی سعی در خنثی کردن آن برای دستیازی به منافع از دست رفته خود نمود.

انقلاب اسلامی که بعنوان قدرت سومی در مقابل ابرجناایتکاران و نقطه اتکائی برای مستضعفان درآمده بود با اشغال بااصطلاح سفارتخانه بزرگترین مستکبر جهان، چهره کریه و آسیب‌پذیری آن را به دنیا نشان داد و در همین رابطه بود که آمریکای جنایتکار از ابتدا ۲ حربه تحریم اقتصادی و دخالت مستقیم نظامی را بدنبال شکست کوششهای دیپلماتیکی که بشدت از طرف امام و امت رد شده بود سرگزید. و همزمان با شروع محاصره اقتصادی و تحت فشار قرار دادن همپالگهیهای خود در روپا برای این امر دست به طرح‌ریزی حمله مستقیم نظامی برای آزادی بااصطلاح گروگانها نمود.

از سوی دیگر عوامل و گروهکهای وابسته نیز با دامن



در صحرای طبسی چه گذشت



بقیه از صفحه ۵

فرماندهان عملیات شیطان بزرگ شروع به بحث نمودند که آیا این مأموریت با ۵ هلیکوپتر قابل پیاده شدن هست یا نه، چرا که این مأموریت حداقل برای ۶ هلیکوپتر پیشبینی شده بود حال آنکه سه تا از آنها از عملیات خارج شده بودند.

پیشنهاد ادامه یا متوقف گذاشتن عملیات توسط یک پست فرماندهی در خاورمیانه به پنتاگون فرستاده شد، تصمیم نهایی با کاتر بود. آنطور که بعدها روزنامه‌های آمریکایی نوشتند

کاتر سخنان هارولد براون را در مورد وضعیت مأموریت شنید و در ساعت ۴ و ۵ دقیقه بعد از آنکه ۴ ساعت از تجاوز می‌گذشت بدون آنکه کسی متوجه آنها بشود خیلی مایوسانه موافقت نمود که عملیات عقیم بماند.

در این میان در نزدیکی‌های نیمه شب یک اتوبوس با ۴۰ سرنشین که در حال عبور از کنار جاده بود با متجاوزین آمریکایی برخورد می‌کنند. کماندوهای آمریکایی پس از دستگیری مسافری و پس از تماس با پنتاگون در مورد آنها تصمیم می‌گیرند سرنشینان اتوبوس را درون یک هواپیما (سی ۱۳۰) قرار دهند و با خود از ایران خارج سازند.

اما با در اینجا دست غیبی خدا امت مسلمان ایران و انقلاب اسلامی را یاری میدهد و درست در هنگامیکه اولین نفر از مسافران مشغول سوار شدن بر هواپیما

بوده است یکی از هلیکوپترها که می‌خواهد برای سوخت‌گیری در کنار یک هواپیما بنشیند بر اثر طوفان شن با آن تصادم میکند و آتش سوزی مهیبی بوجود می‌آورد که در نتیجه آمریکاییها بر اثر وحشت مسافران را رها کرده و پابه فرار می‌گذارند. یکی از مسافران ایرانی پس از وقوع حادثه می‌گوید: «مادر حال سوار شدن به هواپیما بودیم که یکی از هواپیماها آتش گرفت، من نمی‌دونم چه شکلی اون آتش گرفت.»

یکی دیگر از مسافران بنام محمدعلی افزار دو روز بعد از وقوع حادثه در مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی می‌گوید: «ما ساعت ۳ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۵۹/۲/۴ از یزد بقصد مشهد حرکت کردیم و ساعت ۹ پس از طی مسافت تقریباً ۵۰ کیلومتر از رباط پشت‌بادام به یک هواپیما چهارموتوره ارتشی که در فاصله پنجاه متری طرف چپ جاده روی زمین نشسته بود برخوردیم. ناگاه از سوی گروهی به ما ایست داده شد و مقداری نیز تیراندازی هوایی شد و بدنیا آن یک نفر که لباس ارتش ایران را به تن داشت جلو آمد و با زبان فارسی به ما گفت که پیاده شویم. پس از پیاده شدن یک عده سرباز با چشمان زاغ و موهای زرد توی ماشین ریختند و مسافرانی را که در داخل اتوبوس بودند با زور و کتک پیاده کردند و بعد از یک ربع، یک هواپیما دیگر از همان نوع بزمین نشست و در پی آن

۵ هواپیما و ۶ هلیکوپتر دیگر نیز بزمین نشست. از هر هواپیما عده‌ای سرباز در حدود ۶۰ نفر پیاده شدند. چند ساعت بعد دوباره اتوبوس را آوردند و گفتند یکی، یکی سوار شوید و پس از سوار شدن ما را بطرف چپ جاده بردند. و کنار جاده نشاندهند. در همان حال ناگاه نور سیزی را که از سمت راست جاده بلند شد و در طرف یزد پائین رفت و ناپدید شد دیدیم. آنها با دیدن نور و ما که ناشاطبی در دلمان بوجود آمده بود شروع به خندیدن کردند و عکسهای امام را پاره کرده و دوباره ما را سوار اتوبوس کردند و در نزدیکی یکی از هواپیماها بردند تا سوار شویم. ماشین ما با هواپیمائی که روشن بود و ما میبایستی سوار آن شویم فاصله‌ای داشت که ناگاه بدون هیچ حرکت و اقدامی منفجر شد. ما از ترس به آنها گفتیم که الان می‌سوزیم یکی از آنها گفت شما ناراحت نباشید. در این هنگام آنها لاستیک سمت شاگرد ما را ترکانند، خودشان رفتند و سوار پنج تا هواپیما شدند و بما گفتند اگر تا آفتاب زده از اینجا حرکت کنید ما شما را از طریق هوا بمباران میکنیم. حقیقت این بود که یکی از هلیکوپترها در زمین از یک هواپیما (سی-۱۳۰) بنزین‌گیری کرده بود. هلیکوپتر بلند شد تا هلیکوپتر دیگری جهت سوخت‌گیری آماده شود، اما در این لحظه خلبان، هلیکوپتر را با سرعت بطرف جلو راند که پروانه هلیکوپتر با

هواپیما برخورد نمود و در همان لحظه آتش هردوی آنها را دربر گرفت. ۳ آمریکایی در هواپیما و ۵ نفر دیگر در هلیکوپتر در این آتش‌سوزی به هلاکت می‌رسند. همچنین قبل از آتش‌سوزی هواپیما، یک کامیون حامل سوخت که بطرف یزد در حال حرکت بود، با تیراندازی متجاوزین مواجه می‌شود که از تاریکی شب استفاده می‌کند و از محل حادثه دور می‌شود. در این حال با احتمال فاش شدن حضور آنها در طبس و احتیاج فوری به رساندن زخمی‌ها به بیمارستان، آمریکایی‌ها را و می‌دارد به هواپیماهای باقی‌مانده سوار شده و پا به فرار بگذارند.

توطئه آزادی جاسوسان چه بود؟

کماندوهای آمریکایی تصمیم داشتند پس از سوخت‌گیری هلیکوپتر هادر صحرای طبس ۵ هلیکوپتر خود را در نقطه‌ای در صد کیلومتری شرق تهران آورده و روز بعد با تغییر قیافه توسط اتوبوسهائی که از قبل توسط عوامل داخلی آماده شده بود با قیافه توریست به تهران بیایند. این عده در خلال شب می‌بایستی به دو تیم تهاجمی تقسیم می‌شدند یک گروه کوچک به طرف ساختمان وزارت امور خارجه حرکت کرده و بوریس لنینگ و دود پلمات دیگر را آزاد می‌کردند و گروه دوم به طرف سفارت که ۵۰ جاسوس گروگان در آنجا به سر می‌بردند

رفته و پس از حمله بداخل سفارت، آنها را آزاد کنند. زمانی که حمله آغاز می‌شد چهار فروند از هلیکوپترها در حالیکه پرچم جمهوری اسلامی را داشتند در زمین فوتبال سفارت به زمین می‌نشتند و در مرحله آخر عملیات گروگانها به همراه کماندوهای هلیکوپتر منطقه را ترک کرده و به هواپیماهای (سی-۱۳۰) ملحق می‌گشتند. مجله تایم بعدها فاش ساخت در تمام دوران عملیات نجات هواپیماهای جنگنده نیروی دریایی آمریکا واقع در ناوهای هواپیما برآمده بودند در صورتیکه عملیات نجات با مشکلی روبرو می‌شد، به تهران حمله کنند.

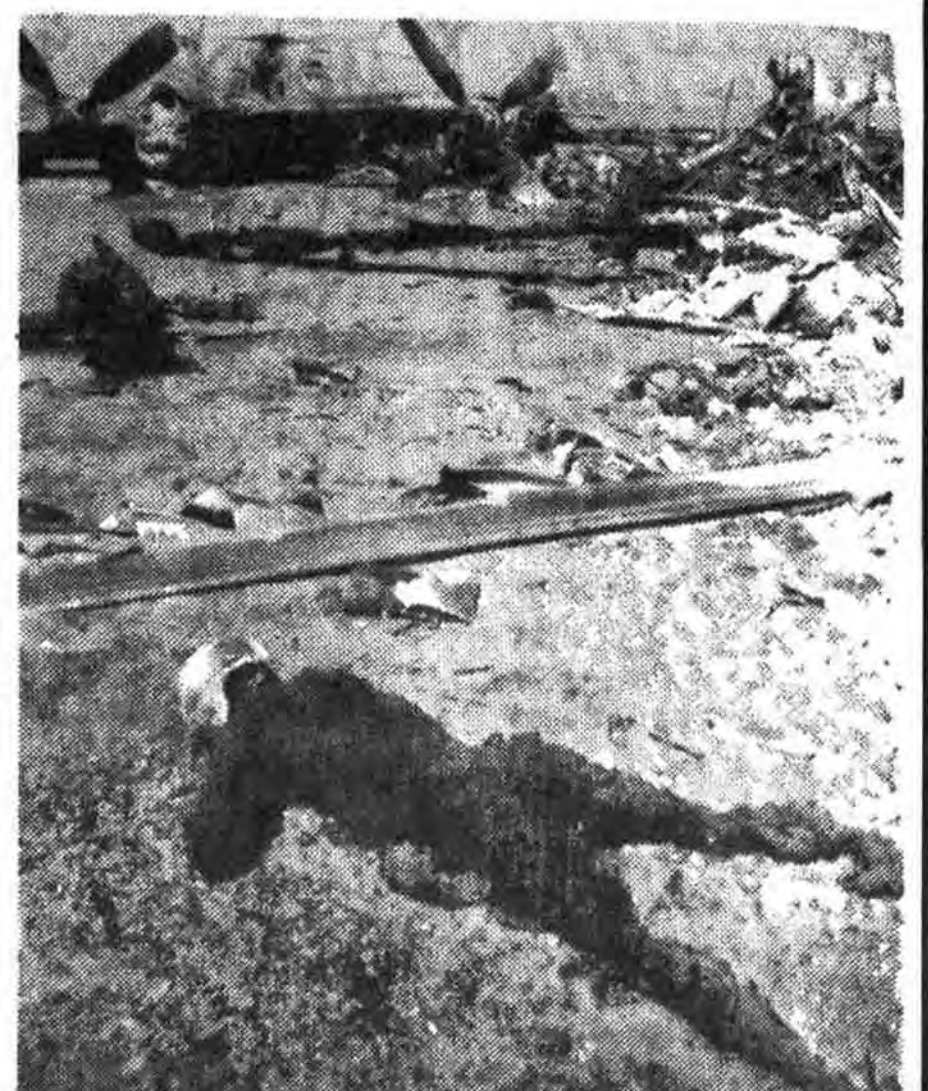
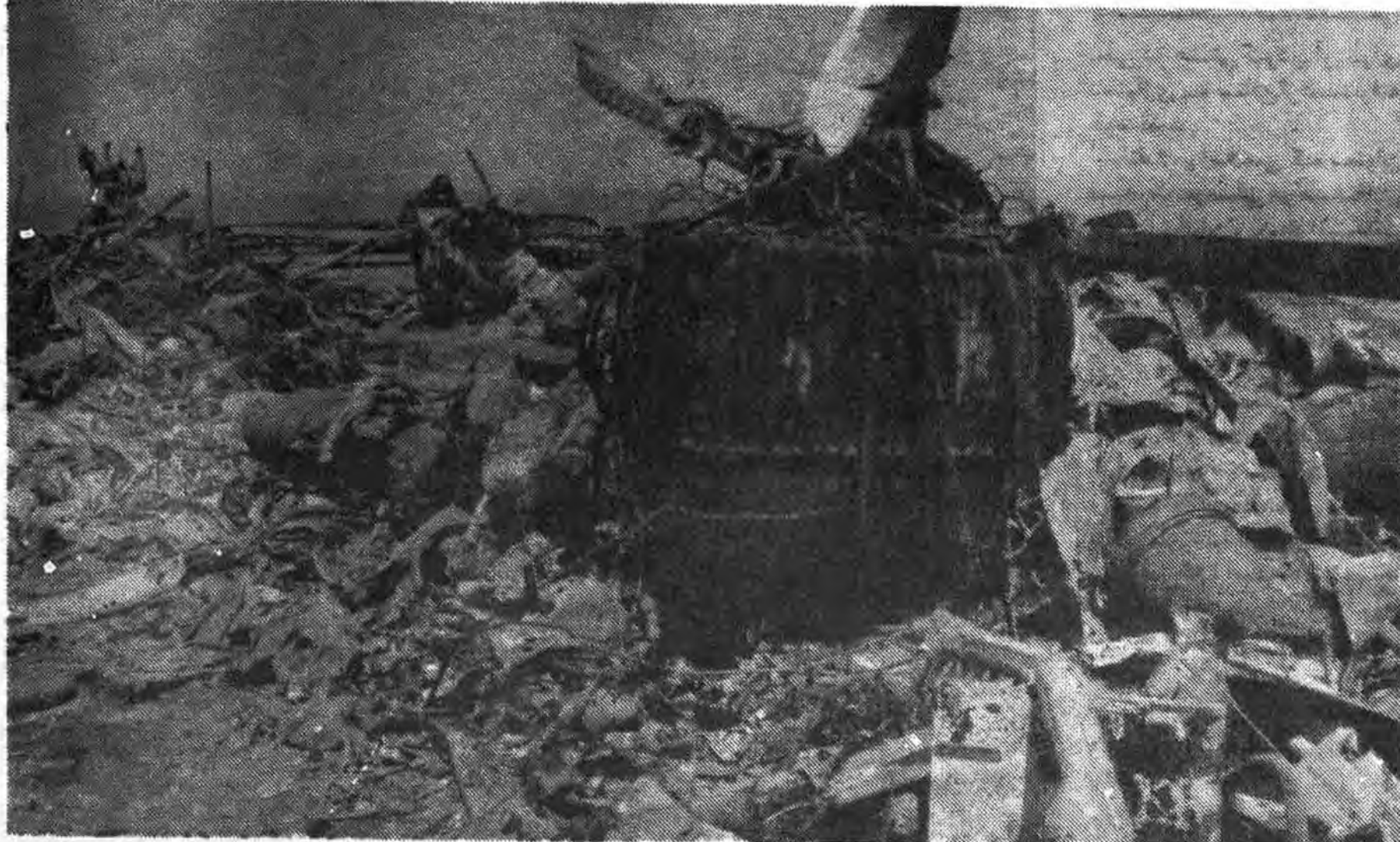
بنی صدر و عوامل داخلی

تنها چند ساعت پس از اعلامیه رسمی کاخ سفید مبنی بر اینکه ((آمریکا در عملیاتی در صحرای طبس جهت آزادی جان گروگان‌های ایران با شکست روبرو شد و اسناد سری و مهمی در درون هلیکوپترها بجای مانده است)) به دستور مستقیم بنی صدر که در آن زمان فرماندهی کل قوا را به عهده داشت هلیکوپترها بمباران می‌شوند. بنی صدر فراری بعدها در پاسخ به این سؤال که چرا با وجود اعلام رادیو آمریکا مبنی بر وجود اسناد سری، هلیکوپترها در سه نوبت بمباران شدند گفت این بمباران به این سبب انجام شد که دیگر فرصت استفاده مجدد را به

آمریکائی‌ها نمانده است! تیمسار باقری فرمانده نیروهای هوایی وقت نیز یک روز قبل از حمله آمریکائیها دستور نقل و انتقال و جمع آوری توپهای ضد هوایی و رادارهای متحرک را از نواحی مرکزی ایران به نواحی دیگر داد و به بهانه انتقال گروههای پدافند تهران، مشهد، شیراز و بابل به مناطق کردستان تقریباً اکثر پایگاههای هوایی کشور را بدون پدافند گذاشت و این در حالی بود که در انبارهای نیروی هوایی تعداد زیادی توپهای ۲۳ میلیمتری وجود داشت و در اطلاعاتی که در جده‌اران متعهد نیروی هوایی در ۶ روز بعد از حادثه طبس منتشر ساختند به این موضوع اشاره کرده و توطئه بدون دفاع گذاشتن پایگاههای هوایی را فاش ساختند، که بعدها با تحقیقات بیشتر، باعث دستگیری تیمسار باقری شد.

شهادت فرمانده سپاه یزد

حدود ۶ ساعت بعد از توقف حمله نظامی و پس از آگاه شدن مقامات سپاه از تجاوز نظامی، شهید محمد منتظر قائم فرمانده سپاه پاسداران یزد به همراه عده‌ای دیگر از پاسداران، منطقه را به محاصره خود درمی‌آورند. شهید محمد منتظر قائم به همراه چند تن دیگر به منطقه‌ای که هلیکوپترها در آنجا بودند حرکت میکنند و سپس وارد هلیکوپترها می‌شوند و مقداری اسناد را با خود به بیرون می‌آورند که در این میان



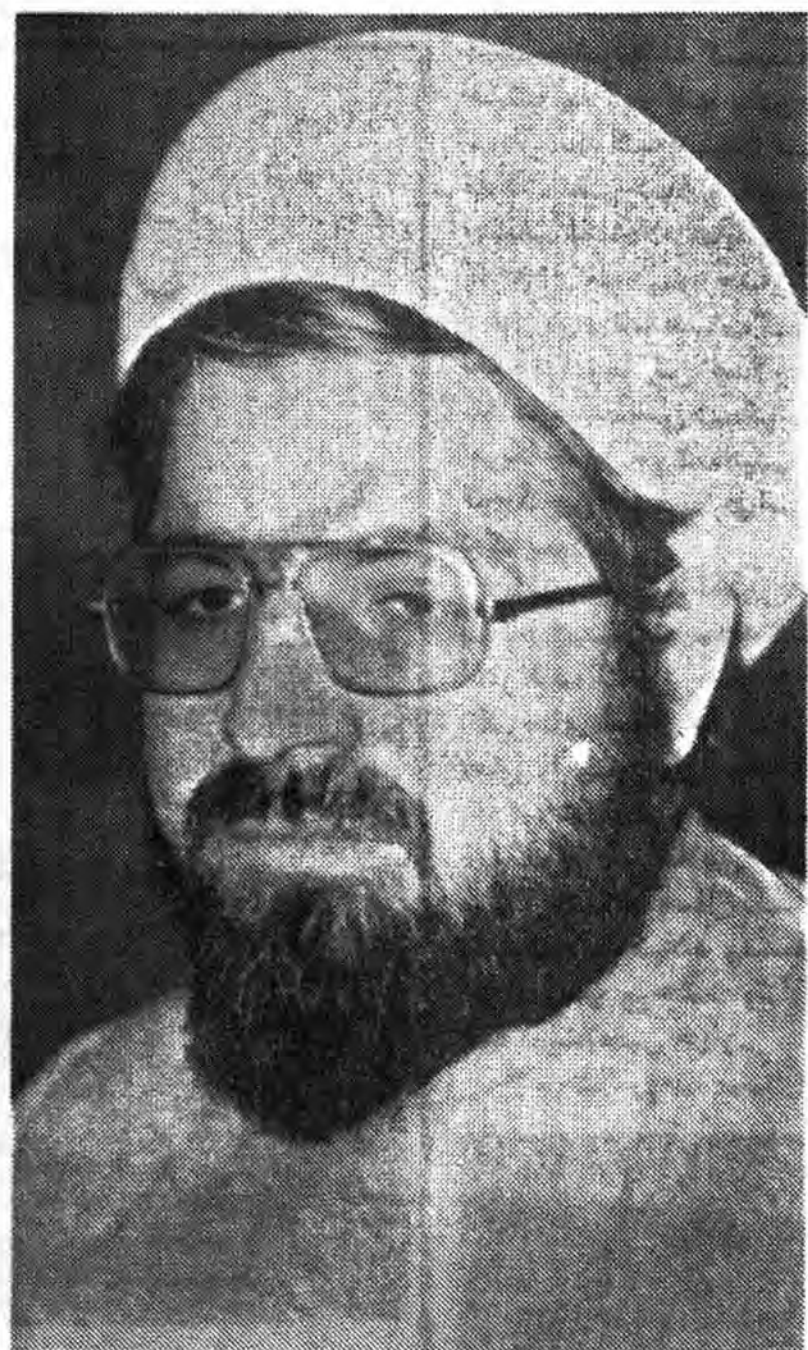
هنوز هم بسیاری از مسائل طبس روشن نشده است

اینجا نقاط ابهام قبل از حمله است. مساله بعد از حادثه، مساله بمباران بود با توجه به اینکه می شد باقیمانده آثاری که آمریکا به جای گذاشته بود و در داخل آن اسناد بسیار مهمی بود حفظ کرد، اینها دستور بمباران دادند، دستور بمباران چگونه قابل توجیه است. یعنی در مرکزی که براحتی می شود نیرو پیاده کرد، یک هلیکوپتر یا هواپیمایی را که با یک آرپی-جی هفت می توان نگاهاش داشت، چطور به جای اینکه از نیروی انسانی استفاده شود و آن قسمت محاصره بشود بمباران می کنند.

نکته بعدی گروه تحقیق بود که وقتی بنا شد گروهی بعدا برای بررسی بروند، افرادی در این گروه از طرف بنی صدر انتخاب شدند که الان آن افراد از ارتش اخراج شده اند و مشکوک هستند، دلایل و مدارکی بر علیه آنهاست منجمده در راس آن هیئت یک سرهنگی بود بنام سرهنگ گلچین که مربوط به پایگاه همدان بود که مدارکی بر علیه او موجود است.

البته مسائل جنسی هم داشت، مثلا مساله امجدیه که صحبت از این بود که هلیکوپترها در امجدیه بنشینند و وارد عمل بشود، این مساله حل نشد، چرا که اینجا در امجدیه عواملی داشتند یا حتی می گفتند بعنوان راهنمایی چراغهای روشن بوده، اینجا باید تعقیب بشود، همینطور شنیدیم که در اطراف گرمسار و ورامین جایگاهها و ماشینهای پیدا شده، این مساله باید تحقیق بشود چون تعدادی از هلیکوپترها باید در آنجا می نشستند حتی خود سرلشگر باقری شب حادثه کاری انجام داد که مشکوک بود، و آمد نقشه ایران را روی دیوار بنشین تلویزیون گذاشت و تمام نقاط کور رادار ایران را به مردم نشان داد که کجاها نقاط کور است و از اینجا دشمن می تواند وارد خاک ما بشود. یعنی یک اطلاعات مافوق سری را در تلویزیون افشا کرد. من فکر می کنم در راس این مساله سه نفر هستند یکی بنی صدر است که فرار کرده است، و شواهدی در دست است که بنی صدر در ماجرا دخالت مستقیم داشته و مطلع بوده است و حداقل ۲ نفر دیگر که در راس امر بوده اند که الان در دسترس مقامات قضائی هستند و باید روی آنها تحقیق شود. یکی سرلشگر شادهمر بود که آنوقت رئیس ستاد مشترک بود و یکی دیگر هم سرلشگر باقری بوده که فرمانده نیروی هوایی بوده است.

این دو نفر در دسترس مقامات قضائی هستند و انتظار کمیسیون دفاع این است که مقامات قضائی این مساله را فراموش شده تلقی نکنند، بسیاری از مردم سوال میکنند که نتیجه تحقیقات حادثه طبس چه شد و ما امیدواریم با تحقیقاتی که حداقل روی سرلشگر شادهمر و باقری انجام می شود قضاها روشن شود.



● بنی صدر زمینه داخلی حمله طبس را آماده می کرد
● پس از تجاوز نظامی آمریکا، سرلشگر باقری در پشت تلویزیون، تمام نقاط کور رادار ایران را مشخص کرد.



و امپریالیستی فراهم کرده بود. حالا سوال این است با توجه به اینکه آمریکا این تهدید را انجام داده بود و گفته بود که با دخالت نظامی مساله گروگانها را حل میکنم، چرا اقدامات احتیاطی لازم در جنوب شرق انجام نگرفته بود و نقاط کور بوسیله رادارهای متحرک پوشانده نشده بود؟

تلویزیونیش صریحا گفته بود که این کار ما یک کار اشتباهی بوده است و ما را به انزوا کشانده است. یعنی حتی نه تلویحا بلکه صریحا این عمل را محکوم کرده بود. پس زمینه داخلیش را بنی صدر فراهم کرده و زمینه خارجیش را تبلیغات صهیونیستی

حجت الاسلام روحانی عضو کمیسیون دفاع مجلس شورای اسلامی در گفتگویی با خبرنگار ما آخرین نتایج و تحقیقات انجام شده، پس از گذشت ۲ سال از شکست حمله نظامی آمریکا به طبس را بیان داشت. وی گفت: قبل از پاسخ به اصل سؤال به نکته های اشاره میکنم و آن اینکه حادثه طبس، حادثه فوق العاده مهمی بود، به این دلیل که از طرفی امام تصریح فرموده بود که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند و از طرف دیگر امام صریحا گفته بود که مساله گروگانها را باید مجلس شورای اسلامی که تشکیل خواهد شد رسیدگی کند. آمریکا هم از آن طرف تلاش می کرد با

این دو سخن امام مقابله بکند. یعنی هم ثابت بکند خودش قادر است که هر وقت و به هر نحو که بخواهد مساله را حل بکند، و هم آن سخن امام را که فرموده بودند: آمریکا هیچ کار و هیچ غلطی نمی تواند بکند می خواست به اثبات برساند که نخیر اگر آمریکا بخواهد کاری انجام بدهد راه پیش پای او باز است و این شکستی که با تأییدات الهی و فقط با اراده حق در طبس تحقق پیدا کرد حادثه بسیار مهم تاریخی بود که حتی روزنامه ها و مجلات آمریکایی هم اعتراف کردند یکی از بزرگترین شکستهای است که آمریکا در تاریخ عملیات نظامیش داشته است. گوشه ای از مساله طبس هنوز هم برای ما، یعنی بعنوان کمیسیون دفاع مجلس روشن نشده است و خواهش ما از دادگاهها مخصوصا دادگاه انقلاب ارتش و مقامات قضائی این است که این مساله مساله را تعقیب بکنند و به یک نتیجه قطعی مساله را برسانند. یکی از مسائل مهم این است که چند روز قبل از حمله آمریکا، دستور داده می شود تمامی توپخانه های ضد هوایی که در جنوب شرقی ایران وجود داشته جمع آوری کنند و به تهران بیاورند، برای اینکه به غرب ارسال بشود. می دانیم آن ایام، ایامی بود که عراق حملات هوایی اش را به غرب کشور شروع کرده بود و اینها به این بهانه که غرب نیازمند به پدافند هوایی است، دستور داده بودند که در جنوب شرقی کلیه توپخانه های ضد هوایی جمع آوری بشود و دقیقا آن شی که آمریکا حمله کرده بوده ما در جنوب شرقی که آمریکا هم از آن نقطه حمله کرده بود- فاقد پدافند هوایی بودیم. مساله دوم این بوده است که آمریکا از چندی پیش تهدیدات خود را آغاز کرده بود یعنی از لحاظ بین المللی با تبلیغات خودش زمینه را مهیا می کرد، مداوم اعلام میکرد اگر ایران بخواهد به قطعنامه ها توجه نکند آمریکا با توسل به زور این کار را انجام خواهد داد. این را نه یک بار، بلکه چندین بار تاکید کرده بود. از طرفی بنی صدر در داخل زمینه را برای این حمله آماده کرده بود یعنی در مصاحبه

● هنگامیکه آمریکاییها می خواستند ۴۰ مسافر اتوبوس را به گروگان ببرند، انفجار عظیم هواپیما رخ داد.

● یک روز قبل از حمله نظامی بدستور تیمسار باقری تمام تجهیزات پدافندی مناطق مرکزی جمع آوری شد.

● پس از شکست مفتضحانه آمریکا در طبس، کارتر از کارمندانش تقاضای تهیه یک کپی از اظهارات جان-اف کندی در مورد اشغال نافر جام خلیج خوکها (در کوبا) را نمود.

او بر از خون بود فهمیدم که محمد شهید شده است: او به آرزویش رسیده بود... تا به شماره های بعدی خود نوشت: برای کارتر به طور اخص و برای ایالات متحده به طور اعم، اجرای اتفاق افتاده در صحرای طبس یک شکست نظامی، دیپلماتیک و سیاسی بود یکبار آمریکا ارتش مسلط و پر قدرتش در ویتنام در حالی که از پای می افتاد و به خود می پیچید به زبونی و بی چارگی افتاد و حالا به نظر رسید که قادر نیست حتی زمانی که هیچ دشمن نمیداند که آنها در آنجا هستند و علیرغم چهارماه تمرین مداوم نمی توانستند هواپیماها را از برخورد با یکدیگر حفظ کنند» این روزنامه می افزاید: پس از شکست مفتضحانه آمریکا در طبس، کارتر از کارمندانش تقاضای تهیه یک کپی از اظهارات جان-اف کندی در مورد اشغال نافر جام خلیج خوکها (در کوبا) را نمود.

اگرچه رسانه های صهیونیستی پس از شکست طبس سعی کردند که تجاوز نظامی را صرفا برای نجات گروگانها جلوه دهند اما طبق مدارک به دست آمده ۴۰ زبکی از هلیکوپترها اینان قصد بمباران تمامی مناطق و انبارهای نظامی و همچنین گروگان گرفتن «سران مذهبی» بمباران خانه امام و کلاً براندازی جمهوری اسلامی ایران را داشتند. ولی تنها آنچه را در این مورد میتواند گفت این است که: مکر و مکرالله والله خیر الماکرین.

هواپیماها بدستور مستقیم بنی صدر وارد عمل شده و منطقه را زیر رگبار و بمباران خود می گیرند که در یکی از این حمله ها محمد منتظر قائم شهید و چندتن دیگر مجروح می شوند. یکی از برادران پاسدار مجروح در این مورد می گوید: ساعت ۶/۵ بود، ناگهان فانتوما آمدند و به سمت یکی از هلیکوپترها بشدت شلیک کردند. آن دو برادر را که داخل هلیکوپتر بودند صدا کردیم، آنها در حالی که با خود جعبه ها و اشیائی را حمل می کردند از هلیکوپتر بیرون آمدند، اما ناگهان دوباره فانتوما برگشتند و با راکت همان هلیکوپتری را که محمد و برادر دیگرمان در آن بود منفجر کردند.

یک راکت هم قلب و دست محمد را تکه تکه کرد... همراه شهید منتظر قائم که در حادثه زخمی شده بود می گوید: در هلیکوپتر اشیاء مختلفی پیدا کردیم، از جمله یک کلاسور که چند ورقه درجه بندی شده و مقداری رمز در آن بود، وقتی فانتوما آمدند و رفتند، برادر شهید و من از هلیکوپتر پائین آمدیم و به سرعت دور شدیم، اما بلافاصله فانتوما برگشتند. ما روی زمین خوابیدیم ولی من تیر خوردم وقتی به عقب برگشتم دیدم که محمد دست چپش قطع شده و پشت سرش افتاده است او را صدا زدم ولی جوابی نشنیدم، چهره بسیار آرامی داشت، چشمانش تقریبا باز بود و لبانش مثل همیشه لبخند داشت زیر بغل



شهید محمد منتظر قائم فرمانده سپاه پاسداران یزد

نگرشی بر ماجرای طبس

معرفی کتاب

طبس: مصداق بر سوره فیل
نگرشی بر ماجرای طبس

نگارنده: شیخ اکبری بنی‌نهارن کوبیده



گروگانها

۳- آتش‌افروزی‌های مرزی توسط عراق و ایجاد بلوا و آشوب در کردستان که در نتیجه آن اولاً نیروها فعال و مومن ارتش و سپاه در یک نقطه متمرکز شده و ثانیاً دشمن خارجی بفراموشی می‌رفت، که این موقعیت فرصت مناسبی را برای آمریکا بوجود آورده بود. کوشش‌های دیپلماتیک که از جانب آمریکا جهت آزادسازی گروگانها انجام یافته بود، یکبار توسط جمعیتی تحت عنوان «هیئت بررسی جنایات شاه» به اجرا درآمد. اعزام این هیئت را نخستین بار آمریکا پیشنهاد کرد و هدف آنها صرفاً ملاقات با گروگانها بود که تصمیم داشتند در پی آن ملاقات بهانه‌هایی آورده و با طرح مسائلی بدور از واقع دولت جمهوری اسلامی را وادار کنند که گروگانها را تحویل بگیرد و چون تحویل گروگانها از طرف دولت با واکنش نامطلوبی از سوی محافل بین‌المللی روبرو می‌شد نهایتاً دولت مجبور به استرداد گروگانها می‌گشت و در آنصورت آمریکا که در تعقیب همین هدف بود به مقصود خود می‌رسید. در تعیین افراد این هیئت و اعزام آنها بنی‌صدر رئیس‌جمهور معزول و قطب‌زاده نقش موثری داشتند.

بهر حال هیئت مذکور به تهران اعزام شد اما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که از مکر و دسیسه‌های که در پشت این ملاقات در کار بود آگاهی داشتند با این ملاقات مخالفت کردند. ناچار امام در این مورد اظهار کرده و تاکید کردند که جاسوسان امریکایی باید همچنان در دست دانشجویان باقی بماند، ضمناً امام برای خنثی کردن این

کتاب نگرشی بر ماجرای طبس یا «طبس مصداق بر سوره فیل» کتابی است از سری انتشارات دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که طی آن اسناد و مدارکی از این جنایت آشکار و بی‌شرمانه ایالات متحده آمریکا افشا گردیده است.

کتاب با نگارش سوره مبارکه «فیل» آغاز میشود و در مقدمه آن باین جملات بر می‌خوریم «آنانکه می‌پنداشتند همه اهل زمین مقابل قدرت و ساز و برگ نظامیشان تسلیم‌اند دیگر باره دیدند آنچه بر این سرزمین حاکم است، ایمان است و آنچه خود بآن متکی‌اند جز آهنی خرد شده و پوسیده چیزی نیست و خدا خواست این کعبه باقی بماند تا که آخرین و دیعه ولایت‌اش از کنار آن به قیام آید... اکبر ایستد و جهان را بر عدل و داد نمایند. آنچه در طبس گذشت با تمام زوایای حرکت و اتفاق و انجام بدون شک مصداق دیگر بر سوره فیل بود و چهارم اردی‌بهشت ۱۳۵۹ عام الفیل (یوم‌الفیل) دیگر و کارتر مظهر استکبار جهانی، ابرهه‌ای دیگر.»

در تحقیق همه‌جانبه‌ای که توسط نگارندگان کتاب انجام شده است نخست درباره زمینه‌هایی که حکومت آمریکا و شخص کارتر را به این تجاوز ترغیب کرد بحث شده است که عبارتند از:

۱- شکست توطئه‌های آمریکا در نفوذ و رسوخ و نهایتاً مسخ انقلاب اسلامی که بدنبال تصرف پیروزمندانه لانه جاسوسی حاصل شد.

۲- به شکست انجامیدن کوشش‌های مزورانه در غالب دیپلماتیک برای آزادی

دسیسه فرمودند که ملاقات هیئت با گروگانها باین شرط مجاز است که هیئت قبل از ملاقات نظر خود را راجع به جنایات شاه اعلام نماید و از آنجا که اعلام نظر درباره جنایات شاه از اول در برنامه هیئت گنجانده نشده بود و با این اعلام نظر شکست سیاسی دیگر برای آمریکا حاصل می‌شد هیئت بدون کوچکترین اظهارنظری ایران را ترک نمود.

با این زمینه‌ها تجاوز نظامی با نام عملیات پنجه عقاب آغاز شد. کتاب در مقدمه خود انگیزه‌های شیطان بزرگ از این تجاوز را چنین بیان میکند:

۱- شکستن و نابود کردن قبله‌گاه انقلاب اسلامی ایران که محور اتکاء ملل محروم و مستضعف میباشد و همچنین ایجاد رعب و وحشت و تزلزل در امید مستضعفین جهان

۲- حفظ روحیه میلیتاریستی

دیگر مدعیان منصب ریاست جمهوری ولو اینکه به قیمت به خطر افتادن حیثیت آمریکا بدست آید.

مقدمات فوق در اولین صفحات کتاب جای گرفته و قسمت اعظم کتاب به درج اسناد و نقشه‌های بدست آمده از تجهیزات بجا مانده دشمن اختصاص یافته است.

اطلاعات و اسناد بدست آمده سئوالاتی را مطرح می‌سازد که با تعمق و تفکر درباره آنها نکات مهمی روشن می‌گردد. نخستین نکته‌ای که کتاب بآن اشاره کرده است سکوت مرموز همسایه شمالی (شوروی سوسیالیستی) در قبال این ماجرا است بطوریکه با وجود در اختیار داشتن تجهیزات قوی جاسوسی و ماهواره‌های اطلاعاتی و مخابراتی هیچگونه خبر و اطلاعی در این زمینه گزارش نمی‌شود و شوروی وقیحانه در

و ارتباط مشورتی بنی‌صدر (به عنوان فرمانده کل قوا) و شاد مهر (به عنوان رئیس ستاد مشترک) و تیمسار باقری (فرمانده وقت نیروی هوایی) با هجوم کنندگان به خطه اسلامی ایران است.

ما در اینجا خلاصه‌ای از آنچه که این ارتباط و هماهنگی را می‌سازند از کتاب نقل میکنیم.

تیمسار شادمهر و تیمسار باقری صبح روز پنجشنبه ۵۹/۲/۴ (روز شروع حمله مزدوران آمریکایی) در جلسه‌ای سخنانی ایراد میکنند که در آن صراحتاً به مقام شامخ روحانیت و انقلاب اهانت و هتاک می‌شود.

حتی در بین سخنان خود نسبت به آیتا... منتظری و آیتا... مشکینی اهانت میکنند. شادمهر در قسمتی از حرفهای خود می‌گوید:

«تصفیه و پاکسازی (در ارتش) کار غلطی بود از ابتدا مخالف آن بودم (حجت‌الاسلام) خامنه‌ای موافق و مدافع آن بود، نباید... باز و عرق خود را بیرون کنید، من نگرانم روی ضابطه است... بازها و عرق خورها بیرون بروند؟ ضابطه مزخرفی است. تفاوت راه خیلی زیاد است.

آنها را که بیرون میکنند قسم داده بودند بایستی عمل



میکردند (اشاره شادمهر به رمان شاه که ارتشیان سوگند یاد میکردند که به شاه وفادار باشند چرا نزدیک تو گوش معممی (روحانی نما) که قرآن به من داد (برای قسم خوردن) مگر در قرآن وفای به عهد نیست؟ آنها

مقابل این تجاوز اظهار بی‌اطلاعی میکند. در کتاب آمده است که این سکوت و اظهار بی‌اطلاعی نشانه هماهنگی کامل ابرقدرت تجاوز کار روسیه شوروی با این عملیات است. دومین نکته هماهنگی نزدیک

(مخاکمه شده‌ها و اعدامی‌ها وفای به عهد کردند.)

تیمسار باقری چندین بار وسط صحبت‌های تیمسار شادمهر می‌گوید: «۹۵ درم کردستان از دست رفته است به استانها نیز تا آخر بهار امسا تمام است. (به این جمله دق کنید) با چوب و چماق ک نمی‌شود مردم را مسلمان کرا اینها که کمونیست می‌شوند ب از چند مرحله است. شما اگر تر ندارید یا نمی‌توانید ابتکار به خرج دهید از آنها اقتبای

کنید.» سند دیگری که ارائه شد تلفنگرام شماره ۲۵۶-۱۶-۱۲/۴۹/۲/۳ از معاونت عملیات فرمانده پدافند هوایی به فرماندهی گروهان پدافند هوا در تهران، مشهد، شیراز و بابل است، که طی آن دستور داده شده تا ۸۰ توپ ۲۳ میلیمتر ضد هوایی (۱۰ آتشبار) شیراز، تهران (مهرآباد)، مشهد و بابل به بهانه اعزام به غر کشور جمع‌آوری شوند. صورتیکه طبق اظهار افراد مط نظامی توپهای موجود در مناط یاد شده حداقل تجهیزات پدافندی بوده که برای حفاظت مناطق یاد شده لازم و ضرور بوده است و در انبارها توپ ه هوایی به مقدار کافی موج بوده که در صورت نیاز میتواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

در اطلاعاتی که در ۵۹/۲/۱۰ از طرف جمعی در جبهه‌داران نیروی هوایی منتشر شد. با اشاره به همین موضع آمده است که: «... در این رابطه باند فرودگاه تهران و پایگاه شکاری تا روز یکشنبه ۹/۲/۷ که جمعاً حمله آمریکا اتفاق افتاد بدون مراقبت گذاشته شد و اکثریت هواپیماهای ماه بدون استتار در باند مانده بود و این حال ما را به یاد بمبارا هواپیماهای مصری انداخت که آنها را در باند هایشان بمبارا کردند و نیروی هوایی آنها ف شد. به هر حال تا روز یکشنبه که دودستگاه توپ از پادگاه آموزشی مهرآباد حوی به آنج برده و مستقر کردند بدون راد (بوده) و روز دوشنبه یک دست رادار هم به آنها دادند. حال ما مسئولین ارتش و فرماندها سئوال میکنیم که با توجه به این الان روز چهارشنبه است و هنوز یک نفر از پرسنل به مأمور ویژه کذائی نرفته‌اند چرا آن عه را انجام دادید آیا با برنامه جمعاً آمریکا ارتباط ندارد؟.....»

همچنین در کتاب از «صد دستور بمباران هلیکوپترها سوی بنی‌صدر» به عنوان یک دیگر از شواهد ارتباط از زیردستانش با این عملیات یاد شده و آمده است: «پس گذشت مدت زمانی کوتاه بخش این اعلامیه (اعلامیه که سفید مبنی بر بجا ماندن اسن سری و مهم در درون هلیکوپتره از جانب کاح سفید فانتوم‌ها ایران به دستور مستقیم بنی‌ص که در آن زمان سمت فرمانده کل قوا را به عهده داشت به بمباران هلیکوپترهای مها می‌پردازند. و اسناد سری و م باقی مانده را به آتش می‌کشند یکی از بهترین برادران پاسدار نام محمد منتظر قائم (فرمان سپاه یزد) در این واقعه به شاهد

آموزش رزمی



عبور از زیر سیم خاردار

لارم به نذر است که افراد چپ دست (در تیراندازی) در من بالا پای راست را با چپ عوض کنند
حریص در شش چهار دست و پا روی زمین می نشیند و تفنگ را پهلوی خود می گذاریم با دست راست محل جدیدی برای رانوی راست پیاده کرده و رانوی را به جلو می کشیم به همین ترتیب برای پای چپ و ادامه می دهیم.

سپهرش عبور از سیم خاردار
ج: ۱- بهترین روش این است که به پشت حواییده و از زیر سیم خاردار عبور نماییم. ۲- از روی سیم خاردار، تفنگ را همایل نموده و بالاترین رشته را گرفته و پائین بیاورید و پاها را از روی این سیم بگذرانید و ادامه دهید، اگر لازم شد سیم را قطع کنید از پائین ترین قسمت و بردیک ترین سیم به مقر شروع به بریدن می کنید سیم خاردارهایی که به جریان برق وصل است اصولاً مفرجهایی داشته و یا به دیرک چوبی وصل است و اگر سیم آنرا حواستید قطع کنید باید اول یک رشته سیم روپوش دار را با دستکش به جای سیمی که باید بریده شود بسدید تا از زیر بارنگ خطر به صدا دربیاید.



اول خیم را زمین بگذارید
راه رفتن در شب

س ۵۶- تیراندازی در شب چگونه است.
ج: هر دو چشم باز است و از روی لوله تیراندازی می بینیم و اصولاً با رگبارهای ۳، ۴ فشنگی هدف را می بینیم، تفنگ را روی تکیه گاه گذارده بعد از تیراندازی از محل اول دور می شویم. چون سردی کامل را حفظ نمائیم زیرا در شب بعضی از اجسام ساکن متحرک نظر می رسد و اصولاً از بارحک استفاده می کنیم، اصولاً در شب از موضع فرعی و یدکی اولین آتش را انجام می دهیم باید توجه داشت که حتماً این قسمت کاملاً تمرین شود تا چشم ما به تاریکی عادت نماید و ترس از تکان خوردن اشیاء نداشته باشیم
ادامه دارد



فصل ششم
آموزش رزم شبانه

س ۵۲- اختفاء در شب را شرح دهید؟
ج: تاریکی شب بهترین وسیله است و باید اجسام براق را دور کرده از آتش کبریت و سیگار جدا بپرهیزیم، نزدیک بوته های خشک بشویم، در افق باز نایستیم، اگر موشکی هوا را روشن کرد بلافاصله خود را روی زمین بیندازیم (دراز کش)، با استفاده گرد زغال، دوده چراغ، واکس مشکی دست و صورت خود را سیاه کنیم.
می توانیم از پتوی سیاه رنگ هم استفاده کنیم.
س ۵۳- قواعد حرکت در شب چیست.
ج: رعایت سکوت، روی تپها و بلندی و نزدیک درختان نرویم، قمعمه و جیب خشاپ و سایر وسایل را با بند گش محکم بسته که صدا ندهد، بند تفنگ را یک دور، دور بدنه پیچیده و قلاب آنرا دوباره به تفنگ وصل می کنیم این کار برای این است که تفنگ را اگر روی زمین گذاشتیم کمتر صدا دهد.
هنگام راه رفتن در شب بایستی سنگینی بدن را روی یک پا قرار داده و پای دیگر را کاملاً بلند کرده که به علفها یا قوطی های حالی برخورد نکند و به زمین می گذاریم.
س ۵۴- طرز انداختن خود روی زمین در شب و خزیدن را شرح دهید.
ج: تنگ خود را زیر بغل گذارده آهسته خم می شویم سنگینی خود را روی دست چپ و پای راست قرار داده محل مناسب را پیدا نموده و کف دست و زانوی خود را روی زمین می گذاریم حال پای آزادمان را به عقب برده و آهسته دراز کش می کنیم.



تفنگ را زیر بغل قرار ندهیم



آرامی در شب



وضعیت بگیر

* ۸۲ کماندو برای حمله نظامی به ایران بیش از ۵ ماه در صحراهای آریزونا آموزشهای ویژه می دیدند.
* بنی صدر چند ساعت پس از اعلام رادیو آمریکا مبنی بر اینکه اسناد و مدارک سری در هلیکوپتر موجود است، دستور بمباران آنها صادر کرد.

می رسد. هلیکوپترهای آمریکائی در سه نوبت عصر جمعه ۵۹/۲/۵ ساعت ۶/۵ شب ساعت ۱۰/۵ و صبح شنبه ساعت ۷ بمباران کردند. «سند دیگری در کتاب آمده است که گزارش معاونت اطلاعاتی نیروی هوایی جمهوری اسلامی به تیمسار فرماندهی نیرو را دربر دارد. با وجود این گزارش که رویت هلیکوپترها را اطلاع داده است از طرف فرمانده وقت نیرو (تیمسار باقری) هیچ اقدامی انجام نمی گردد.

از جمله افراد خود فروختهای که مهاجمین آمریکائی را از داخل یاری میکردند شخصی به نام «علی اسلامی» از وابستگان حزب متحله خلق مسلمان بوده است. وی برای کماندوها انباری در جاده ساوه تدارک دیده و در آن ۵ کامیون فورد انگلیسی و ۴ وانت مزدای ۴۰۰ آماده کرده بود تا کماندوها پس از فرود به وسیله هلیکوپتر بتوانند توسط آنها عملیات خود را در تهران به انجام برسانند.

قسمتی از گزارش لانه جاسوسی آمریکا درباره این شخص که در همین کتاب درج شده است چنین است: «یک تاجر (بازاری) مهم به نام علی اسلامی با وضع عادی خوب و طرفدار نظام بازاری قدیم با سرمایه گذاری هائی در کشاورزی

MEET PROBLEM
SPOT LIGHT ON AIRCRAFT

PROBLEM
TURN ROTATE ON

1400Z Start up to dock
Scout AM

1445Z Start
1500-1535 left

1530 Fast buy
1930 Right side

on ground all light off
stop and look down when in line to do
from left hand on

1400Z Start up to dock
Scout AM

1445Z Start
1500-1535 left

1530 Fast buy
1930 Right side

on ground all light off
stop and look down when in line to do
from left hand on

1400Z Start up to dock
Scout AM

1445Z Start
1500-1535 left

1530 Fast buy
1930 Right side

on ground all light off
stop and look down when in line to do
from left hand on

سند فوق یکی از دستنویسهای مزدوران سیاست که در آن زمان های حساس حرکت و عملیات مشخصی گردیده است

مامرد جنگیم مردانه می جنگیم

فرعون مصر فرزندان قرآن را شهید کرد

● نیل آرام بار دیگر خونین شد

● ستوان قهرمان، خالد اسلامبولی
در حالیکه ندای مقدس تشهد بر زبان
داشت، آماج گلوله‌های جند الشیطان
قرار گرفت

● رژیم منحوس مبارک، محل اعدام و
گورستان این شهدا راه قرآن و اسلام
را مخفی نگهداشته است.

● پس از بشهادات رسانیدن عاملان
اعدام انقلابی سادات، مبارک خائن
سند جنایت خود را در کسوت یک
پیام برای مناخیم بگین تروریست
فرستاد.

پنج تن و دو گونه شهادت

خبرگزاریهای امپریالیستی
فقط با مخایره گزارش کوتاهی از
این جنایت اکتفا کردند.

خبرگزاری امپریالیستی
آسوشیتد پرس در خبری کوتاه
بنقل از مقامات رسمی نظامی
قاهره گزارش داد که: «ستوان
خالد اسلامبولی و افسر احتیاط
حسین عباس تیرباران و سه
غیر نظامی دیگر بنامهای
عبدالحمد و عبدالسلام فراق نیز
به چوبه دار آویخته شدند». و
بدین سان دیباچه دفتر انقلاب
اسلامی ملت مسلمان مصر،

نخستین تذهیب خونین را در
سینه خویش نقش کرد و لوح
افتخار ابدی برای خود و
پیشاهنگان کفن پوش انقلاب
اسلامی، بوجود آورد. امپریالیسم
خبری که ساخته و پرداخته
داردسته صهیونیسم و
امپریالیسم است، هرگز قادر
نیست تا عمق این حادثه را
بشکافد زیرا این حادثه، یک
«واقعۀ خبری» نیست بلکه
حلقه‌ای از امواج خروشان «حادثه
تاریخی» است که مبداء آن قرن
پانزدهم و انجام آن اقله‌های
دور دست ابدیت خواهد بود و
متن این حادثه تاریخی، منشور
طبقه‌بندی شده احیاء اسلام و
رهائی مستضعفان جهان است که
با این اهرم زنجیرهای اسارت
مطامع ناجایز بشری از دست و پا
و گردن خویش بر میدارند.

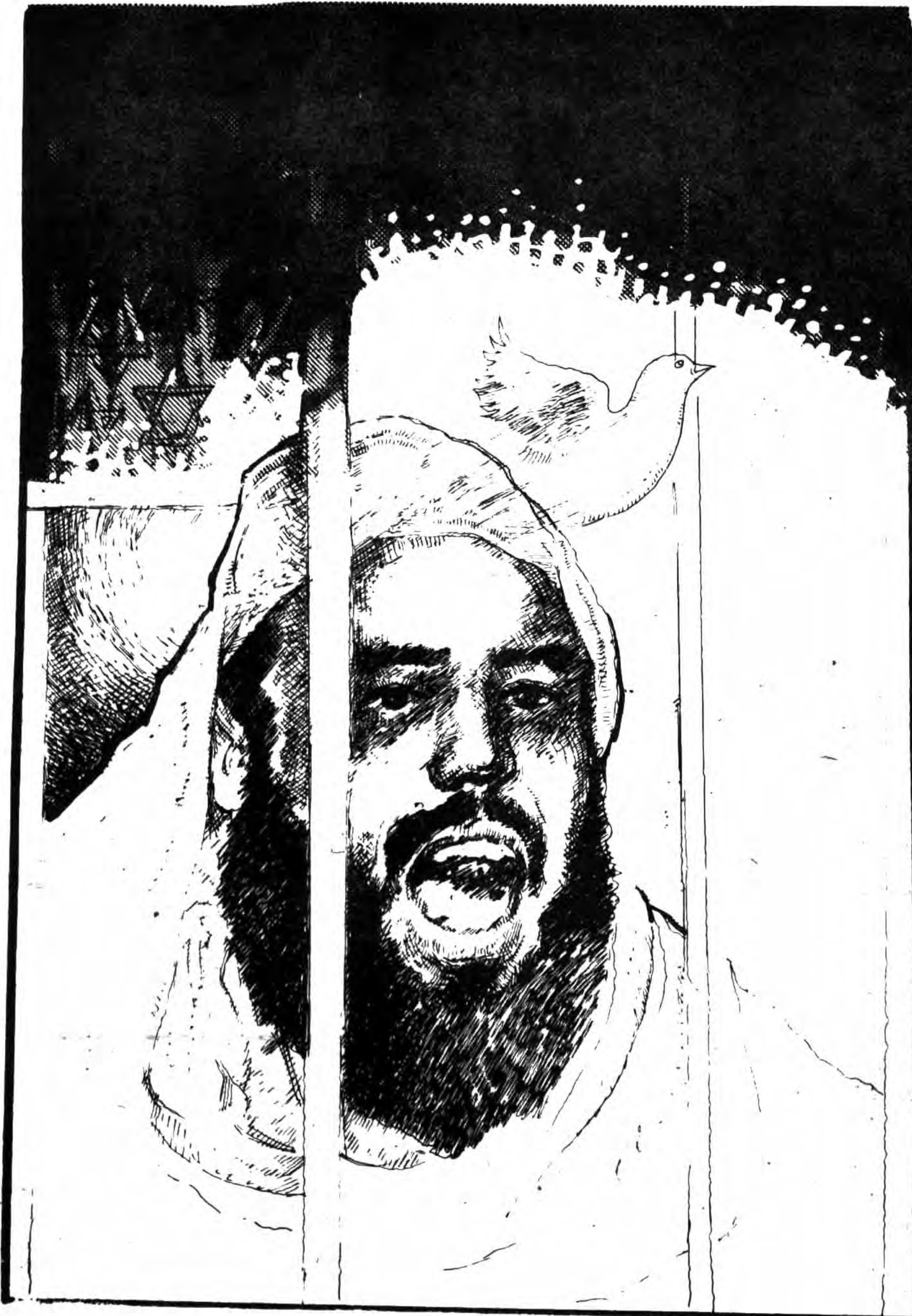
شهادت این فرزندان اسلام،
بهرگونه‌ای که اجرا شده باشد،
پیام خروشی را در گوشه‌های
بیخبران زمزمه میکند که خروش
نیل چون صدای افتادن قطره‌ای
در بحر است، دریای بیکران
انسانهای بی‌پاخاسته و
شهادت طلب برای بهروزی
مسلمانان و مستضعفان جهان

سحرگاه روز پنجشنبه گذشته
در حالیکه موزعین روزنامه ما
برای توزیع روزنامه و «صبح
پنجشنبه» آماده میشدند، در
سررمین فراغه، جنایتی در حال
انجام بود که جهان اسلام را تکان
داد و قلب‌های تنیده مسلمانان
متعهد و انقلابی گیتی را لرزاند.
دژخیمان بارگاه طاغوتی فرعون
کنونی مصر، دست به خون
مسلمانانی آغشته کردند که
بخاطر اسلام و اعلاء کلمه‌الله،
بیپاخاسته و چند ماه پیش، سادات
خائن بنجهان اسلام و مزدور
صهیونیسم و امپریالیسم را بحکم
دادگاه عدالت اسلامی و وجدان
آگاه خویش اعدام انقلابی کرده
بودند.

کلمه شهادتین

گرچه از جریان شهادت این
قهرمانان تاریخ اسلام معاصر، جز
چند تن از دژخیمان و دربار
نامبارک مبارک، کسی دیگر
آگاهی نداشت ولی افسرانیکه در
مشهد این فرزندان قرآن حاضر
بودند بعد از مراسم شهادت آنان
به خبرنگاران گفتند که خالد
اسلامبولی با قامتی افراشته،
از قاتلان خویش خواست تا باو
اجازه ادای فریضه نماز بدهند
تا برای ذات یگانه دوگانه‌ای
بجا آورد. اما خواهش دیگری
جز سرنگونی مبارک و دار و
دستاش نکردند زیرا آنان
هیچ نیاز دیگری را مقدم بر این
نیاز جهان اسلام نمیدانستند.

و سپس در حالیکه، با فریاد به
یگانگی خداوند (ج) و رسالت
جاودانه برگزیده‌اش محمد
مصطفی (ص) شهادت میدادند
و میگفتند: «اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله»، تیر کین دشمنان
اسلام را بجان و دل پذیرا
شدند و لکه ننگ ابدی از
قطرات خون پاک خویش بر
دامن ننگین رژیم طاغوتی
مصر و فرعون آن بجا
گذاشتند.



حکام و رؤسای کشورهایی که
دستور معصیت خدا و
پیامبرش را صادر نموده
فرمانروائی میکنند، گریزانیم.

انگیزه‌های تصمیم سریع

این اقدام خائنانه و
جنایتکارانه مبارک و رژیم مزدور
او درست در لحظاتی صورت
گرفت که هنوز پرونده باصلاح
متهمان در «دیوانعالی کشور»
مطرح بود و وکلای مدافع نیز این
اعدام‌ها را بهمین ملحوظ
«غیرقانونی» اعلام کردند.
سؤال اصلی اینست که آیا از
نظر ملت مسلمان مصر حکومت

نمایشنامه تا این زمان طول
کشید.....

بیزاری از طاغوت:

یکی دیگر از فکرازهای
مدافعات تاریخی خالد اسلامبولی
با این عبارت رسا از بیزاری
خویش از طاعتها حکایت میکند:
«ما از حکام و رؤسانی که
دستور معصیت خدا و پیامبر
او را میدهند بیزاریم و با
قوانین ساختگی و اندیشه‌های
سرمایه‌داری، کمونیستی،
دمکراسی سوسیالیستی و
ملی‌گرایانه که با قوانین الهی
مخالف است و با دستورات
قرآن و سنت پیامبر سازگار
نیست مخالفیم و از کسانی که از

امضاء نمود.... اما نه تنها این
بیدادگاه اعتراضات او را
نشنید بلکه این وکیل مدافع را
نیز دستگیر و بازجویی کرد.

خالد اسلامبولی در مورد
افتضاح انتخاب و تحمیل و کلاه
از طرف بیدادگاه گفت: «ظرف
دو ساعت وکلای مدافع دولتی از
۲۴ متهم دفاع کردند»
و در جایی دیگر اسلامبولی
شهید جریان دادگاه را به تئاتری
تشبیه کرد و افزود: «ما
پیش‌بینی
میکردیم که چنین مسایلی در
دادگاه فرمایشی که بصورت یک
نمایشنامه بود مطرح شود ولی
تعجب کردیم که چرا این

تئاتری بنام دادگاه

این شهداء مسلمان، براساس
رای بیدادگاهی بشهادت
رسیدند که عبدالحمید رمضان
وکیل مدافع آنان نسبت به
«صلاحیت دادگاه» و فرمایشی
بودن آن اعتراض کرد و در ضمن
اعتراض سه ماده‌ای بصراحت
اعلام کرده بود که: «این دادگاه
مشروعیت و قانونیت ندارد». و
نیر در ماده دیگر اعتراض کرده
بود که: «نباید این دادگاه این
متهمین را محکوم کند زیرا آنان
اراده مردم را اجرا کرده و
بدلیل اینکه سادات قرارداد
صلح با صهیونیسم غاصب را

المسلمین با اتحاد اسلام که بر پایه نهاد های فکری سید جمال الدین اسد آبادی شکل گرفته و شکوفا شده بود، آشنا میشود. در واقع تا این زمان اقبال ذهنیت مشجمی از استعمار و هدفهای آن پیدا نکرده بود و در انگلستان بود که در اثر آشنائی با جمعیت اتحاد اسلام و طرز تفکر سید جمال و وحدت اسلامی مورد نظر سید آشنا و به آن معتقد گردید.

از آن پس شخصیت و روحیات اقبال دچار یک تحول همه جانبه گردید. در ضمیر او نسبت به نیات و مظاهر استعمار گران کینه او فرتی عمیق پدید آمد و نیز چون سید جمال الدین چاره درد را در اتحاد مسلمین و ایجاد یک وطن متحد اسلامی یافت، اقبال پس از دریافت مدرک دکترای فلسفه از یکی از دانشگاههای آلمان راهی هند گردید. آنچه را که باید در اینجا بعنوان برجستگی اقبال پس از بازگشت به هند از آن یاد کنیم بیان این نکته مهم و اساسی است که اقبال برخلاف بسیاری از راهیان دیار فرنگ که در بازگشت هویت و شخصیتی کاملاً تازه یافته و فریفته فرهنگ غرب میگرددند با قلبی مالا مال از دل بستگی و دل باختگی به فرهنگ غرب و با اعتراف به برتری آنان عازم وطن شرقی میشوند، نه تنها مجذوب بیان نگشته بود (برخلاف سرسید احمد خان) بلکه با قلبی دردمند و آکنده از خشم به بی پایگی و پوچی فرهنگ استعماری غرب، عازم هند گردید عمق درد او و تجسم این احساس او را در اشعارش بخوبی می یابیم اقبال چه زیبا این معنا را در قالب شعر بیان داشته است:

او حتی برخلاف برخی که در مقابل عظمت کذائی فرهنگ غربی مات و مبهوت شده و به این اعتقاد و تصور دست می یافتند که در افتادن و نزاع با استعمار گران عابری از هر فایده ای است و نظام پیچیده و ماشینی غرب قابل شکستن نیست، اعتقاد داشت که بیداری و اتحاد مسلمین جهان و تسکین بر اسلام نه تنها پایان بخش دوران سیاه حاکمیت استعمار گران است بلکه حیات بخش مسلمین وزنده کننده مجد و عظمت پیشین است. برای دریافت عمق اندیشه اقبال شایسته است که با هم این مفاهیم را از زبان نفی وی که به شعر فارسی توسط خود اوسروده شده یاد آور گردیم: *

باز گشت اقبال به هند مقارن با اوج گیری مبارزات ضد استعماری مردم خاصه مسلمانان هند بر رهبری محمد علی جناح بود.

اقبال نیز پس از ورود به کشور به صف مبارزان مسلمان پیوست و بواسطه مطالعات عمیق و معلومات وسیعی که کسب کرده بود. بزودی بعنوان یکی از رهبران صاحب اندیشه و تئوری مبارزه شناخته شد تا آنجا که در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی در اجلاس حزب «مسلم لیک» در آلله آباد ریاست کنفرانس را بر عهده داشت. همانجا بود که اقبال اول بار طرح تشکیل جمهوری اسلامی پاکستان را مطرح نمود و باز در همین رابطه

سالیهای کود کیش رادر مکتب خانهای در مسجد حسام الدین سیالکوت به فرا گرفتن قرآن و خواندن و نوشتن می گذراند سپس آنگونه که انگلیسیها باب کرده بودند برای طی بقیه مراحل تحصیل راهی مدرسه اسکاج میش سیالکوت می گردد. پس از گرفتن گواهی نامه راهی کالج می گردد. در ۱۸۷۹ میلادی در سن بیست و چهار سالگی مدرک لیسانس خود را از کالج دریافت می دارد. در همین دوران است که زبان عربی را بخوبی فرا می گیرد.

سپس به لاهور عزیمت کرده و در دانشکده دولتی لاهور

هراس و وحشت و حساسیت خاص انگلیسیها گردیده بود. و استعمار گران انگلیس نیز با عنایت به این نکته که هر پیشرفتی در زمینه استعمار فرهنگی ملت هند موقوف از میان برداشتن اسلام و اسلامیت بود، کمر به تخریب و نابودی اسلام در هند بستند. اما بدیهی است که این امر به یک بار عملی نبود، لذا چاره را در این دیدند که از یک طرف با فرقه سازی و تفرقه افکنی در صفوف متحد مسلمین و براه انداختن جنگهای حیدری و نعمتی و شایعه سازی و دروغ پراکنی به تضعیف اسلام در صحنه مشغول شوند و به موازات

بسم الله الرحمن الرحيم
اول اردیبهشت مقارن با وفات محمد اقبال لاهوری فیلسوف شاعر مبارز و ادیب شهیر و مسلمان است اقبال در شرایطی دیده به جهان گشود که استعمار انگلیس بر تسلط جابرانه اش بر سرزمین هند این مهد آزادی با اقتدار تمام ادامه می داد. دست نشانده گان و ایادی دولست استعماری هر روز بر مظلوم خود می افزودند. ترقی و عدالت و آزادی جزء مشتاق الفاظ بی رنگ و بو که گاه بیگاه آنها بر حسب ضرورتها و پیشامدها بر زبان فرمانداران انگلیسی و راجه های دست نشانده شان جاری می گردید خاصیت دیگری نداشتند.

اما مسائل به همین موارد ختم نمی شد. برنامه های وسیعی برای استعمار فرهنگی مردم هند و از میان بردن ارزشهای ملی و دینی مردم که میتوانست روح استقلال طلبی و آوارگی را تقویت کند تدارک گردیده بود.

از سوئی زبان انگلیسی در میان مردم ترویج می شد و از طرف دیگر مسیونهای مذهبی دولت استعمارگر به تخریب بنیادهای دینی مردم هند، خاصه اسلام مشغول بودند آنها خیال داشتند که از مردان و زنان هندی وابستگی تمام عیار و چیره خوار دولت استعماری انگلیس بسازند آنها شرط دوام و بقای منافع دولت استعماری انگلیس را در چیرگی عمیق قلبی بر مردم و ایجاد دل بستگی به فرهنگ غرب می دانستند آنها میخواستند از ملت هند مردمی خود باخته و فریفته فرهنگ استعماری بسازند.

برای تحقق این مقصود می باید در اذهان هند نسبت به فرهنگ استعماری نوعی مقبولیت و جتی قداست بخشیده میشد و این عمل میسر نبود مگر با آموزش و رواج همه شئون فرهنگ غربی در جامعه هند و موفقیت این اقدام نیاز به زمینه سازی و از میان برداشتن سدها و موانع سر راه داشت.

بی شک استعمار گران در چنین وضعیتی، طبق فرمول استعماری خود عمل میکردند، یعنی ابتدا اصل ترین و مقاومترین بنیادهائی را که میتوانند اساس پایداری و استقامت یک ملت واقع شوند را از پیش پای بر میداشتند. در جهان مستعمرات، بطور معمول مذهب مقاومترین بنیادها برای ملت های محروم به شمار میرفته است. و در سرزمین هند، مهد مذاهب و الهامها و معبودهای گوناگون این سد مقاوم که میتوانست ملت را به مقابله و ایستادگی پیوسته وادارد و مانع از عمیق تر شدن نفوذ فرهنگ استعماری گردد و باب توسعه و بسط استعمار را محدود سازد، همانا اسلام این یگانه مذهب توحیدی (در سرزمین هند) که پیروانش نیز شمار قابل توجهی از مردم آن دیار را تشکیل میدادند، بود.

در واقع اسلام در هند بزرگترین خطر و بالاترین تهدید برای تحقق حاکمیت همه جانبه استعمار گران بشمار می آمد. بخصوص که با تأثیری پذیری مردم مسلمان شبه قاره هند از جهان اسلام، بر این خطر بالقوه افزوده میگشت و این امر موجب

و همان سرنوشتی که سادات خائن را بمزله تاریخ سقوط داد، مبارک خائن و دارو دستهای را نیز بجهنم خواهد فرستاد.

تبریک بجای تسلیت:

خانواده های شهدای اسلام، بغض و واکنشی اسلامی در قبال این جنایت اظهار داشتند که «تسلیت» را نمی پذیرند و بیکدیگر تبریک میگویند زیرا فرزندان خود را جزء شهدای اسلام میدانند. این اندیشه اسلامی و این روحیه شهادت طلبی خانواده های این قهرمانان

تحملی مبارک و دار و دست صهیونیستی او از کدام مشروعیت قانونی برخوردار است که این جنایت آنان بامیزان حق و قانون و عدالت سنجش شود؟ این رژیم صهیونیستی امپریالیستی درست در لحظاتی این جنایت را انجام داد که ملل اسلام با دلی خونین دست با عصاب زده بودند تا واکنشی علیه جنایات صهیونیسم در کرانه غربی و محیط مقدس بیت المقدس نشان داده باشند. خروج اسرائیل غاصب از سینا، گره بگر این مشکل مبارک

* این جنایت در واقع دادن امتیاز به صهیونیست هاست، امتیازی که بدون شک بی جواب نخواهد ماند.

همان بستر روانی و تربیتی است که چنین جوانان برومند و شجاع را در راه عقیده الهی و ایمان شان فدا کردند و با این رفتار پیامبر گونه خویش داستان اسماعیل (ع) را عینیت بخشیدند و جگر گوشه های خویش را بقربانگاه فرستادند. پیروزی و دوام انقلاب اسلامی در ایران ظهور چنین خانواده های شهید پرور را در اقصی نقاط جهان اسلام بتحقیق رسانید و در سرزمین ما برای نیل بچنین فوز عظیم، در میان خانواده ها مسابقه ای جان بخش جریان دارد که فرزندان خویش را برای زنده ساختن اسلام و اعلاء کلمه الله بقربانگاه شهادت در جبهه نبرد حق و باطل میفرستند و در شهادت آنان بیکدیگر

خائن بود که بایستی تا چند روز دیگر عملی میشد. بگین و سایر تروریست های صهیونیست بیهانه عدم کنترل رژیم مبارک بر جنبش اسلامی مصر بسنحوی از بازگرداندن سینا به ملت مصر شانه خالی میکردند ولی مبارک بدستور اربابان امپریالیست خویش این قهرمانان اسلامی را در لحظات بحرانی که بر جهان اسلام میگذشت به جوخه های اعدام سپرد تا به اسرائیل حالی کند که میتواند بکمک آمریکا و دستگاه های جاسوسی سیا و رژیم مصر علیه مسلمانان بپا خاست. دست به جنایت بیرحمانه و حتی غیر قانونی بزند. این دهن کجی مبارک خائن به ملل اسلامی در حال اعتصاب، بهیچوجه کمتر

* با شهادت این قهرمانان تاریخ اسلام معاصر دیباچه انقلاب اسلامی ملت مسلمان مصر، نخستین تذهیب خونین را در سینه خویش نقش کرد و لوح افتخار ابدی برای خود و پیشاهنگان کفن پوش انقلاب اسلامی بوجود آورد.

* وکیل مدافع مجاهدان مصری: نباید این دادگاه این متهمین را محکوم کند زیرا آنان اراده مردم را اجرا کرده اند.

* خالد اسلامبولی: «ما پیش بینی می کردیم که چنین مسائلی در دادگاه فرمایشی که بصورت یک نمایشنامه بود مطرح شود ولی تعجب کردیم که چرا این نمایشنامه تا این زمان طول کشید...»

* این جنایت در واقع دادن امتیاز به صهیونیست هاست. امتیازی که بدون شک بی جواب نخواهد ماند و همان سرنوشتی که سادات خائن را بمزله تاریخ سقوط داد مبارک خائن و دارو دستهای را نیز بجهنم خواهد فرستاد.

تبریک میگویند. آری، درخت اسلام برای شکوفائی خون میخواد و رمز پیروزی جهان اسلام نیز همین «شهادت طلبی» و «ایثار خون» است که پاسداری از این خونها چه در خوزستان و چه در قدس و چه در کنار نیل و چه در دامنه های هندوکش بعد ماست که باید پرچمدار این نهضت اسلامی باشیم.

از سفر خائنانه سادات به بیت المقدس و عقد قرار داد غیر قانونی و جنایتکارانه رژیم او با رژیم غاصب صهیونیستی نیست. این جنایت در حالیکه چند ساعت قبل از ورود ازل شارون وزیر دفاع رژیم صهیونیستی به قاهره صورت گرفت در واقع دادن امتیاز به صهیونیست هاست. امتیازی که بدون شک بی جواب نخواهد ماند



باقبال از ۱۲۵۳ تا ۱۳۱۷

در رشته فلسفه ثبت نام و موفق به گذراندن دوره فوق لیسانس میگردد. در سال ۱۹۰۵ میلادی از طریق دهلی و بمبئی عازم لندن گردیده و در دانشگاه کمبریج در رشته فلسفه ثبت نام بعمل می آورد.

در این جاست که اقبال با فلسفه های مختلف و همچنین مقاصد استعماری دول غربی یا قبول خودش فرنگ پی می برد. اقبال به هنگام تحصیل در انگلستان با جمعیت اخوان

این قبیل اقدامات با احداث مدارس و دانشگاههای بسبک غربی در شهرها و مناطق مسلمان نشین و تعطیل مکتب خانه و مدارس قدیم که بر پایه تعالیم اسلامی استوار بودند، مقدمات استعمار فرهنگی و تسلط همه جانبه بر مردم هند را فراهم آورد. محمد اقبال لاهوری در چنین هنگامه ای دیده به جهان می گشاید او مانند همه کودکان مسلمان هندی برغم تمامی فشارهای اعمال شده نخستین

برای آفتاب عالمتاب

ای امیر خاور ای مهر منیر
از تو این سوز و سرور اندر وجود
می رود روشن تر از دست کلیم
پرتو تو ماه را مهتاب داد
لاله را سوز درون از فیض تست
نرگسان صد پرده را بر می درد
خوش بیا صبح مراد آورده ئی
تو فروغ صبح و من پایان روز
تیره خاکم را سراپا نور کن
تا بروز آرم شب افکار شوق
از نوائی پخته سازم خام را
فکر شرق آزاد گردد از فرنگ
زندگی از گرمی ذکر است و بس
چون شود اندیشه قومی خراب
میرد اندر سینه اش قلب سلیم
بر کران از حرب و ضرر کائنات
موج از دریاش کم گردد بلند

پس نخستین بایدش تطهیر فکر
بعد از آن آسان شود تعمیر فکر



گل نخستین

هنوز هم نفسی در چمن نمی بینم
به آب چون گرم خویش را نظاره کنم
نوشته اند پیامی به بزرگ رنگینم
شهادت جلوه ای فردا تازه آن بینم
ز تیره خاک دمیدم قبای گل بستم
و گرنه اختر و ماهانده ای زبهر بینم

اگر خواهی حیات اندر خطری

غزالی با غزالی درد دل گفت
بصحرای صید بندگان در کمین اند
ازین پس در حرم گیرم کنای
بکام آهوان صبحی نه شامی
امان از فتنه ای صیاد خواهم
دلی ز اندیشه ها آزاد خواهم
رفیقش گفت ای یار خردمند
اگر خواهی حیات اندر خطری
دمادم خویشتن را بر فسان زن
ز تیغ پاک گوهر تیزتری
خطر تاب و توان را امتحان است
عیار ممکنات جسم و جان است

لاله

آن شعله ام که صبح ازل در کنار عشق
افزونترم ز مهر و بهر ذره تن زنم
اگر در سینه چمن چون نفس کردم آشیان
سوزم ربود و گفت یکی در برم بایست
در تنگنای شاخ بسنی پیچ و تاب خورد
شب نم براه من گهر آبدار آویخت
بلبل ز گل شنید که سوزم ربود ماند
واکرده سینه منت خورشید می کشم
آیا بود که بساز بر انگیزد آتشم

شب نم

گفتند فرود آی ز اوج مه و پرویز
بر خود زن و با بحر پر آشوب بیامیز
با موج در آویز
نقش دگر انگیز
من عیش هم آغوشی دریا نخریدم
آن باده که از خویش رباید نجشیدم
از خود نرمیدم
ز آفاق بریدم
گل گفت که هنگامی مرغان سحر چیست؟
این انجمن آراسته بالای شجر چیست؟
این زیر و زبر چیست
پایان نظر چیست
تو کیستی و من کیم این صحبت ما چیست؟
بر شاخ من این طایرک نغمه سرا چیست؟
مقصود نوا چیست
مطلوب صبا چیست
این کهنه سرا چیست
گفتم که چمن رزم حیات همه جانی است
بزمی است که شیرازی او ذوق جدائی است
دم گرم نوائی است
جان چهره گشائی است
این راز خدائی است
من از فلک افتاده تو از خاک دمیدی
از ذوق نمود است دمیدی که چکید
در شاخ تپیدی
صد پرده دریدی
نم در رگ ایام زاشگ سحر ماست
این زیر و زبر چیست فریب نظر ماست
انجم به بر ماست
لغت جگر ماست
در پیرهن شاهد گل سوزن خار است
خار است ولیکن زندیمان نگار است
از عشق نزار است
در پهلوی یار است
این هم ز بهار است
برخیز و دل از صحبت دیرینه به پرداز
با لاله خورشید جهان تاب نظر باز
چون من بفلک تاز
با اهل نظر ساز
داری سر پرواز

اشیاء کتیبه‌ای دوره اسلامی

ظروف فلزی، شمعدان، گلدانهای نقره کوب با نقوش انسان، گل، حیوان و پرنده نمونه‌هایی از آثار فلزی منحصر بفرد دوره اسلامی است



● آفتابه مفرغی نقره کوب
۶۷۳ هجری
محل اکتشاف
بورینه جرد همدان

سفالی متعلق به قرن سوم و چهارم هجری بنمایش درآمده که بر روی آنها به خط کوفی احادیثی از مولا علی (ع) و امثال عربی نوشته شده است.

پنجره‌ای چوبی بامتنی در عظمت شهید و شهدای اسلام به خط کوفی نمونه ارزشمندی است که در ۵۲۰ هجری از آثار چوبی برجای مانده است، در قسمتی از نمایشگاه پارچهای

ابریشمی متعلق به قرن چهارم. ق که از قدیمترین پارچهای موجود در ایران است با خطوطی کوفی، دو ضرب المثل عربی را بسیار می‌آورد، تعدادی از ظروف سفالی زرین فام که در کاشان و گرگان ساخته می‌شده (قرن ۶ و ۷ ه ق) باربعیات فارسی و اشعار عربی بنمایش درآمده.

در این ردیف به قطعه‌ای گچبری شده که با خط کوفی کلمه «الله» بر آن حک شده و نیز عودسوز مفرغی و مینیاتوری از شمایل پیغمبر که اوصاف آن حضرت را در کنار آیات قرآنی بیان میکند برخورد می‌کنیم. اسطرلابهای مختلف آثار دیگری از قرن ۵ و ۶ هجری است که با نوشته‌ها بنمایش درآمده است.



● شمعدان
برنجی قرن
دوم هجری
محل اکتشاف
اردبیل

نقش مهمی را ایفا کرده است. هنرمندان دوره اسلامی بدور از انگیزه‌های مادی که جلوه‌ای از رنگ و ریا و شهرت و مقام داشته باشد به خلق و ابداع آثار هنری پرداخته‌اند. در ابتدای نمایشگاه ظروف

«اشیا، باستانی کتیبه‌دار» عنوان نمایشگاهی است که از ۲۲ بهمن ماه، بمناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، در سالن سخنرانی موزه ایران باستان برپا گردیده است.

در این نمایشگاه، کلیه آثار و اشیائی که از دوره اسلامی تا اواخر دوره قاجاریه که مزین به کتیبه و نوشته گردیده‌اند بنمایش گذاشته شده است.

در نگرشی گذرا می‌توان سیر تحولات خطوط اسلامی و پیدایش آنها را در هر یک از اشیا، و زمان ساخت هر شیء مورد مطالعه قرارداد، انواع خطوط و نوشته‌ها حاکی از خلاقیت و ذوق هنری، هنرمندان دوره اسلامی است که در این روند به ابداع و خلق خطوط گوناگون پرداخته‌اند و تجلی آن امروزه در اشکال کوفی، ثلث، رقع، نستعلیق شکسته نستعلیق و..... بر آثار و اشیا، جلوه‌گری میکند.

در نوشته‌های اسلامی که بر آثار سفالی، سنگی، شیشهای، کاغذی، چوبی، فلزی، پارچهای و..... نقش بسته است جهتی میتوان یافت که حاکی از اصول اخلاقی، فرهنگی، و اعتقادی است که هنرمندان دوره اسلامی به آنها ارج می‌نهند، این نوشته‌ها با الهام از آیات قرآنی و احادیث ائمه اطهار و اشعار شعرا در جهت تحکیم پایه‌های فرهنگی جوامع

است و نظر همه بینندگان را جلب می‌کند اسطرلابی است تاریخ ۵۵۹ هجری توسط مح جامد الاصفهانی ساخته شد در این اسطرلاب که از ۷۰۰ برنجی تشکیل گردیده که بخت کوفی دیده می‌شود که دانش پیشرفته و فرهنگ بالنده در دوره اسلامی است. در قسه این کتیبه که مربوط به جغرافیایی (قطب شمال و ج) میشود روز ۶ ماه و شب ۶ شده و سال در این منطقه به یک روز تقسیم شده است. در مطلب که مستلزم محاسبات علمی و ریاضی است ت دانشمندان و ستاره شناسان از زمانی کشف شد که ه دستگاہهای پیچیده و منجمی اثری نبود و علمای هرگز تصور چنین واقعیت ذهنشان راه نیافته بود. این معجزه‌آسا که با چند صفحه اسطرلاب در ۹ قرن پیش انجام در شماره شگفتیهای تاریخ با وجود.

قبل از تاریخ ساخت اسطرلاب چنین مسائلی ابوریحان بیرونی و اب سگری مورد بررسی قرار بود که به احتمال زیاد با اطلاعات آنها این اسطر ساخته شده است.

اطلاعات نجومی فعلی مبنا است که خط استوا زمین با عرض جغرافیایی صفر و نصف النهار مبداء ف از گرینویچ میگذرد منطبق بر خط استوا و نصف النهار ابوریحان بیرونی عنوان است.

در پایان ضمن موفقیت برای مسئولان ایران باستان در برپایی نمایشگاهی نظر علاقمندان به دیدار از این نمایشگاه می‌کنیم.

آدرس: خیابان امام نبش ۳۰ تیر (قوام‌ال سابق) موزه ایران باستان

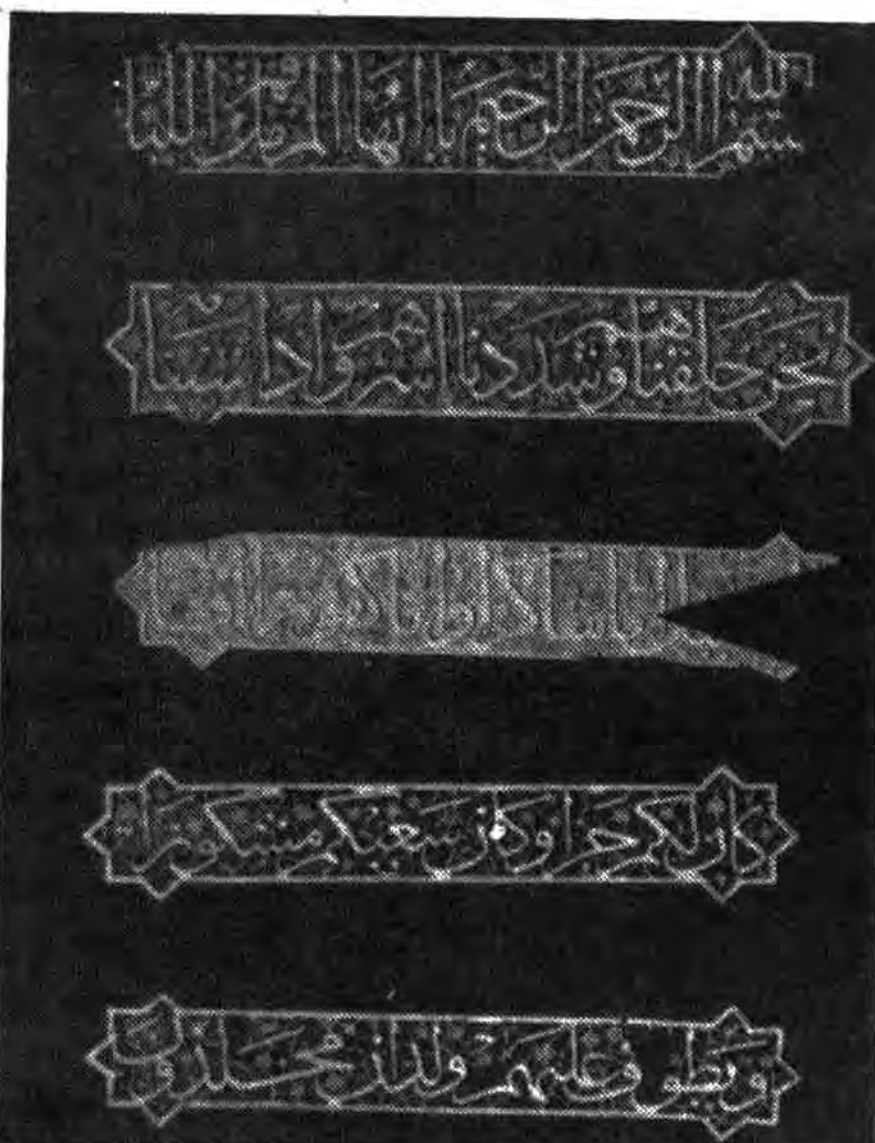
کاغذ و پوست آهواست در این قسمت، رحلی چوبی (لاکی) که با آیاتی از قرآن کریم تزئین شده و یکی از آثار منحصر بفردی است که توسط یاقوت مستعصمی در ۶۸۵ هجری ساخته شده جلوه‌گری میکند قلمدانهای لاکی، انبره‌های برنجی، مینیاتورها، جامهای برنجی، قاب آینه‌های لاکی با دعاهای مربوط به نگاه کردن در آئینه و شانه کردن و سرمه کشیدن، کتیبه‌هایی از عا ج آیاتی از قرآن کریم و اشیا نقره‌ای و طلاکوبی شده که همگی با نوشته همراه است قسمتهایی دیگر از آثار دوره اسلامی است که در نمایشگاه بنمایش درآمده است.

یکی از آثار دوره اسلامی که در نمایشگاه از جلوه‌ای خاص برخوردار

ظروف فلزی، شمعدان، گلدانهای نقره کوب با نقوش انسان، گل، حیوان، پرنده نمونه‌هایی از آثار فلزی منحصر بفرد دوره اسلامی است که با جملات عربی مزین گردیده‌اند.

در بخشی از نمایشگاه نمونه‌هایی از کاشیهای هشت گوش ساخت گرگان و کاشان با اشعار و رباعیاتی از امیرمغزی فردوسی، افضل الدین کاشانی بنمایش درآمده است.

صفحاتی از قرآن کریم بخط عبدالجبار خوشنویس معروف صفویه و عماد الحسنی و جلد‌های مذهب قرآن نمایشگر نوشته‌های هنرمندان دوره اسلامی بر



● کتیبه‌ای از عا ج قرن سیزدهم هجری



اسطرلاب برنجی ۵۵۹ هجری

مغازه عمواوغلی



وقتی به مغازه رسیدم تمام حشرات رمان
کودکی ام رفته شد. هر وقت که آنجا می روم و حال
و هوای بازارچه را می بینم، گذشته در نظر محسم
می شود مغازه برایم خیلی عزیز بود. سابق آنجا
پروویایی داشت و بازارچه اش تهرکی. صدای بنگ
آهنگرها که مستوا با روی سدان کوبیده میشد
آهنگ بخصوصی داشت.
از دور می شد حال و هوای بازارچه را حس کرد تا
آن دست فروش های دوره گرد جلوی مسجد کبود
گوی مجید که صدایشان به آسمان می رفت یا
گازازی که ماشیهایش روستائیان را سه
چهاروازشهر به اطراف می برد و شاگرد شوهرها که
فریاد می زدند مثلاً «فره چی می» یا «بستان آوا»
یا هر جای دیگر.

خواستن حرحه آبی بردارد، آنجا که می ایستادی
روبرت، یعنی درست روبروی مسجد کبود کوه
«عین علی» یا آن رنگ او حراش آرام واستوار ترا
محدوب می کرد. فکر می کردی که کوه را رنگ
کردند و در گوشه اش خانه های نمایان بود که اگر می
پرسیدی کجاست؟ می گفتند مسجد است
و بیشتر به فکر فرو می رفتی که حکمتش چه بوده
است که در آن مکان مسجد درست کردند
اگر وقتش را داشتی و کمی آنطرف تر می رفتی
روستائی ساده را می دیدی که اسب ساقاقرش را
آورده و پای حیوان را خم کرده که نعل در سایش
بکوبند توی بازارچه نعل را آهنگرها درست
می کردند و روستائیان می آمدند و نعل و آهن و داس

و میخ و از این چیزها را می خریدن و می رفتن.
در ایام کودکی آن روزها واقعا برایم پرجاذبه
بود، اگر در تبریز جایی را می پرسیدند همانجا را
نشان میدادم مغازه عمواوغلی هم زیر بازارچه بود
الان هم باز است وقتی از داخل بازارچه می خواستی
بیای بیطرف مسجد کبود دست چپ همانجا که
سقف بازارچه میخواست تمام شود از در که وارد
میشدی (جای شیرینی) را می دیدی که توی طبقی
بزرگ پشت و پرتین گذاشته بودن، به دیوارها که
نگاه می کردی پر بود از بسته های توتون و کبریت و
گاهی هم قوطی های دیگر.
روبرویت میز و صندلی بود و بالای مغازه گوشه
سمت چپ مغازه، عمواوغلی آنجا می نشست.
دکان همیشه پر بود از مگس، آدم از دستشون

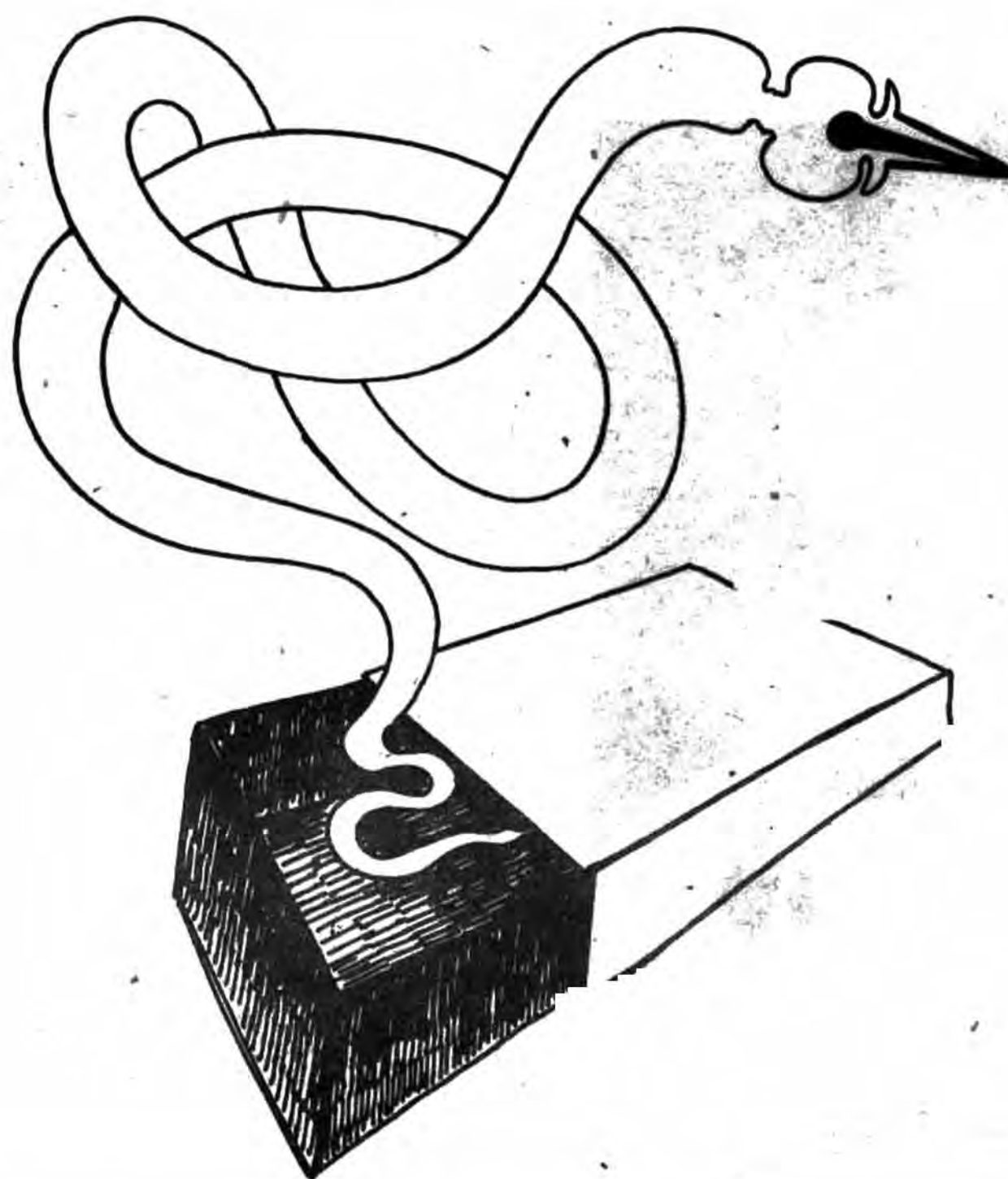
راحتی نداشت، ولی تو عالم کودکی همین مگس
برای ما بچه ها تفریح بزرگی بود.
خدایم داند ما با هم، یعنی من، مرتضی، رحیم و
حد چه شاد بودیم که نداشتیم. عمواوغلی بس قدری
مهربانی می کرد که گاهی اوقات در همان عالم
کودکی او را از پدرم بیشتر دوست داشتم اما اگر
می دیدم کفشها مان پاره شده قسری مجبور مان
میکرد که آنها را بیاوریم و کفشها را می داد به
عمو پندوز بغل مغازه که برایمان بدوزد یا واکس
بزند.
آنوقت پدر پوست نمی گنجیدیم، شربنی هائی
می دیدم که هشتان رنگی بود،
سبز، قرمز، آبی، قهوه ای

بعضی وقتا که عمواوغلی حواش بود یا اینکه مشغول کاری
بود یکی از آن شیرینی ها رو می انداختم توی دهنم و
شیرینی های دهنم حس می کرده. از حق نگذیرم
برادرش کاظم آقا هم خیلی مهربون بود. عمواوغلی و کاظم
آقا با هم مغازه را اداره می کردند. ناچارا خودشان درست
می کردن و همیشه یا بیشتر اوقات انگشت بار میداشت. چه
خوش بزه بودا اگر می دیدن مهال آمده مقداری آب آنرا
رباد می کردن. روستائیا خیلی رفت آمد داشت و قند و چای
می خریدن و گاهی هم پیرو کرده می آوردن برای فروش. برای
لصی بود که کف مغازه همیشه چرب بود، مگس ها بهتر
آنها حاشی نداشت.
گره رزنی هو تو مغازه بود که به موشها رحم نمی کرد.
عمرها که میشد واقعا حس بودیم، دلمان می خواست بریم

خانه دیگر می نویسیم بیشتر از آن طایف ... به هر روز
بهانه ای می آوردیم و اجازه می گرفتیم و به خانه می رفتیم.
عمواوغلی هم با پولی که کف دستمون می گذاشت
خوشحالمانا چندجدا میشد. روانه خانه که می شدیم
سفرایش می کرد که مواظب خودمان باشیم و یک دم
خدا حافظی می کردیم و نهار شیطنت های فراوان می کردیم
خانه می رسیدیم.
**تبریز پائیز ۵۴ - یوسف
ترکباف**
* هشتراخان = بوقلمون
* جای شیرینی = قند ماسدی
که بجای قند با جای میخورند.

صدای «هشتراخان» هالاطرفی و صدای عسارها
وارد گها از طرف دیگر ظاهر ایرشاط و هیاهو می
کرد. و اگر می آمدی نزدیکی های مسجد کبود.
جلوی آن شیر فشاری مهمنای بود، هر کس می

روزی که منکران سرافکنده می شوند



بقیه از صفحه ۴

تند و سپاهیان که به چشم
نمی آمدند سخنی آمده بود. آیه
مورد بحث پیش از آن به قسمت آخر
آیه و به آیات پس از آن باز
می گشت. و کان الله بما تعملون
بصیرا خداوند در آیات پس از آن
میگوید که ما بر احوال شما بینا
بودیم وقتی از زیر و زبر بر شما
حمله آوردند و وقتی که جانها به
گلو رسید و به خداوند گمانها
بردید (مؤمنان گمان نیک و
دیگران گمان بد). خدای عزوجل
میگوید که ما اینگونه مؤمنین را
امتحان کردیم و سست باوران
بسختی متزلزل شدند.
و بالاخره قرآن گفتار منافقین
را ذکر میکند که گفتند وعده
معارفه او و رسولش سرتاسر دروغ
بود (۱)
آنهایی که منی گفتند
وعده های خداوند سرتاسر دروغ
است در جنگ احزاب، آنگاه که

تندباد و سپاه غیبی به یاری رسول
آمد رسوا شدند، و آنهایی که
می گفتند شعار «آمریکا هیچ
غلطی نمی تواند بکند» را
واقعی نیست و زودتر دست از
سرسختی بردارید و بیهوده بر
افسانه ها امید نیندازید در طبع
شرمگین و سرافکنده گشتند.
احیاء اردیبهشت به آن
دلیل که طوفان ش در آن روز
مسیر خود را عوض کرد و به آن
دلیل که بلای خداوندی بر
یائیکی ها نازل شد واجب نیست.
تذکر به این روز از آنروز واجب
است در آن حجت تمام شد
و حقانیت وعده های
الهی و حقیقت شعارهای دیرینه
خداپرستان تاریخ روشن شد. در
۵ اردیبهشت ۵۹ ثابت شد که
«آمریکا هیچ غلطی نمی تواند
بکند»



طلوع بدر

بسم الله الرحمن الرحيم

لحظه‌ای نبود که محمد در فکر اسلام و ترویج و نشر آن در مقابل با دشمنان آن نباشد و همین افکار و اندیشه‌ها باعث شد که پیروانش راهش را تا به آخر ادامه دهند.

هر روز انتظار این میرفت که خبری غیر منتظره در میان اهالی مکه دهان به دهان بگردد و در یک چنان وضعیتی اینگونه اندیشیدن چیزی غیر عادی به نظر نمی‌رسید... چونکه در همین روزها بود که یکی برای محمد خبر آورد و گفت:

«یا محمد... کاروان قریش از شام برگشته، هنوز نرسیده ولی تا مکه فاصله زیادی ندارد... این خبر در میان یاران محمد پیچید و همگی مصمم برای جنگ با کفار، در انتظار فرمان محمد بی‌صبری می‌کردند. محمد فکر میکرد: «الان بهترین فرصت برای مقابله با کفار است...»

همه پیروانش با این عقیده موافق بودند و دسته شمشیرها برای یک جنگ پرهیجان در لابلای انگشتان عرق کرده فشرده میشد.

چیزی نگذشت تا اینکه محمد و یارانش به عزم جنگ براه افتادند. در بین راه حرفهای گوناگونی در بین یاران محمد زده میشد.

این اولین بار است که به جنگ با کفار می‌رویم.

بله و آخرین بار هم نیست.

«معلوم نیست چقدر سرباز مسلح همراه کاروان باشد...»

«هر چقدر کم باشد فکر می‌کنی از ما کمترند... ما فقط حدود سیصد نفر هستیم.»

«این یک جنگ عادلانه است... نیروها گویا برابرند.»

همه جور خیال شده بود اما نه آنطور که قریش از جریان مطلع شود و با سپاهی گران به ای مقابله و نجات کاروان بشتابد.

این حقیقت که از تصور آنان سختی میتوانست عبور کند بناگاه در محل «وادی زفران» به آنان رسید و همگی به یک فرمان محمد، متوقف شدند. همه می‌پنداشتند که هرچه نقشه بود نقش بر آب شد و با یک نسیم ملایم بکلی محو گشت.

«چند نفرند...»

«نزدیک به هزار مرد مسلح...»

«این خیلی زیاده...»

«ما فقط سیصد نفر اگر بشویم...»

اما عجیب‌تر از همه اینها تصمیم یارانش بود که میگفتند: «نباید عقب نشست، این اولین مبارزه ماست. این به ضرر اسلام تمام میشود.»

درست است ما می‌جنگیم کوچکترین ضعف به نفع آنها تمام میشود.

در این میان ابوبکر و عمر و مقداد نیز هریک بنحوی وفاداری خود را اعلام نمودند... محمد دیگر مصمم شده بود. آفتاب داغ در سکوت پر نفوذتر و سوزناکتر حس میشد. گردش هوا در باد آواز صحرای بود که به همراه لشکریان محمد بسوی جاهای بدر براه افتاده بود.

لشکریان محمد در کنار یک آبشخور توقف نمودند. آفتاب همچنان جو و هوای فشرده را می‌شکافت و خیلی

بیصدا بر صورت داغ آنان می‌چسبید و زیر صورتشان به آبی داغ تبدیل میشد. دقایقی بعد سایه سیاه و طولی

تنهایی نمی‌توانی بزودی آنان را تار و مار میکنیم... کمی صبر داشته باش!

صبر مسخره است، پس خوب تماشا کنید... بلافاصله اسود مغزومی با غروری سرفراز و اراده‌ای پرتوان از صف لشکریان جدا شد و به سمت آبشخور مسلمین براه افتاد.

همه چشمها به او دوخته شده بود آفتاب داغ و تابش بی‌وقفه مثل این بود که انحراف نداشت، همه میدانستند که خورشید تا غروب همچنان داغ و سوزان خواهد تابید... که خورشید در خود آتش داشت. لحظه به لحظه اضطراب در دل صحرای لشکریان دو صف مقابل اوج میگرفت و یک هیجان که نفس قبل از مبارزه به شمار میرفت برآحتی در بدنهایشان سیر مینمود و بار دیگر یک انتظار و یک دلهره همان چیزی بود که در خاک نیز نفوذ کرده بود.

اسود نزدیک آبشخور رسید... یکدفعه حمزه از صف خارج شد و با خشم اما بظاهر آرام به سمت اسود براه افتاد. همه سکوت کرده بودند. این یک پلیدیگر تر از جنگ بود که در آن، خون پاک پلید به یک رنگ تند و زننده بر زمین نقش می‌بست. این مثل یک غرور ناشناخته و مثل یک حقارت و پستی بود که چندین بار ناسزا شنیده باشد.

هیچکس نمیدانست چه میشود فقط میشود شدت اضطراب و هیجان پرشور درون آنان را یکی یکی اندازه گرفت و همچنان در انتظار باقی ماند.

سوزش خفیف باد هنوز در گوشها می‌نشست و صدای قدمهای اسود و حمزه برای هیچکس قابل شنیدن نبود مثل اینکه فقط دو شمشیر بودند به یکدیگر نزدیک میشدند.

خشم یک جنگجو در چهره آنان موج میزد اما در عمق چشمان اسود غرور و تکبر مثل دو نور تیز و درخشنده روشن باقی مانده بود.

حمزه شمشیر را به هوا برد و اسود به سمت او حمله ور شد. صدای برخورد شمشیرها شروع جنگ را اعلام نمود.

تازه صدای برخورد شمشیرها به هوا برخاسته بود که یکدفعه شمشیر حمزه از محل سفت و سختی عبور کرد اما هنوز میشد برق شمشیرش را زیر نور آفتاب تشخیص داد.

چند قدم آنطرف‌تر نیمی از پای اسود مغرور که از ناحیه ساق توسط یک ضربه چرخ و کوبیده و برنده حمزه وارد آمد، افتاده بود.

صدای الله اکبر به همراه اصوات دیگر به سوی آسمان کشانده میشد. دست اسود لرزید و در تنش صاعقه در گرفت. یک لحظه برجای خود بی‌حرکت قرار گرفت اما مثل این بود که خیال داشت به حمزه ناسزا بگوید و بر زمین افتاد و مشتی گرد و خاک آرام مثل یک موج کوتاه و

و ملایم تا ساق پای او به هوا برخاست و آرام با ذرات دیگر مخلوط شدند.

از چشمان اسود خون و خشم سرازیر بود. اما اسود خشم و دردش را فرو میداد و زبانش را می‌گزید و چشم از آبشخور و حمزه برنمیداشت.

حمزه چند قدم عقب رفت اما اسود سرسختانه در حالیکه خود را بر زمین میکشاند به سوی آبشخور براه افتاد.

تازه براه افتاده بود که روح اسود مغرور به سوی خانه‌های آتش که درون خورشید قرار داشتند کشانده شد.

حمزه شمشیرش را غلاف کرد و همینطور خیره به جسد خونین و تهمت خورده اسود نگاه میکرد.

ضربه دوم حمزه کاری‌تر بود. لحظاتی بعد حمزه داخل صف یاران خود شد و به انتظار باقی ماند.

خوشم اومد! امانش ندادی...

خیلی شجاع مرد.

حیف از اون شجاعت که به ضررش تموم شد.

اون شجاعت نبود، حماقت بود.

این اولین ضربه‌ای بود که بر پیکر هزار مرد مسلح قریش وارد آمده بود.

بار دیگر انتظار و سکوتی داغ‌تر آغاز شد.

لشکریان قریش به خشم آمده بودند و برای آنکه انتقام این ضربه کوبنده و دردناک را بگیرند، به همین منظور سه مرد پرقدرت و مسلط از صف جدا گشتند و در وسط دو سپاه بی‌حرکت قرار گرفتند.

از آن فاصله این سه تن یخویی شناسائی شدند. عتبه و برادرش از قریش به اتفاق پسرش ولید بودند که در وسط میدان بی‌حرکت زیر نور آفتاب حریف می‌طلبیدند.

لحظاتی بعد که در دلهرهای سوزان سپری شد، سه تن انصار، عوف و معوذ که مادرشان عفره نیز آنان را همراهی میکرد، به اتفاق عبدالله بن رواحه صف را شکستند و آهسته چند قدم آنطرف‌تر بی‌حرکت قرار گرفتند.

بنگاه عتبه سکوت را شکست.

کیستید...؟

چند تن از انصار...

عتبه در حالیکه تبسمی تمسخرآمیز بر لب آورده بود با فریاد جواب داد:

ای محمد! کسانی را به نزد ما بفرست که هماورده‌مان باشند...

لحظاتی سکوت برقرار شد. تقریباً همه یاران محمد بسوی او برگشته و خیره نگاهش میکردند. نگاه محمد صف اول را می‌شناخت، صورتهای پرقدرت و مصمم و پرنفوذ.

با دست و سپس با صدا سه تن از یارانش را به اسم خواند:

عبیده برخیز... حمزه برخیز... علی برخیز...

یکبار دیگر سکوت و سپس این سه تن صف را شکستند و چند قدم آنطرف‌تر مقابل عتبه و آن دوتن دیگر قرار گرفتند.

جسد اسود دیگر هیچ چیز را نمی‌طلبید نه آبشخور و نه حریفی قوی مثل حمزه و علی... عتبه فریاد کشید:

کیستید...؟

منم عبیده...

منم حمزه، از دوستان قدیمی خودتون...

منم علی هستم...

و سپس عتبه در حالیکه شبیه برادر ولید پسرش را با تبسم می‌نگریست گفت:

بله درسته، شما همشان ما هستید.

یکبار دیگر یک نوع هر قبل از مبارزه در هوا و تمامی آنان شروع به گردش نمود.

دسته شمشیرها زیر و بالا انگشتان فشرده میشدند و در انتظار طعمه، هوا را خیلی آرام می‌شکافتند. از یکدیگر فاصله گرفتند. مقابل عبیده، عتبه ایستاده بود که خیلی با اطمینان به پاهایش حرکت میداد و برای بنیجان ساختن عبیده لحظه شماری و در انتظار فرصت داغ میشد مقابل حمزه، شبیه قرار گرفت که بلافاصله حادثه کوبنده‌ای در آن فضا نقش زمین گشت. شمشیر حمزه بی‌جهت نبود که حرکت کرد چونکه با یک ضربت ماهرانه جان کثیف شیشه را از تنش

خارج و بر لبه تیز شمشیرش غلطاند و سپس در هوا محو کرد. حمزه قدمی عقب رفت در حالیکه



فریاد اله اکبر وجود حمزه را به لرزش انداخته بود. در این لحظات، ذرات آفتاب مشکل میتوانستند او را آزار بدهند. عتبه و ولید از مرگ شبیه آب دهان فرو میدادند و دلهره‌ای ناشی از مرگ و ذلت از گلویشان دو بالا میآمد علی شمشیر ذوالفقار را به هوا گرفت در حالیکه چشم از ولید بر میداشت یک لحظه ولید خواست خیلی سریع انتقام عمویش را بگیرد و به همین منظور بود که یک جهش بسوی علی برداشت. بناگاه متوجه شد که گوسفند بدنش از هم شکافت و یک سردی پرسوزی در محل پارگی احساس کرد که به همراه سیل خون تصورش را بلعید و جانش را در خند حل کرد.

فریاد اله اکبر بار دیگر فضا و هوای متحرک را شکافت و صف سپاهیان قریش را لرزاند.

همین لحظات بناگاه فریاد عبیده در گوش علی و حمزه نشست. او تاحدی پیر بود و عتبه موفق شده بود ضربه سختی بر پی پای او وارد سازد و این ضربه بقدری کاری بود که عبیده بر زمین افتاد.

بلافاصله علی و حمزه به کمک شتافتند. عتبه با وحشت بند قدم به عقب رفت اما مثل پتکه بی‌فایده بود و در یک لحظه خود را اسیر دید علی در مقابلش و حمزه در سوی دیگر او قرار گرفته بود.

بار دیگر شمشیرها در هوا به گردش درآمدند. عتبه می‌اندیشید که هر لحظه احتمال دارد یکدفعه حمله کنند اما این تصور خشک و پلیدی بود که از ذات او برخاسته بود.

آن دو نیز وقتی نگرانی عتبه را دیدند قدمی به عقب رفتند. عتبه بسوی حمزه برگشت و نبرد آغاز شد. در شروع مبارزه بود که زخمی بر پیکر هراسان عتبه وارد آمد حمزه قدمی عقب نشست و بیحرکت قرار گرفت. فریاد اله اکبر مثل موج در فضا به حرکت آمد عتبه دید که حمزه از دسرسش خارج شده است. کمی چرخ خورد زخمی عمیق برپهلوش نشست اما مثل اینکه هنوز مثل اول جان داشت و میتوانست بدن و شمشیر را براحتی به حرکت در بیاورد. به سمت علی برگشته بود اما طولی نکشید که شمشیر علی از دونه نقطه جانش را از تنش بیرون کشاند و به سوی جهنم پرتاب نمود. فریاد اله اکبر اینبار مثل یک ناسزا در گوش قریشیان می‌پیچید. آنگاه آن دو به کمک یکدیگر عبیده را بداخل سپاه خود کشاندند. سپاه قریش نتوانست بیش از این ننگ را تحمل کند و به همین منظور بود که با سپاه گرانس به سوی سپاهیان محمد یورش بردند.

بار دیگر برخورد شمشیرها در هوا مهمه‌ای ایجاد کرده بود یاران محمد مثل برق جهنده و یک صاعقه تازه پا می‌غریختند. حمزه مثل این بود که گندم درو میکند و با هر یورش خود چندتن از کفار قریشی را تارومار مینمود. فریاد محمد هنوز در گوش یارانش طنین افکن بود که میگفت:

اجرتان با خداست، از خود پامردی نشان دهید، بجنگید که اگر کشته شدید اجرتان با خداست

عوف برای خرسندی خدا همانطور که محمد گفته بود زره از تن بدرآورد و به صف دشمن زدو عاقبت کشته شد.

معوذ برادرش در آن مهمه شمشیرها، ابوجهل را شناسائی کرد و آنقدر با او جنگید تا اینکه موفق شد چند ضربه کاری و کوبنده بر او وارد سازد و نیمه‌جان رهپایش سازد. اما در نقطه‌ای دیگر، در کنار یکی از چاههای بدریدست یکی دوتن قریشی خشمگین به شهادت رسید.

اما یورشهای حمزه و علی و سایر سپاهیان محمد هزار مرد مسلح قریش را تارومار نمودند و به اجبار عقب‌نشینی و عاقبت از صحنه مبارزه گریختند.

فردای آن روز خبر پیروزی مسلمین در مکه، بیشتر جاها با نفرت یاد میشد و خونی که از طایفه گردنکش قریش ریخته شد توانست تخم کینه و انتقام را در دل کفار قریش بپروراند. این جنگ اگر چه به نفع محمد و یارانش خاتمه یافت اما دردی داغ‌تر از این شکست در ذهن قریشیان باقی گذاشت. همان روز پس از جنگ‌امیه بن خلف از سران کفر که بدست عبدالله بن مسعود اسیر شده بود، در راه بازگشت به مدینه بناگاه چشمش به مردی افتاد که پر شتر مرغی برسینه داشت اوقیلا نیز او را در این جنگ دیده بود اما خیلی دلش میخواست نام او را بداند و به همین دلیل بود که از عبدالله در این باره سؤال نمود.

عبدالله گفت: این حمزه فرزند عبدالطلب است.

عجب!! پس این مرد بود که ما را قتل عام میکرد....

اما این اولین و آخرین داغ نبود که بر پیکر قریشیان و سایر کفاری که از آنان حمایت میکردند نشست چونکه هنوز صدای یکی از قریشیان به هنگام گریز از بلای جمعیت گریخته از جنگ در گوش سران کفار و قریش طنین می‌انداخت:

حمزه آبرویان را برد، حیثیتی برایتان باقی نگذاشت، شما را ذلیل و برده ساخت دیدید چطور بزرگان قریش را قتل عام میکرد. همین صداهای همین حرفها بودند که پس از این شکست خواب راحت را از قبیل قریش گرفته بود و آنانکه زخم برداشته بودند گاهگاهی خواب میدیدند که جمعیتی مسلح درو میشود و در مقابلش فقط یک نفر است که به شکل حمزه نزدیک میشود و این خیالات و رویاهای نیمه شبها به این خاطر بود که روزی حمزه نیز در لای لای سایه‌های بزرگان قریش دیده میشد و از هر چیزی نهایت لذت رامیبرد اما مثل این بود که اینبار بر هر چه سایه بود شورید.

و همین خواب راحت را از چشم آنان می‌گرفت چونکه حمزه نیز جزء قریش و خیلانی بنانفوذ محسوب میشد و این ضربه‌ای بود که قریش بایستی در هر جنگی تحمل میکرد.

جنگ بدر آغاز مهمه و برخورد شمشیرها بود که در هوا می‌چرخیدند و بروی طعمه‌های سفت و داغ فرود می‌آمدند و در آن پیکار خونین، خون راه شمشیر را بست و گردنکشان را به قعر جهنم فرستاد. پیروزی بدر شروع توطیهای دیگر بود.

۶۰/۱۰/۱۱

من از نظر سیاسی دختر چشم و گوش بستای بودم شاید هر کسی به جای من بود همینطور بود من نمیخواستم چشم و گوش بسته حرفهای این و آن را قبول کنم برای باز شدن چشم و گوش هم لازم میدیدم که حرف همه را گوش بدهم تازه اگر وقت میکردم تشخیص درست و نادرست به این سادگی‌ها نبود که من بتوانم درست را انتخاب کنم البته پدرم از قمار بازها و شب زنده دارهای دوران طاغوت بود و بالطبع مخالف اسلام- اما هیچوقت حرفهای او در من تاثیر نداشت اینطور بود که من در همان فضای قبل از انقلاب ماندم- دختری بی‌حساب و در مدرسه بدور از هیاهوی سیاسی مثلاً تحصیل میکردم.

دقیقاً نمیدانم چه روزی بود تظاهرات مسلحانه ۶۰-۵۰ نفری مخالفین با ورود افراد کمیته وسپاه و حزب اللهی‌ها بهم خورده بود و هر کدام بطرفی فرار میکردند و من بی‌تفاوت در مغازه‌ها بدنبال کاموای بنفش سیس می‌گشتم هنوز سرو صدا بگوش میرسید، ترس برم داشته بود از پیدا کردن کاموا ناامید شده بودم چند قدمی از آخرین مغازه‌ای که سرزده بودم دور نشده بودم که یک نفر داد زد «نگذارین فرار کنه» دو نفر پاسدار بطرف من آمدند من گفتم «بخدا من بی‌گناهم» یکی از آنها گفت ما منتظر نبودیم که شما بگین گناهکارین» من دوباره گفتم «ولی بخدا من بی‌گناهم» پاسدار دومی گفت «لطفاً کیفتونو بازکنین» اگر بیگناه باشین مطمئن باشین آزاد می‌شین» کمی دلم آرام گرفت، کیفم را باز کردم، پاسدار کمی نگاه کرد و گفت بفرمائین سوار ماشین بشین» میخواستم چیزی بگویم اما به آنها حق دادم. در یک تظاهرات مسلحانه که همه فرار کرده‌اند یک دختر ۱۷-۱۶ ساله بی‌حجاب با کفشهای اسپورت حتماً مورد سوء ظن قرر میگرفت.

تابه کمیته برسیم نیمه عمر شدم، اگر حرفهای پدرم درست از آب در بیاید چکنم؟ اگر آنها بدون معاکمه تیر بارانم کنند؟ اگر بمن... خدایا تو میدانی که من تقصیری نداشتم. خدایا خودت نگذار که من جوانمرد بشوم.

در کمیته که چشمم به یک روحانی خورد بغضم ترکید- دلم آرام گرفت، نمیدانم چرا با دیدن او قلبم اطمینان یافت گفتم آقا به خدا من بی‌گناهم، من رفته بودم کاموا بخرم- روحانی که بعداً فهمیدم رئیس کمیته است به یک پاسدار گفت که یک چادر برایم بیاورد. تازه متوجه شده بودم که هنوز سرم لغت است سعی کردم با دست‌های موهایم را بسوшام اما روحانی اصلاً نگاه نمیکرد، دوباره گفتم آقا من رفته بودم کاموا بخرم روحانی گفت: آگه اینطور باشه حتماً دادگاه آزادت میکند. برای چی میترسی دخترم، وقتی بمن گفت دخترم، دیگه گریه نکردم چادر را که سرم کردم بازجویی من شروع شد.

فردای دستگیری بود که رئیس کمیته به سلول آمد ایاله گفت و چند تا سرفه کرد چادر را سر کردم داخل نیامد. در را نیمه باز کرد و گفت دخترم می‌پرنت زندان اوین پرونده مسقدماتی‌ات تکمیل شده اصلاً نترس آگه بیگناه باشی حتماً دادگاه آزادت میکند، اما قول بده که وقتی آزاد شدی همینطور باحجاب باشی گفتم باشه آقا، چند روز نگه میدارن؟ گفت نمیدانم ازت بازجویی میکنند آگه بیگناه بودی آزادت میکنند راستی وقتی میخوان بپرنت چشمهاتو می‌بینن

نترسی‌ها...

پاسدار نگهبان صدایم کرد و گفت که برای بازجویی آماده باشم- خیلی میترسیدم آگه حرفهای پدرم درست باشد؟ اگر شکنجه‌ام کنن؟ اگر شلاق بزنن؟ اگر... خدایا من طاقت ندارم- پاسدار چشمم را بست و لوله تفنگش را بدستم داد و قنداق آن را خودش گرفت و گفت دنبالم بیا- داخل اتاق بازجویی چشمهایم را باز کرد بازجو سرش را بالا نکرد و با لبخند جواب سلامم را داد- دلم قرص شده بود وقتی بازجویی‌ام تمام شد احساس امنیت بیشتری میکردم مطمئن شدم که نه تنها آزاد میشم بلکه آزادی هم به من نصیرسه، باز

بازجویی من



نمی‌دارم اما میگویم که بی‌حجاب شما که شکنجه می‌کنین چرا جرات اعتراف ندارین؟ بازجو با خونسردی تمام گفت:

خوب بفرمائید حالا بنشینید، قرار نبود که شما از من بازجویی کنین. روی صندلی نشستم چند لحظه سکوت کمی آرام‌ترم کرد بازجو گفت:

بین دخترم کسیکه گناهی رو مرتکب میشه حاکم شرع برایش حد و تعذیر می‌نویسه، مثلاً می‌نویسه ۲۰ ضربه شلاق و ما این شلاق را می‌زنیم، اعلام هم کردیم که حد می‌زنیم و افتخار هم میکنیم که حد می‌زنیم حتی اگر همه دنیا به ما بگن شکنجه‌گر، جوابی ندادم یعنی جوابی نداشتم که بدهم پس از چند لحظه سکوت دوباره بازجو گفت:

تو از پروین خانم نهرسیدی که تا حد تجاوز شکنجه یعنی چی؟ اون آگه گریه میکرد بخاطر اعترافی بود که دوست‌هایش کردن... به پروین تجاوز شده، درسته اما توی خانه تسمی و توسط چند نفر از هم‌طایفی‌های مبارزش البته هم‌طایفی‌هایش هم گفتن که تجاوز کردن- اونها بصورت علمی مساله رو حل کردن، بازجو لیخندی زد و ادامه داد اما خود پروین خانم اعتراف نمیکند وقتی رفقای جلوی چشمش اعتراف کردن که با اون هم‌خواه شدن بغضش ترکید فهمیدی خانم؟ به همین سادگی دستاویز دروغ‌های اونها می‌شی؟ از اینکه آنطور با عصیانیت صحبت کرده بودم شرمند شدم دیگر دوست نداشتم با پروین هم سلولی باشم.

برگه آزادی‌ام را که دادند برای بازجویی پیام فرستادم که من از زندان بیرون نمی‌روم بازجو، خودش آمد و گفت چرا دخترم؟

گفتم الان ساعت ۸ شب است و هوا تاریک من یک دختر تنها کجا برم؟ بازجو گفت:

من دارم میرم بیرون آگه می‌خواهی با من بیا، آگه نه باشی صبح برو، گفتم:

آگه منو ببرین خیلی ممنون میشم سوار اتومبیل بازجویم شدم و راه افتادیم- بازجویم گفت، مسیرتان کجاست؟ گفتم خیابان پیروزی- بازجو

سکوت کرد. بعد از چند دقیقه گفت، مثل اینکه یادم رفت از اینکه بیگناه چند روز زندانیات کردیم عذرخواهی کنم. گفتم: نه لازم نیست شما چه تقصیری دارین؟ بازجو گفت وقتی چند نفر تظاهرات مسلحانه می‌کنن و فرار می‌کنن آگه اینکار رو پاسدا رها نکنن اونها هیچوقت دستگیر نمی‌شن- گفتم اتفاقاً برای من خوب بود. توی زندان خیلی چیزها دستگیرم شد، ناگهان پرسیدم آقای بازجو شما مسیرتون کجاست؟ گفت من میرم شوش گفتم پس منو میدون شهید پیاده کنین هر چه بازجو اصرار کرد نپذیرفتم وقتی داشتم پیاده می‌شدم بازجو گفت دخترم تورو به خدا تعارف نکن آگه پول نداری بهت بدم تشکر کردم و گفتم، نه به اندازه کافی دارم.

مادرم چند دقیقه مرا در آغوش داشت و ول نمیکرد چادرم بیشتر جلب توجه پدرم را کرده بود تا آزاد شدنم!

پدرم مثل همیشه مست بود ماجرا را که از سیر تا پیاز تعریف کردم دوساعت طول کشید، مادرم آخرش گفت خدا پدرشونو بیاموزه که فهمیدن بیگناهی و آزادت کردن.

پدرم لیخندی زد و گفت زن باور نکن دخترمو چیز خورش کردن. من نشنیده گرفتم، بلند شدم وضو گرفتم مادرم گفت نماز خون هم شدی؟

پدرم گفت اینجا که پاسدار نیست بترسی؟ گفتم پاسدار پاسدارها همه جا هست.

رکعت دوم را میخواندم که تلفن زنگ زد پدرم گوسفش را برداشت از صحبت‌هاییکه میکرد فهمیدم که در مورد من است...

آره نمیدونم چیز خورش کردن؟ حرف نمی‌زنه... می‌گه شلاق مثل نقل و نبات می‌زدن... آره سر نماز بلند گفتم اله اکبر... پدرم ادامه داد... نه به ما خبر ندادن... آره چشم هاشو بستن دختر ۱۶، ۱۷ ساله رو ساعت ۱۰ شب وسط بیابون ول کردن... دوباره بلند گفتم اله اکبر... بعضی گلویم را داشت منفجر میکرد. اما دیگر دیر شده بود. شایعه مثل طاعون توی خانواده ما پیچیده بود.

قروین- موسوی



آیا جهان پس از پیدایش به خدا احتیاج دارد؟

در بیان توبه

اقتباس از معراج السعاده



توبه در اصل به معنی بازگشت و رجوع است و در اینجا مراد بازگشت بخداست با خالی کردن دل از معصیت و رجوع از دوری درگاه الهی بقرب و نزدیکی او و اولین حاصل آن ترک معاصی می باشد. حقیقت توبه به سه چیز تحقق پیدا میکند.

اول: بقوت ایمان و نور یقین، هرگاه ایمان بخدا و رسول و اعتماد به فرموده آنها وجود داشته باشد و بدانند گناهی که از او صادر میشود حجابیست میان او و پروردگار و مانعی است از سیر به مراحل عالی و درجات متعالیه البته آتش پشیمانی در دل او فروخته می شود و از معاصی گذشته خود متالم می گردد. و اگر ایمان او سست باشد از این حالت خالی و پشیمانی که یکی از اجزای توبه می باشد برای او حاصل نخواهد شد.

دوم: پشیمانی و ندامت از کرده خود به این معنی که دل بآنچه از او صادر شده از گناهان متالم و محزون شود و آرزو کند که کاش آن عمل از او صادر نشده بود.

سوم: ترک آنچه مرتکب آنست و معصیت می باشد و تلافی نقصیری که از او صادر شده است و توبه او وقتی مقبول خواهد شد که قدرت به ترک نکردن معصیت داشته باشد و ترک کند، توبه کلید استقامت در راه دین و ایمان است و موجب رضایت حضرت باری و سبب نجات و رستگاری است. و خدایتعالی می فرماید امن الله به التوابین (بدرستی که خداوند توبه کنندگان را دوست می دارد) و از حضرت پیغمبر روایتست که توبه کننده دوست خداست و توبه کننده از گناه مانند کسی است که هیچ گناهی برای او نمی باشد از امام جعفر صادق روایتست که بدرستی که خدایتعالی دوست دارد از بندگان پر گناه خود توبه را و خداوند می پوشاند گناه او را و فرمود که خدایتعالی سه چیز از برای توبه کنندگان قرار داده است که اگر یکی از آنها را بجمع اهل آسمان و زمین عطاء می فرمود به سبب آن نجات می یافتند. یکی آنکه فرمود خدا توبه کنندگان را دوست دارد.

دوم خبر داده است که فرشتگان طلب آمرزش میکنند از برای کسانی که توبه میکنند. سوم آنکه آمرزش و رحمت خود را از برای کسی که توبه کند قرار داده است.

توبه کردن از همه گناهان واجب است و اخبار بی حد و حصر در توبه از هر گناهی وارد شده پس قبل از آنکه زهر گناه روح ایمان را تباه سازد و قبل از اینکه دیر شود و کاری از دست کسی بر نیاید توبه کن و تلافی معصیتهای صادر شده را بنما.

چونجاه سالت برون شد ز دست غنیمت شمر پنج روزی که هست مخسب ای گنه کرده، خفته خیز بقدر گنه، آب چشمی بریز

پس ای که عمر خود را بعیان پروردگار صرف نمودی از خواب غفلت برخیز و فکری کن برای روز رستاخیز.

تاکنون کردی گنه، دیگر مکن تیره کردی آب افزونتر مکن

فلان شیئی دیگر است به دو معنی ممکن است باشد. گاهی اینطور است که شخصی مقداری رنگ را به وسیله یک قلم مو به روی صفحه ای از چوب، کاغذ و یا ... انتقال میدهد و بدینوسیله یک تابلوی زیبا به وجود می آورد.

در اینجا هر چند این تابلو با شکل خاص کنونی خود موجودی جدید است، ولی روشن است که در حقیقت این آقای نقاش چیز جدیدی به وجود نیاورده است،

یعنی اینطور نیست که او «پدیده» ای را از «نیستی» به «هستی» آورده باشد، او فقط توانسته از ترکیب چند رنگ موجود وهستی دارو انتقال آنها به روی یک صفحه موجود

وهستی دار، به اشیائی که بودند شکل دیگری بدهد و بهمین دلیل نمیتوانیم او را پدید آورنده این موجود بدانیم پس اگر این تابلو برای باقی ماندن هیچگونه احتیاجی به نقاش ندارد به این

جهت است که «وجود» آن از نقاش نیست. اما گاهی اینطور نیست، گاهی وجود اثر از خود موثر است یعنی اثر چیزی است که وجودش به ممبر بستگی دارد. مثلاً وقتی که انسانی در

ذهن خود بیاورد، صفحه ذهن او از وجود درخت به همان «وجود ذهنی»، خالی بود یعنی درخت در آن هنگام «وجود ذهنی» نداشت، و بهمین جهت است که وقتی او ذهن خود را به شیئی دیگری متوجه مینماید دیگر آن «وجود ذهنی» درخت از بین

میرود. در اینجا «صورت ذهنی» درخت چیزی است که نبوده و این انسان به آن «هستی» داده است و چون «هستی» آن از او است بقائش نیز به او بستگی دارد.

جهان نیز درست مانند همین «صورت ذهن» درخت است یعنی پیش از پیدایش نیستی محض بوده و خدا به آن «هستی» داده است بنابراین برای بقاء نیز به خداوند محتاج است و همانگونه

که نیستی وعدم توجه انسان مساوی است با نیستی صورت ذهنی درخت، نیستی و یا عدم دخالت و توجه خدا نیز مساوی است با نیستی جهان «... اگر نازی کند درهم فرو ریزند قالبها...».

منکر این احتیاج هستند باید اعتراف کنند که در فرق میان علت و معدّ دچار اشتباه شده اند

آنها خدا را مانند این اسباب ظاهری که فقط واسطه در تغییر شکل مواد هستند و هیچگونه دخالتی در اصل وجود آنها ندارند، پنداشته اند و بهمین جهت نتوانستند تصور کنند که جهان بهیچوجه نمیتواند منهای خدا باقی بماند.

آنها خدا را با این «اسباب» و «آلات» یا «موثر» های ظاهری که آثار آنها برای بقاء هیچ نیازی به آنها ندارند، به قیاس گرفته و به این نتیجه رسیده اند که جهان هم به موثر خود یعنی خدا نیازی ندارد غافل از اینکه خدا، اثر خود یعنی جهان را از «نیستی» به «هستی» آورده است ولی اینها فقط شیئی موجود را به شکل دیگری در آورده اند.

برای روشن شدن مطلب خوبست به این مثالها توجه کنیم: اینکه گفته میشود فلان شیئی از



از دیرباز این مسأله مورد بحث دانشمندان بوده است که آیا بعد از آنکه خدا جهان را آفرید باز هم لازم است دست اندر کار اداره آن باشد یا خیر؟ گروهی بر آنند که جهان بعد از پیدایش دیگر نیازی به خدا ندارد. این احتیاج تا وقتی بود که پدید نیامده بود اما حالا که پدید آمده دیگر چه نیازی به خدا دارد و خدا چه اثری میتواند در آن داشته باشد؟!

یک نفر نقاش تابلویی را به وجود می آورد این تابلو باقی میماند در حالیکه خود نقاش فانی می شود. جهان نیز مانند تابلوی نقاشی بدست خدا بوجود آمده و حالا بعد از به وجود آمدن چه خدا باشد و چه نباشد تأثیری به حال آن ندارد... و در مقابل این گروه اکثریت قاطع معتقدند جهان همانگونه که در پیدایشش به خدا نیازمند بود در بقاء نیز به او محتاج است و این امکان ندارد که جهان بدون خدا و یا بدون دخالت و توجه خدا باقی بماند. باید حق را به همین دسته که جهان را برای بقاء نیز به خدا نیازمند میدانند داد و آنها که

در حقیقت غیبت

۳- هرگاه مسلمانی با کسی مشورت کرد درباره معامله ای که با شخص معینی می خواهد انجام بدهد و طرف مشورت عیبی از آن شخص میداند که اگر بگوید معامله صورت بگیرد و آن مسلمان در زحمت و ضرر می افتد و در حقیقت بواسطه اظهار نکردن، مسلمانی را در ضرر انداخته و باو خیانت کرده است در اینصورت ذکر آن عیب برای چنین شخصی با این خصوصیات مانعی ندارد.

باید دانست که احتیاط در این مسئله رعایت کردن دو چیز است یکی آنکه در صورتی عیب آن شخص را بگوید که ضرر و مفسده نگفتن بیشتر باشد، باینکه اگر بعکس شد یعنی ضرری که به آن شخص میرسد از ریخته شدن آبروی او و رسوایش بیشتر از ضرری است که در معامله به شخص مشورت کننده میرسد در اینصورت باید از گفتن عیب طرف خودداری کرد.

دیگر آنکه ذکر عیب آن شخص در صورتی جایز است که از ذکر آن برای جلوگیری از مفسده معامله با او ناچار باشد پس اگر ضرورتی برای

گذاشته، البته بقصد اینکه مردم فریبش را نخورند و در دامش نیفتند.

۶- غیبت کردن از فاسقی که روایتی نقل کرده یا برامری شهادت داده، بقصد اینکه فساد او را بشناسند و بقرولش ترتیب اثر ندهند.

۷- ذکر کردن کسی بعیب و نقصی که به آن مشهور شده و نشانه ای برای شناساندن او بدیگران گردیده است مانند اعمسی (کسیکه مبتلا بضعف بینائی و آب چشم است) و احوول (چپ چشم) و اعرج (شل) و نظائرش. لکن در صورتیکه قصد عیبگوئی نداشته و فقط بمنظور معرفی و شناساندن آن شخص باشد و طرف هم بذکر این القاب ناراحت نباشد و گرنه نباید خودداری کرد و بجهت دیگری او را شناسانید.

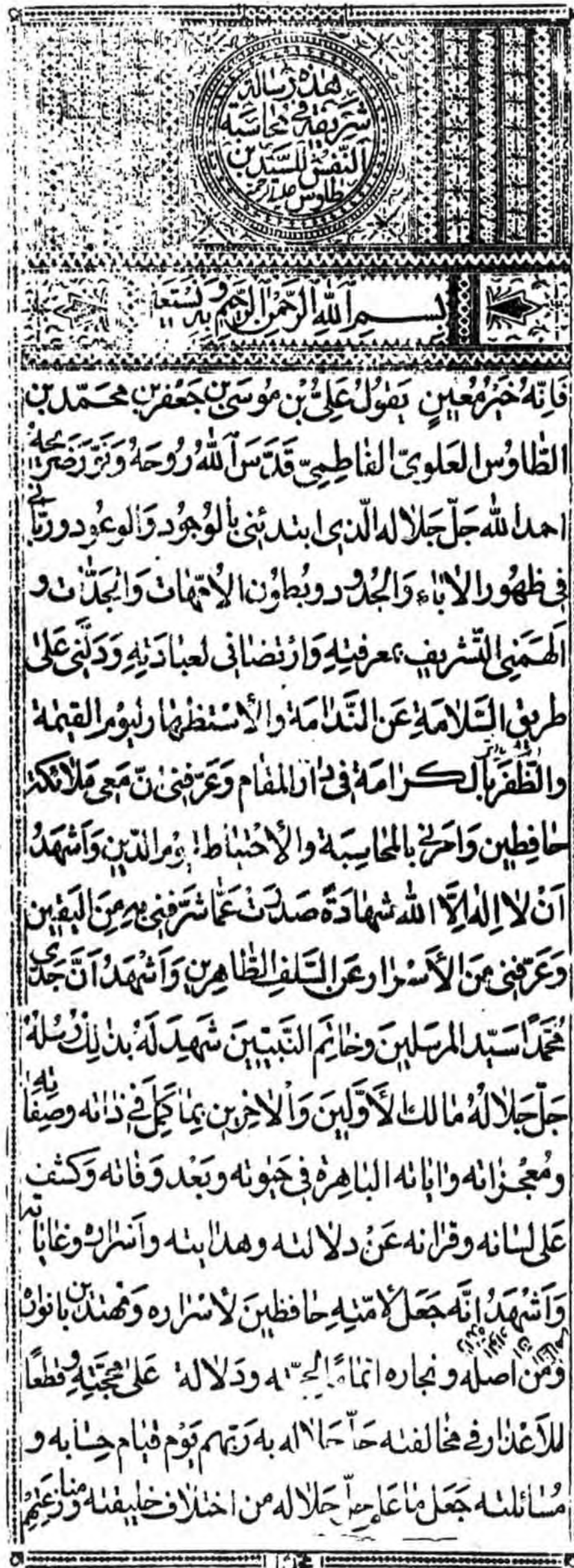
۸- رو کردن کسی که بدروغ ادعای نسب کند، زیرا مصلحت حفظ انسان و خانواده ها مقدم بر مفسده هنگ ادعا کننده است.

۹- در کتاب کشفالریبه از بعضی فقها، نقل کرده که هرگاه دو نفر گناهی از شخصی ببینند و در غیابش با یکدیگر نقل کنند جایز است زیرا گوینده، چیز پنهانی از نظر شنونده برایش نگفته بلکه چیزی را که خودش دیده بازگو می کند و شهید ثانی فرموده ترک چنین گفتاری بهتر است خصوصاً در صورت احتمال فراموش کردن شنونده یا ترس مشهور شدن اصل قضیه. شیخ انصاری در چنین موردی میفرماید: نقل آن گناه برای یکدیگر هرگاه از روی سرزنش و بدگوئی از شخص باشد حرام و گرنه جایز است.

۵- غیبت کسی که گمراه و گمراه کننده است و در دین خدا بدعت

«محاسبه النفس» «سید بن طاووس»

(فِي آيَةِ بَيِّنَاتٍ)



«محاسبه النفس»

«سید بن طاووس»

بسمه تعالی

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا»

در این موقعیت حساس از تاریخ انقلاب اسلامیان آنچه که تضمین کننده دوام انقلاب در جامعه می‌تواند باشد نه عدم انحصار اقتصادی و انزوای سیاسی است و نه عدم توطئه‌های ابرقدرتها در داخل کشور است و نه... بلکه فقط جریان یافتن روح اساسی اسلام در کالبد جامعه و افراد است که اگر انقلابی هم شده در نهایت بدین منظور بوده است و باز گشت به فطرت حقیقی انسانیت انسان و شهادت انسانها بر نفس خویش (اشهدهم علی انفسهم) که فرهنگ طاعات انسانها رامش نموده بود اکنون می‌رود تا با روح قدسی امام حقیقت به اصل خود باز گردد و برای رسیدن به این درجه مثل تمامی ادایات الهی باز بهترین مسیر نیست که از گناهای وحشی پیاپی رسیده باشد و سنت پیامبر و ائمه بوده است و بدینال ایشان بزرگان پیرو ائمه که به مقامات عالی نایل گشتند و لذا ما بر آن شدیم که از رساله پرازش «محاسبه النفس» علامه بزرگوار و سید والا مقام سید بن طاووس بهره گیریم.

در مورد محاسبه نفس:

تعریف محاسبه: محاسبه یا علم محاسبه عبارتست از روش رسیدگی به اعمال و کارها و لغزشهایی که در زندگی از انسان صادر میگردد. و همچنین شناخت استعدادها و ناظرها و موقعیتها که همیشه برای انسان حالت آماده باش را ایجاد میکند.

مرتبه محاسبه: این علم بایک دید قبل از همه علوم است، بایک دید همراه با علوم است و یک دید بعد از همه علوم.

قبل از تمام علوم است چون اگر بخواهیم از بقیه علوم بهره‌مند گردیم بدون این علم نمی‌شود چرا که تنها علمی که موضوعش انسان علم محاسبه است.

از بعد دیگر همراه سایر علوم است چون اگر همراه سایر علوم نباشد آن علم حجاب و خمار راه می‌گردد. و بعد دیگر در سایر علوم است که این بعد زمانی نیست بلکه مرتبه‌ای است.

موضوع علم محاسبه: موضوع محاسبه انسان است، موجودی که مرکب است از جسم و روح که دارای دو نوع کشش است:

هدف و مقصد محاسبه: بالاترین هدف رضای خداست، لقاء الله است.

مبانی علم محاسبه:

مبانی داریم: تصویری و تصدیقی، قبل از توضیح مبانی باید گفت اساساً دو نوع ادراک داریم: یک قسم ادراک ساده‌ای است که حکم نفس در آن دخیل نیست مثلاً ادراکی از آب داریم که جسمی است سیال یا تصور از آتش که مشتعل و حار است.

خلاصه ادراکاتی که انسان از همه پدیده‌های عالم دارد چه مادی و چه غیرمادی که نفس در باره آنها قضاوتی نکرده که هست یا نیست سفید است یا سیاه... این نوع ادراکات را در تعبیر منطقی ادراک ساده یا تصویری می‌گویند.

و یک سری ادراکات هست که در باره آنها علاوه بر اینکه ما تصور داریم یک قضاوت ثانی و ذهنی هم داریم که هست و نیست و سفید و سیاه... را تعیین میکنیم که تصدیق است.

پس میتوان گفت: تصدیق عبارتست از حکم بین ارتباط دو شیء، قضاوت نفس به اینکه این موضوع دارای این حالت است.

این ادراکات هر کدام مبانی و ابزار خاصی دارند اینست که قدما و مفسرین ما، مبانی علوم را هم مشخص کرده‌اند. و امام‌ولف این رساله سیدی است از علماء قرن چهارم، از کسانی که از جمله فقهاء اسلام

است یعنی یکی از مقاماتی که علماء بدست می‌آورند برای سرپرستی و حراست سادات دیگر، ایشان از جمله افرادی بودند که مکرر در مکرر به زیارات امام زمان (ع) نایل گردیدند و از نوابغ و علماء بزرگ اسلام و شیعه می‌باشند.

مقدمه رساله: این رساله‌ای است شریف در باب محاسبه نفس که مولف آن سید بن طاووس است، به نام خدا و از او کمک می‌خواهیم و او بهترین یاری کننده است. علی بن موسی

رسول الهی و انبیاء الهی به شهادت، شهادت داده‌اند آن قبول دارند که رسول اله سید المرسلین و خاتم الانب است جل جلاله، پیامبر م آنچه که تمام انبیاء در گما داشته‌اند و مالک آنچه که بعدی داشته‌اند (بقول ع) پیامبر مقام جمع‌الجمعی را

آنچه که اعلی و اولیاء دارند (را داراست) اشرف مخلوقات و تمام انسانهای بعدی هر ک داشته باشند همه در رسول بوده است. در وجود او همه کمالات جمع بود و صفات و معجزات او و آیات ظاهری و خدایند عالم هویدا و واضح از زبان رسول الله و باقرانی زبان رسول الله به امت اس رسید از دلالتها، از هدایت اسرار عالم و از هدفها یا خبر و کشف کرد و شهادت میداد خدایند عالم بر امتش نگاه قرار داده، برای اسرای رسو و کسانی که هدایت شدگان حق بودند (پیروان صالح کسانانی که

اصل رسول الله و ریشه رس تماماً لحجت دوازده امام ه برای اینکه حجت خدا ه باید روی زمین باشد، در زمانی امت بی‌امام نیست دلالت کنند امت را بر راه و تا عذرها و بهانه‌ها قطع چون اگر نبودند ممکن بود عده بگویند که کسی نبود به ما نشان دهد، تا عا بهانه‌ها را قطع کند ب کسانیکه می‌خواهند ما کنند با خداوند عالم بسبب رب آنها در روز «قیام» خداوند» بهانه‌ها را رد می‌کند، از دو حال خارج: یا می‌گوید می‌دانستم و یا می‌گویند چرا؟ و یا می‌نمی‌دانستم که نکردم می چرا یاد نگرفتی دیگر هیچ ندارد، خداوند عالم قرا آنچه که میدانست از مخلوقاتش و مسازعتش شریعتش.

پسر جعفر... العلوای الفاطمی (یعنی پدر و مادر هر دوسید بوده‌اند) که خداوند روح او را مقدس کند و قبر او را نور سازد ستایش می‌کنم، خدای بزرگ که جلالت و عظمت او از همه بیشتر است، پروردگار اعلا که پیدایش مرا با دو چیز آغاز کرد: اول به من هستی بخشید. دوم به من وعده رساندن به کمال و خلافت او را اعطاء کرد و تربیت کرد مرا در کمر پدرها و پدر پدرها و در شکم مادرها و مادر بزرگها. الهام کرد به من اینرا که من مشرف شوم به اینکه بشناسم خدا را و راضی شوم از من اینست که عبد او باشم، و راهنمایی کرد مرا به راه سلامت که دیگر کاری نکنم که پشیمان گردم، راه را نشان داد بر اینکه من خودم را نشان دهم، آماده کنم «چون مرا طوری آفریده بود که هیچ چیز نداشتم لازم بود آنرا که ابتدا بصورت ماده خام و بالقوه بود به فعلیت رساند». برای روز قیامت تا دسترسی پیدا کنم به آن کرامتی که در خانه مقام و همیشگی بامن ملائکهای هستند نگهدارنده من و اعمال من، امر کرده بمن با اینکه محافظ داری باز هم خودت را حفظ کن، محتاطانه برای روز قیامت حرکت کن (گفتند شب که شما می‌خواهید ایماننان را بخدا بسپارید که او بهترین حافظ است باینکه که اگر شب قابض ارواح آمد و جاننان را گرفت در عالم برزخ از خدا خجالت نمی‌گشتم که خدایا این امانتهایی که داده بودی همه را صحیح و سالم برگردانم).

اینست که می‌گوید «اشهد ان لا اله الا الله» خدایا گواهی میدهم به اینکه معبودی به حق خداوندی به حق جز تو نیست چگونه شهادت میدهم؟ این شهادت من صادر می‌شود. از آن مرحله و آن مقام اشرف و بالای که خدا آن را به من داده از مقام یقین.

این شهادت ناشی از یقین من است، این شهادت از معرفتی که خداوند بزرگ در شناخت به اسرار در خور عالم به من داده ناشی می‌گردد، و بواطن عالم، یقین به اسرار را از گذشتگان علماء و ائمه‌ای که طیب و طاهر هستند به ارث بردم، و تنها من شهادت میدهم که جدم و تمام



کفاره غیبت و توبه آن:

در اصول کافی جلد ۴ از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود از پیغمبر (ص) پرسیدند: کفاره غیبت چیست؟ فرمود «تستغفر الله لمن اغتلبته کلمه ذکرته»؛ اگر غیبت کسی را کردی، در هر زمان که بیداش افتادی از خداوند بخواه طلب آمرزش کن.

سپس در شرح عبارت فوق می‌نویسد: از این حدیث استفاده میشود که در مورد کفار غیبت استحلال (حلالیت طلبیدن) واجب نیست چنانچه جماعتی نیز واجب ندانسته‌اند، و در مقابل جمع زیادی واجب دانسته‌اند و جمعی تفصیل داده‌اند که: اگر غیبت بگوش او رسیده باشد استحلال واجب است و اگر به گوشش نرسیده باشد واجب نیست و استغفار کافی است. (تفصیل دادن اصطلاحیست در فقه و بمعنی آنست که موارد یک موضوع فرق گذاشته شود برخی از موارد، دارای حکمی بوده و برخی دیگر دارای حکمی دیگر باشد).

و نیز آیه الله دستغیب در کتاب گناهان گیره مینویسد: چون غیبت از گناهان گیره است، اگر کسی به آن مبتلا شد واجبست فوراً از آن پشیمان شود از حیث اینکه مخالفت بروردگار خود کرده و پس از پشیمانی قلبی، بزبان نیز استغفار نماید و مصمم باشد که دیگر گرد چنین گناهی نرود و چون ظاهر بعضی روایات آنستکه شخصی غیبت کرده شد

بقیه در صفحه ۲۴

۱۰- بطور کلی هر موردیکه مصلحت غیبت کردن از مفسده احترام مومن بیشتر باشد مانند شهادت دادن در موارد خودش، غیبت جایز است. معراج السعاده بجز این موارد، موارد دیگری را نیز از غیبت مجاز ذکر میکند:

۱- ارشاد نصیحت مومنی که با فاسق بد اخلاقی، مصاحبت و آمیزش داشته و از احوال او مطلع نباشد و ظن آن باشد که اعمال بد او بر اثر رفاقت باین مومن سرایت کند، در اینصورت اظهار نمودن عیوب آن فاسق تا حدودیکه در این مطلب دخالت دارد جایز است.

۲- اظهار کردن عیوب خفیه مرضی نزد طبیب بجهت معالجه.

۳- اظهار عیب عالم یا حاکم شرعی که قابلیت فتوی و حکم نداشته باشد و متصدی آنها شود، هرگاه کسی از احوال او بپرسد یا فتوی یا حکم مخالف حقی از او صادر شده باشد.

در این رابطه مسائل دیگری مطرح است که بنظر ما از اهم آن غیبت از کفار، منافقین، مشرکین و بالاخره تمامی کسانیکه مخالف اسلام هستند، چه آنکه افشاکاری در مورد عیوب و اسرار و توطئه‌های آنان برای بیداری و آگاهی مسلمانان بدون اشکال و گاهی لازم است (بنظر می‌آید هتک حرمت اشخاص گرچه غیر مسلمان هم باشند، در صورت عدم ضرورت شایسته نیست، زیرا بطور کلی بدون جهت و بدون نیاز بدگویی هر فردی که باشد، از علو روح و کمال آدمی میکاهد).

زانویه به آنجا خواهد رسید.
در آنجا کاشف دو مسیر
جدیدی بسوی نپتون انتخاب
خواهد کرد. که هشتمین
سیاره از خورشید است در
۲۴ اوت ۱۹۸۹ اگر
دستگاههای این سفینه که با
نیروی اتمی کار می کنند
هنوز فعال باشند مردم زمین
اولین تصاویر را از این سیاره
دور دست بدست خواهند
آورد هنگامی که کاشف دو از
پهلوی اورانوس عبور می کند

کاشف دو همچنین از ماههای
زحل که تاکنون حدود ۱۷
عدد از آنها شناسائی شده
است نیز عکسهایی برخوردار
داشت. کار عمده این-
دوربینها عکس برداری از
قطعات بزرگتر است که اسماء
اساطیری دارند و دفعه قبل یا
تصویرشان نیفتاده بود و یا
گر هم که تصاویری بدست
رسیده بود، فقط برای مدت
کوتاه چند عکس نسبتاً مهم
گرفته بود یکی از آنها که
بسیار مورد توجه است
«انکلادوس» است که به علت
نامعلوم هیچگونه اثری از
خورشهایی که معمولاً توسط
بیماردهانهایی که بیشتر
از اوایل ماههای اصلی زحل در
شکل منظومه شمسی
با آن روبرو شده‌اند در سطح
خود نشان نمی‌دهند.

یکی دیگر از قمرهای زحل که کاشف دو از آن اطلاعات نویسی را ارائه خواهد کرد قمری بنام اپیانوس است که بطرز عجیبی یک سوی آن تاریکتر از طرف دیگر است و بعدی قمر «فوب» می باشد که مسیر حرکتش خلاف سایر ماههای زحل می باشد گیرنده رادیویی کاشف دو در اوائل سفر چهار ساله اش خراب شده است ولیکن ایستگاههای پشتیبانی ناسا از همانوقت با پشتیبانر زیاد به کار خود ادامه دادند. حتی اگر این سیستم بعد از این نیز درست نشود، حافظه آدم مکانیکی سفینه به اندازه کافی دستورالعمل از کنترل کننده های آزمایشگاه پاساژنا به همراه دارد که برای ۴ سال دیگر از کار کرد اتوماتیک کافی می باشد. در این مرحله سفینه به قدرت مژ الکتریکی وابسته است. برخلاف کاشف (۱) که اکنون مستقیماً به سمت خارج منظومه شمسی می رود کاشف دو به کمک جاذبه ساتورن مسیر خود را بسوی اورانوس تغییر خواهد داد. که هفتمین سیاره منظومه شمسی می باشد و در ۲۴



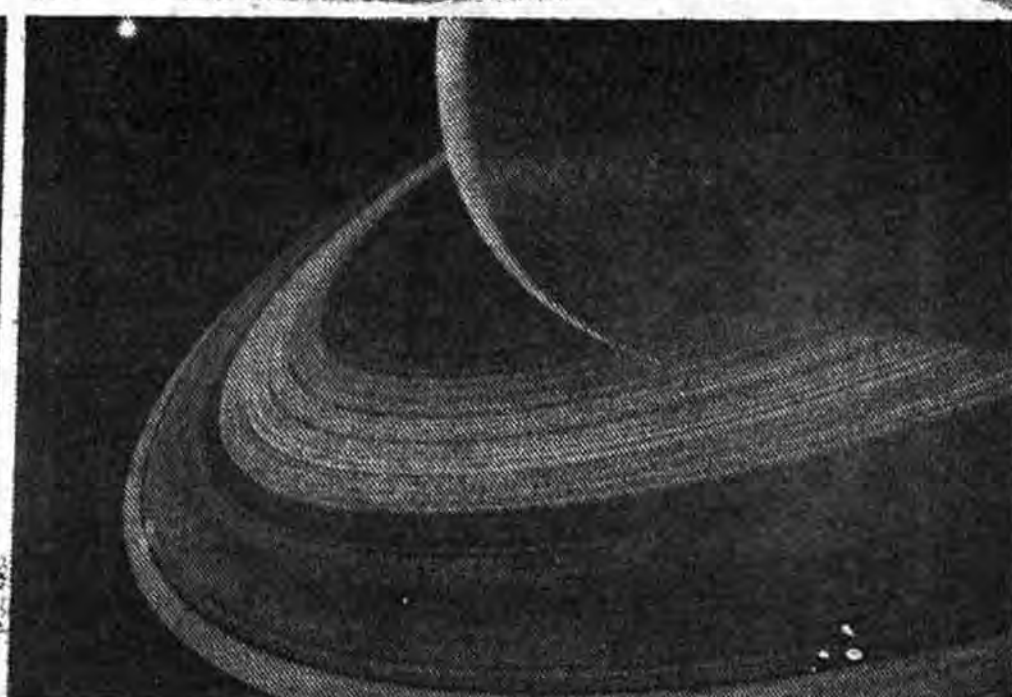
از زمانی که ستاره شناسان درباره اجرام فضائی به حیرت آوری و دور افتادگی «کوایزرها» سخن می گویند یا راجع به پدیده های مانند نقاط سیاه یا صدهای رادیویی که ممکن است انعکاس آفرینش باشد یک سیاره معمولی ولو آنکه دومی در خانواده منظومه شمسی باشد بسختی بنظر تازه یا تعجب آور می آید. با تمام این احوال سیاره زحل پطرز بسیار جالبی چنین قدرت و جذبه ای را دارا می باشد. این موضوع را کاشف یک یا مجموعه ای از تصاویر رنگی که هنگام عبور از فاصله ۷۸/۰۰ مایلی گمر بند رنگی زحل مخابره کرد، به اثبات رساند. این مجموعه شامل منظره هایی از این سیاره پراز گازهای مختلف و ابرهای طوفانی آن بود. در این سیاره بادهای مداری گاه به سرعت ۱۱/۰۰ مایل در ساعت می رسند. در این مجموعه اولین عکسها از میریاد کوچک که جهانهای یخ زده ای هستند که ماههای سیاره به حساب می آیند نیز وجود داشت ولیکن با تمام اینها قابل توجه ترین تصاویر مربوط به حلقه های ساتورن بودند. این کمر بندها که از قطعات یخ زده ای که اندازه شان از ذره غبار تا تکه هایی به بزرگی یک ساختمان چند طبقه متغیر است تعدادشان حدود ۱۰۰۰ عدد است. بعضی از حلقه ها مانند طره موی سر پیچ خورده اند. و بعضی دیگر دارای خطوط مقطعی شعاعی در محیط خود هستند

در بین حلقه‌ها بعضی مشاهده شده‌اند که حرکت آنها شبیه به صفحه گرام است



دوسرہائی کہ باعث درد سر زیست شناسان شده اند

مار ۹ سر شاید یکی از خلقت‌های افسانه‌ای باشد، اما لاک پشت و مار دوسر را که در این دو تصویر مشاهده میکنید وجود دارند. لاک پشت دوسر در نزدیکی «دوشنبه» در جمهوری تاجیک پیدا شده است. این لاک پشت دارای ۶ و ۲ سر میباشد و تنها مشکل این خلقت عجیب به هنگام صرف غذا است، چرا که هر سر از سر دیگر غذا را قاپ میزند. اما مار دوسر بوسیله یک کشاورز در جنگل «نویل» در ایالت ویکتوریای استرالیا پیدا شده که ماری بسیار خطرناک و سمی است.



چین و طب سنتی

پژوهشگران چینی موفق شده‌اند که یک داروی جدید و بسیار مؤثر ضد مالاریا از یک گیاه طبی بدست آورند. این دستاوردی است در ردیف «کلروکین» که در سراسر دنیا بعنوان مؤثرترین داروی ضد مالاریا پذیرفته شده است. داروی جدید، موسوم به «چینگ هائوسو» از گیاه افسنتین بدست آمده است، و این گیاهی است که بر طبق منابع طبی باستانی چین، متجاوز از ۱۰۰۰ سال پیش در معالجه مالاریا به کار می‌رفته است.

پژوهشها توسط انستیتو «ماتریامدیکا»ی چین که وابسته به «آکادمی طب سنتی» چین است آغاز گردید. اعضای هیأت پژوهشی انستیتوی مزبور در سال ۱۹۷۲ موفق به کشف «چینگ هائوسو» شدند. بعداً دهها مؤسسه علمی دیگر وارد ماجرا شدند. آزمایشهای بالینی و همچنین آزمایشهای از لحاظ ساختار شیمیایی دارو، و روشهای تهیه و تولید آن بعمل آمد و منابع گیاهی مورد مطالعه قرار گرفت. در نتیجه قابلیت درمانی، و نیز چگونگی ساختمان شیمیایی آن محقق گشت. ساختمان شیمیایی بلورین آن بکلی متفاوت از داروهای ضد مالاریایی است که اکنون در سراسر دنیا بکار می‌رود، و از این لحاظ «چینگ هائوسو» کاملاً جدید است.

داروی جدید رامی‌توان بصورت خوراکی یا تزریق عضلانی تجویز کرد. اما با آنکه این دارو قابل اطمینان است، نقیصی نیز دارد و آن اینکه قادر نیست از عود کردنهای کوتاه مدت بیماری جلوگیری کند. اکنون کوششهایی بمنظور جبران این نقص در جریان است. طب سنتی چین، بخشی از میراث فرهنگی آن است. از زمانهای دوری چون «دوره دول مستخاض» (۷۵ تا ۲۲۱ ق.م) طب گیاهی بعنوان شاخه مستقلی از طب چین روبه پیشرفت نهاد. با گذشت زمان، گیاهان طبی بیشتر و بیشتری کشف شد و تجربه اطباء در استعمال آنها بر ضد امراض غنی‌تر گشت.

مؤسسات پزشکی چین کوششهای عظیمی برای توسعه و رواج توأم مکتبهای طبی سنتی و غربی، بمنظور ایجاد علم پزشکی جدید و یک پارچه‌یی بر پایه ترکیب ایندو بعمل می‌آورند. تا این تاریخ، بیش از ۵۰۰۰ گونه گیاهان طبی در چین فهرست شده است، حال آنکه پیش از انقلاب، این تعداد در حدود ۲۰۰۰ تا بود. از میان مردم چین، بسیاری گیاهان طبی و داروها گرد آورده شده است که بعضی از آنها مؤثرتر از داروهای غربی است.

بر چنین زمینه‌یی، چین بمنظور پیشگیری و درمان امراض رایج و نوبه‌یی تاکید را بر استفاده از گیاهان گذاشته است. بعنوان نمونه، برونشیت مزمن قابل ذکر است که در برخی از نقاط شمالی چین، ۳ تا ۵ درصد جمعیت را مبتلا می‌کند. از سال ۱۹۷۱ دولت ۲۹۰۰۰۰ مأمور بهداشتی را به روستاها، کارخانها، و معدنها فرستاده است تا درباره

پیشگیری و درمان این بیماری بررسی کنند. این مأموران بهداشتی همراه با «پزشکان یا برهنه» روستائی تأثیر این بیماری بر مردم چین مورد تحقیق قرار داده، و قریب به ۱۰۰ نوع داروی مؤثر گرد آورده‌اند که از آنجمله است گیاهی به نام «موچینگ» اکنون مأموران بهداشتی مشغول معرفی آن به همراه ۹ داروی دیگر، در سراسر کشور هستند. از مواد گرد آوری شده، دهها نوع ترکیبات دارویی تهیه شده است.

تجربیات بالینی حاکی است که در چند سال گذشته، «موچینگ» (*Vitex negundo var. cannabifolia*) در مداوای ۶۰ درصد از ۲۰۰۰ بیمار برونشیتی مورد آزمایش، بسیار مؤثر بوده است. تجارب آزمایشگاهی نشان می‌دهد که این داروی گیاهی، در بر طرف کردن بلفم مؤثر است. این دارو، محرک فعالیت اندامهاست و عمل قشر زیرین غدد فوق کلیوی را تسهیل می‌کند و نیز می‌توان آن را بعنوان یک داروی ضد آلرژی (در درمان عوارض «تب یونجه» و دیگر آلرژی‌ها) و یامسکن بکار برد.

آنچه در مورد «موچینگ» انجام گرفته است، نشان می‌دهد که چگونه شیوه‌های غربی



رامی‌توان باطب سنتی چین ترکیب کرد. استفاده از «موچینگ» به زمانهای دور برمی‌گردد، اما در آثار داروشناسی عهد باستان آمده است که تنها میوه و ریشه این گیاه در معالجه برونشیت مزمن مؤثر است، و هیچ نوشته‌یی از گذشته یافت نشده است که در آن، برگ این گیاه نیز سودمند شمرده شده باشد. اما تجزیه شیمیایی جدید مواد این گیاه نشان می‌دهد که کیفیت دارویی میوه آن، ناشی

از روغن فرار موجود در کاسه گل (لا به بیرونی برگهای قاعده گل) آنست و مقدار این روغن فرار در برگ آن، چهارتا شش برابر مقدار موجود در میوه آن است. این کشف مهم، امکانات وسیعی را برای استخراج روغن مزبور از «موچینگ» به وجود آورده است. قضیه «موچینگ» از سوئی نشاندنده آنست که از تجارب طب سنتی چین بسا چیزها می‌توان آموخت، و از سوی دیگر بیانگر آنست که طب سنتی را باید از طریق کاربرد روشهای علمی جدید، مؤثرتر ساخت.

هم اکنون داروی گیاهی چینی موسوم به «سالویمیلتوریزا» برای درمان اختلالات شریان اکلیلی، که از بیماریهای شایع دیگر است، به کار می‌رود. این دارو رادر عهد باستان، بخاطر اثر آن در فعال کردن گردش خون می‌شناختند. اکنون از این گیاه محلولهای قابل تزریقی برای معالجه سینه درد تهیه می‌شود که در ۸۷ درصد از موارد، مؤثر بوده است. الکتروکاردیوگرافی نشان می‌دهد که در وضع ۵۳ درصد بیماران که بدینوسیله مورد مداوا قرار گرفته‌اند، بهبود حاصل شده است. تجارب آزمایشگاهی حاکی است که در بیماران که «سالویمیلتوریزا» به آنان تزریق می‌شود، گردش خون تسریع می‌گردد. آزمایشها همچنین نشان می‌دهد که این دارو موجب کاهش چسبندگی (ویسکوزیته) خون می‌شود و نیز حرکت گلبولهای قرمز را تسریع کرده، در مواردی آن رابه حد عادی برمی‌گرداند. نتایج حاصل حاکی است که این دارو گردش خون را تسهیل می‌کند و باعث حل شدن لختههای قرمز اجسام بین سلولی می‌شود.

تعداد زیادی داروهای گیاهی مؤثر برای درمان سوختگیها، فشارخون، و حتی سرطان کشف شده است. این داروها فراوان و ارزان است، اما تأثیر آنها بکندی صورت می‌گیرد. از سال ۱۹۵۸، بیمارستانی وابسته به دانشکده پزشکی «شانسی» بیش از ۸۰۰ مورد حاملگی خارج از رحم را بکمک داروهای طبی باموفقیت معالجه کرده است. در ۹۰ درصد این موارد، از عمل جراحی استفاده نشد. بررسیهای داروشناختی نشان داد که جوشانده‌های گوناگون گیاهان طبی، موجب بند آمدن خونریزی، تسهیل گردش خون، و تسریع از بین رفتن لختههای خون در آن بیماران شده است.

همچنین متخصصان چینی سرگرم پژوهشهایی در مورد انتخاب داروهای گیاهی سالمتر، مؤثرتر، و مناسبتری برای پیشگیری از حاملگی- هم برای مصرف زن و هم برای مصرف مرد- هستند.

در چین- کشوری که در آن، گروههای کشاورزان بر روی زمینهای خودشان گیاهان طبی می‌کارند- بعنوان بخشی از برنامه توسعه خدمات طبی و بهداشتی روستائی، مطالعات گسترده‌یی در مورد گیاهان طبی در جریان است. این مطالعات شامل بررسی مفصلتر منابع گیاهی، اهلی کردن گیاهان وحشی، و بهبود مجموعههای دارویی است. یکی دستاوردهای ناشی از تحقیقات انستیتو پزشکی وابسته به «فرهنگستان علوم پزشکی چین» و مؤسسات دیگر در ده سال گذشته، کشت موفقیت‌آمیز یک گیاه کمیاب و بسیار مورد نیاز، به نام «گاسترودیا لاتا» است که از ۲۰۰۰ سال پیش، برای درمان سرگیجه، سردرد، و حال اغما کودکان مورد استفاده بوده است.

یک جهش علمی در باغ وحش بر ونکس

گسترش جمعیت انسانی، روز بروز از آنان گرفته میشود، حدود ۲۰۰۰ راس گله وحشی شناسایی شده است که در محیط زیست طبیعی خود زندگی می‌کنند. این موجودات که رنگ پوست تیره و ساق پای سفید دارند، بزرگترین گله وحشی دنیا هستند. یک «گاور» بالغ که رشد خود را کامل کرده باشد حدود ۲ متر طول و ۲۰۰۰ پوند وزن دارد. شاید بی‌دلیل نباشد که هیچ کس

تاکنون برای اهلی کردن این جانور تلاشی نکرده است. این وضع حمل بین انواع مختلف در باغ وحش بر ونکس دومین از نوع خود است که شامل یک حیوان وحشی و یک حیوان اهلی باشد. اولین بار اینسکار در سال ۱۹۷۷ در دانشگاه یوتا انجام شد و در آن ۲ گوسفند وحشی ساردنیایی از یک گوسفند اهلی در دانشگاه یوتا متولد شدند. سایر تلاشها که شامل جانورانی مانند شیر و

هنگامی که یک گاو شیری «هلستاین» بنام «فلاسی» گوساله خود را در اصطبل باغ وحش بر ونکس بدنیا آورد، همه چیز به یک تولد معمولی در باغ وحش شبیه بود. «فلاسی» مانند هر مادر خوب شروع به لیسیدن نوزاد نموده سپس برای محافظت کردن از بچاش خود را به او نزدیک کرد. و در عرض یک ساعت شروع به شیردادن وی نمود. ولیکن برای مقامات باغ وحش و تمامی دستداران حیوانات که علاقمند به حفظ انواع به خطر افتاده حیوانات هستند، این واقعه مبارک چیزی مخصوص حساب می‌آمد، چرا که مولود «فلاسی» یک گوساله سیاه و سفید «هلستاین» نبود بلکه یک گوساله «گاور» که نوعی گاو میش کپیاب است، زائیده شده بود. این نوع گاو وحشی در جنگلهای انبوه آسیای جنوبی از هندونپال تا شبه جزیره ماله زندگی می‌کند.

از این نوع گاو که در بعضی کشورها برای استفاده از گوشتشان شکار می‌شوند و محیط زیست آنها به واسطه



شد. این گله ۱۷ راسی که شامل آخرین گاورهای افزوده شده به گله نیز می‌باشد، حدود ۱۰ درصد تمامی گاورهای نگهداری شده در قفس می‌شود. گاور ماده اول توسط هورمونهایی که آنچه متخصصین تلقیح آنرا «سوپر اوولاسیون» می‌خوانند تحریک می‌کردند، آماده گردید. در این مرحله گاو بیش از یک «تخمک» در آن واحد تولید می‌کند. نهایتاً آنها پالیز گذشته اجازه جفت‌گیری طبیعی به حیوان دادند. شب روز بعد یک دامپزشک دانشگاه پنسیلوانیا بنام جیمز اوانس که اوایل همانسال یک معجزه دیگر در روشهای جفت‌گیری حیوانات

بهر بوده است. با شکست مواجه شده بود. در هر حال موفقیت هفته گذشته امید همه را برای روشهای مشابه انتقال بین انواع را افزایش می‌دهد تا توسط آن بقای بعضی حیواناتی که نوع آنها در خطر نابودی است تضمین شود مقامات باغ وحش بر ونکس امیدوار می‌باشند که همین کار را با یک نوع غزال عربی کمیاب انجام دهند. این تولد که در دو سوی آن انواع مختلف گاو قرار گرفته‌اند، حاصل یک روش بسیار جدید تلقیح است که توسط «ژانت استود» ۲۹ ساله، که یک

● یک گاو شیرده از نوع «هلستاین» پس از تلقیح مصنوعی، یک نوع گاو کمیاب هندی از نوع «گاور» زائیده است

را سرپرستی کرده بود و آن تولد اولین گاو اهلی آزمایشگاهی بود، آمبرپو» را از رحم گاو ماده خارج کرد. ۴ عدد از آنها به داخل ۴ گاو «هلستاین» ماده

دامپزشک است و همکارانش انجام شده است. در این روش برای افزایش احتمال بقای «گاور»، یک مادر مشابه از گله «گاورهای» باغ وحش انتخاب

منتقل شدند. یکی از علل این انتخاب آن بود که گوساله این نوع گاو بزرگتر از گوساله «گاور» است. هر چند سیکلهای باروری هر پنج حیوان به کمک دارو زمان‌بندی شده بود، یکی از گاوها «امبرپو» را در رحم خود نپذیرفت.

گاو دیگر بعد از پنج ماه سقط جنین کرد و سومی بعد از ۷/۵ ماه یک نوزاد مرده بدنیا آورد. ولیکن دوهفته بعد، فلاسی یک گوساله «گاور» زائید پوندی بدنیا آورد (یک گوساله «هلستاین» طبیعی حدود ۹۰ پوند وزن دارد). مقامات باغ وحش که امیدوارند که این اولین از تعداد زیادی گاور «خواهد بود که فلاسی بدنیا خواهد آورد بطرز مناسبی این گوساله قهرمان کسمرنگ را «منهار» که یک لخت هندی است و تقریباً به معنی کسی است که دل دنیا را می‌برد، (دلیر) نامیدند.

«منهار» با مادر غیر هم نوع خود تا بهار بعد باقی خواهد ماند و آنگاه او به بقیه گله گاورهای باغ وحش افزوده خواهد شد. «استوکر» در این مورد بشوخی می‌گفت: «هر چه باشد بنا نمی‌خواهیم که او رشد کند و فکر کرد که یک هلستاین است»

منتورت زاع و شغال



شغال: گفت باید کاری بهتر از نصیحت انجام بدهی.
زاغ گفت: انتظار میکشم تا بخوابد و چشم او را دریاورم.
شغال گفت: این خطر جانی دارد چرا که خواب مار بسیار سبک است و امکان دارد که جان خود را نیز از دست بدهی.
زاغ گفت: پس چاره چیست.



حکایت: نیز گفته‌اند که زاغی در کوهی بر بالای درختی خانه داشت و در اطراف آن سوراخ ماری بود. هرگاه زاغ بچه میکرد مار می‌آمد و آنرا می‌خورد. زاغ برای جلوگیری از این کار چند بار مار را نصیحت کرد و چون بند و نصیحتش بی‌فایده ماند و باز همینطور به کار خود ادامه داد. زاغ با شغال به درد و دل پرداخت.

طرح زیر را برادر سعید جابنبرگی برای پاناسان داشته اند
با تشکر از این دوست کوچولو منتظر طرح‌های تقیه
دوستان هستیم.



با دوستان کوچولو

پس می‌دونی که ما باید به یاد شهدا باشیم، می‌دونی که باید در زندگی از آنها سرمشق بگیریم. ما هم می‌خواهیم برای اینکه تو و دوستانت را بیشتر به یاد این شهدایندازیم در باره آنها چیز بنویسیم. تو هم می‌توانی ما را در این کار کمک کنی. کمک تو این است که برای ما قصه بنویسی، نقاشی بکشی، مثلاً هرچه که از خاطره پارسال به یاد هست

نوحه می‌خواندند. آنروز پدر و مادرها صبح از رادیو خبر را شنیده بودند. وقتی بچه‌ها چشم مادرشان را می‌دیدند که از اشک سرخ شده بود با ناراحتی می‌پرسیدند که: ماما چی شده؟ بابا چی شده؟

مادر جواب می‌داد: «فرزندم، بیش از هفتاد نفر از بندهای خوب خدا شهید شده‌اند. دیشب برادرهای ما، پدران و مربیان شماها با بمبی که منافقین کار گذاشته بودند کشته شدند. آنها یاور امام بودند، طرفدار مستضعفین بودند...»

آره، پارسال منافقین بدستور آمریکا دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را منفجر کردند. آنها می‌خواستند جمهوری اسلامی را از بین ببرند. حالا از آن موقع یکسال می‌گذرد، توی این یکسال تو بزرگتر شده‌ای، چیزهای زیادی یاد گرفته‌ای. تاحالا ختماً معنی «شهید» را یاد گرفتی. می‌دانی که شهید جان خودش را فدا می‌کند تا اسلام زنده بماند.

شاید هم یکی از همکلاسی‌هایت، یا از بچه‌های محل تان یکنفر یا چند نفر شهید شده باشند.

حل جدول هفته گذشته

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
ج	ب	ه	ش	ن	ب	۵	۱	۲	۳	۴	۵
۲	ک	ر	۳	۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	ر	۳	۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۴	۱	س	ب	۱	د	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۵	۱	۴	۱	د	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۶	خ	۲	ر	۵	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۷	ج	ر	ج	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۸	د	و	غ	س	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۹	و	۱	۱	س	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱۰	ل	ک	۳	ک	ش	ش	ج	۱	۲	۳	۴
۱۱	۲	ک	ت	ب	ک	ت	ک	۱	۲	۳	۴

پنجشنبه و شما

امیدواریم توضیح مختصر ما پاسخ سوال شما را داده باشد. به امید غلبه کامل قوای اسلام بر کفار و منافقین.

تهران - خواهر معصومه اسعدی

دوست گرامی همانطور که قبلاً هم عرض کرده‌ایم شما می‌بایستی موارد انتقادات خود را بطور دقیق بنویسید و نظرات خودتان را که صحیح می‌دانید در کنار آن به آگاهی ما برسانید. زیرا آنچه بنظر ما گفتنی می‌آمد در آن مقاله گفته شده است و اکنون مناسب می‌دانیم که فقط به انتقاد یا اعتراض شما مورد به مورد پاسخ بگوئیم و چنانچه اشتباه یا خطائی از ما سرزده باشد با کمال صدق آنرا جبران نمائیم. از شما بخاطر محبتی که از این طریق ابراز می‌دارید متشکریم. خداوند همه ما را به صراط مستقیم خود هدایت کند.

گرمسار - برادر علیرضا قزو

خوشبختانه تعداد آنها زیاد می‌باشد (می‌برد و با مسئولین آن مؤسسه درمورد چاپ کتابش مذاکره می‌کند، و در صورت توافق طرفین کتاب توسط همان مؤسسه چاپ می‌شود، کاری که مؤسسه انتشاراتی برای چاپ کتاب انجام می‌دهد عبارت است از:

- ۱- مطالعه و انجام اصلاحات کوچک روی متن کتاب با نظرمولف.
 - ۲- فصل‌بندی و فهرست‌نویسی برای کتاب.
 - ۳- تعیین نام و جلد مناسب برای کتاب.
 - ۴- چاپ کتاب.
 - ۵- توزیع و فروش کتاب.
- بنابراین ناتوانی‌های مولف با استفاده از امکانات و سرمایه آن مؤسسه برطرف می‌شود. فروش کتاب‌ها و درآمد آن به مؤسسه انتشاراتی تعلق دارد و در عوض آن مؤسسه مبلغی بعنوان حق‌التالیف به مولف می‌پردازد.

که پیشنهاد داداید مانند مطالب مربوط به کودکان و نوشتن روایات و احادیث معتبر مطالب مناسبی تهیه کرده و برایمان بفرستید.

ضمناً شعری که سروده بودید را به مسئول اشعار رسیده خواهیم داد تا مطالعه کند. پیروز و موفق باشید.

برازجان - برادر اصغر باصولی

لطیفه‌هایی که نوشته بودید به دستمان رسید. انشاء..... در فرصت مناسب از آنها استفاده خواهیم کرد. امید که در همه مراحل زندگی سعادت‌مند باشید.

کاشمر - برادر عباس اسدی
شعر کوتاهی که فرستادید خواندیم. آنرا برای بررسی به مسئول اشعار خواهیم داد. درمورد سئوالهایی که فرموداید توضیح زیر بنظر ما میرسد: یک کتاب پس از آنکه توسط مولف کتاب تالیف شد گاهی توسط خود مولف و اغلب توسط یک مؤسسه انتشاراتی به طبع میرسد. بدین ترتیب که مولف کتاب خود را نزد یکی از مؤسسات انتشاراتی موجود (که

بندرانزلی - برادر محمدتقی پورمتقی

برادر نامه و قطعه شعر شما رسید. امید است همانگونه که شما خدمت ناچیز ما را در مسیر خیر دانستاید در پیشگاه خدا نیز روسفید باشیم. در راهی که قدم گذاشتیم اول به فضل و نصرت خدای قادر و بعد به همگامی و مساعدت شما عزیزان دبسته‌ایم. سروده شما را به مسئول اشعار و سرودها می‌سپاریم. خدایار تان باد و پیوسته در پاسداری از حریم مقدس اسلام فیروز باشید.

کرمان - برادر محمدعلی احمدی

سلام ما را بپذیرید. ما نیز بنوبه خود برای همه سربازان امام زمان (ع) آرزوی توفیق در خدمتگزاری داریم. موارد پیشنهادها و تذکرات شما را در هیئت تحریریه عنوان نموده و نسبت به یک‌یک آنها توجه و تصمیم‌گیری لازم خواهد شد. ما نوشته شما را قدمی در راه یاری و مساعدت از جانب شما تلقی می‌کنیم و آنرا شایسته سپاس و تقدیر می‌دانیم. چنانچه می‌توانید در مواردی

انقلاب و درود بر رهبر مستضعفین جهان امام خمینی که امت خود را به سوی نور و سعادت دنیوی و اخروی رهنمون است. برادر محترم قطعه شعر شما را دریافت داشتیم آنرا به مسئول اشعار می‌دهیم. منتظر اشعار بهتری از شما هستیم.

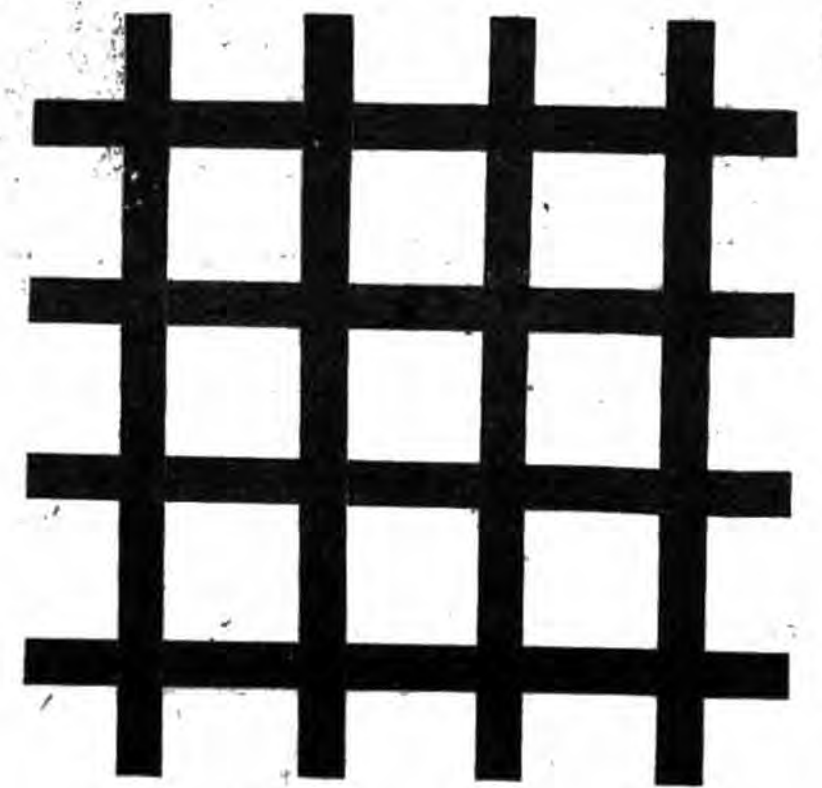
تهران - برادر بهمن ابراهیم‌زاده

ضمن سلام از جنابعالی بخاطر قدردانی و اظهار لطفتان متشکریم. طرحی که فرستاداید نگهداشته تا در موقعیت مناسب از آن استفاده کنیم. ادامه همکاری شما در این زمینه خوشنودی ما را حاصل می‌کند. توفیق شما را در انجام وظایف اسلامی از خداوند متعال خواستاریم.

ساوه - خواهر عاطفه فغانیان

نامه شما رسید. شما می‌توانید کمک خود را از طریق ارسال جدول یا هر مطلب دیگری که تهیه می‌فرمائید به انجام برسانید. منتظر نامه‌های بعدی هستیم. توفیق همه دانش آموزان را در راه خدمت به انقلاب اسلامی از خداوند خواستاریم.

پس از کشیدن ۳۱ دندان دندانپزشک میگوید: دندان کرم خورده این یکی هم نبود.



شکل مقابل - در نقاط تقاطع راههای سیاه، لکه‌های خاکستری رنگ پدیدار میشوند.

سفید هستند. روی مربع‌های سیاه دوطرف یکی از راههای سفید کاغذ بگذارید تا یقین حاصل کنید که هیچ لکه‌ای وجود ندارد. این خطای حس باصره نتیجه تباین رنگ‌های سیاه و سفید است.

شکل مقابل در نقاط تقاطع راههای سفید این شکل لکه‌های مربع خاکستری رنگ پدیدار و ناپدید میگردند، گوئی شعلهور و خاموش میشوند. اما در واقع این راهها در تمام طولشان کاملاً

ضرب المثل‌ها

یک مو از خرس بکنی، دردش میاد.
همه رو برق میگیره، مارو هم میگیره.
یکی را توی ده راه نمی‌دادند، داد و فریاد می‌کرد.
دیوار موش داره، زمین هم مگره.
سری که درد میکنه، سردرد داره.

ماهی را هر وقت از آب بگیری، لیزه
آب که سربالا بره، فواره‌ست.
مرغ همسایه، کوپنی به
هر چه بگندد، میریزنش دور
شاهنامه آخرش، پایانه

تمرین جهت تمرکز برای شمارش اعداد

در این تمرین چند زوج اعداد پنج رقمی را مشاهده میکنید باید اعداد را به شکل افقی جمع بزنید و در بخش سفید جدول بنویسید بعد از آن مجموعه بزرگتر را بوسیله ● مشخص کنید. مثال:

$$۷۲۴۶۳ = ۷ + ۲ + ۴ + ۶ + ۳ = ۲۲$$

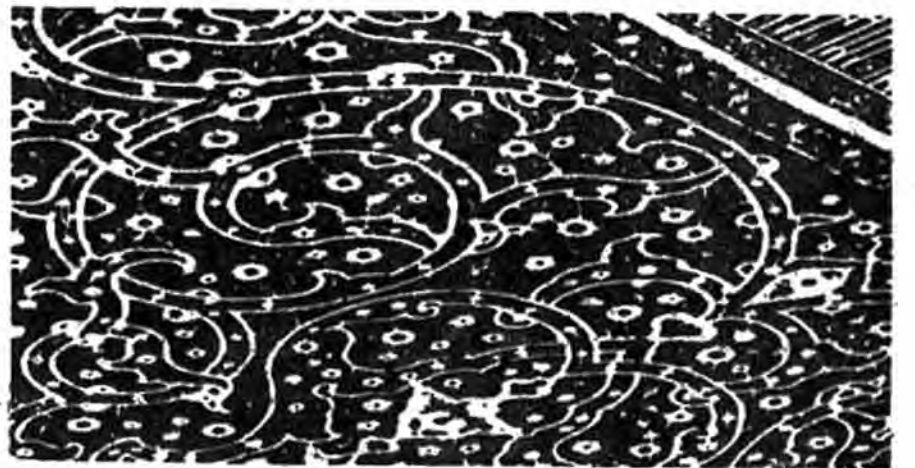
$$۸۹۱۱۲ = ۸ + ۹ + ۱ + ۱ + ۲ = ۲۱$$

که ۲۲ مجموعه بیشتر است و مشخص می‌شود. در هر اشتباه ۱۰ ثانیه از مهلت خود را کسر کنید.

انجام این تمرین برای نوجوانان ۸ تا ۱۰ ساله در مدت ۸ دقیقه مناسب است و برای نوجوان ۱۱ تا ۱۴ ساله در مدت ۳ دقیقه و ۳۰ ثانیه.

۳۲۲۸۹	۶۸۲۰۵
۴۵۳۴۹	۷۵۴۱۷
۱۵۳۷۱	۲۱۳۷۵
۵۱۳۹۴	۵۱۷۳۳
۴۳۹۲۰	۳۹۳۶۲
۶۱۸۳۱	۴۸۴۴۶
۵۳۹۶۶	۷۸۹۱۰
۵۶۹۷۳	۶۹۹۰۰
۸۴۹۰۵	۳۲۹۴۱
۶۱۹۵۶	۱۲۹۶۰

در حقیقت غیبت



بقیه از صفحه ۱۹

عفو نماید و او را از خود خشنود کند و بهتر است در مقابل غیبتی که کرده او را به نیکی یاد کند. در صورتیکه از غیبت بی خبر است و بواسطه شنیدن آن غصه‌ناک و ناراحت می‌شود و نقض غرض می‌گردد در این موارد برایش طلب مغفرت و دعا کند و از خدا بخواهد که او را خشنود فرماید چنانچه در دعای روز دوشنبه می‌خوانیم:

و اسئلك فی مظالم عبادك عندي فانما عبد من عبیدك او...
او غیبتی اغتیبته بها او... و ان ترضیه عنی بما شئت... یا ارحم الراحمین.

و از تو می‌خواهم ادای حقوقی از بندگان را که تصبیح کرده‌ام و اینک و بالش بر گردن من است. پس هر بنده از بندگان یا کنیزی از کنیزانت که حق بر عهده‌ام دارد و بناحق از او ربه‌ام، خواه در جان او، یا در آبروی او، یا در مال او بوده و خواه در عیال او و فرزند او باشد یا غیبتی که پشت سر او کرده‌ام، یا باری که بر او نهاده‌ام، از روی کجی یا خواهم دل یا خودخواهی یا خشم یا خودنمایی یا تعصب، غائب باشد یا حاضر، زنده باشد یا مرده، و اینک دستم کوتاه شده و از رد آن حق بسوی او و حلیت خواستن از او ناتوان گشته‌ام. پس از تو می‌خواهم ای آنکه به برآوردن حاجات توانائی و حاجات در برابر خواست تو مطیع و رو بسوی اراده تو پشیمان روانم.

آری از تو می‌خواهم که بر پیامبر و آلش رحمت فرستی و صاحب حق را بهر نحو که خواستی راضی گردانی و از خزاین خویش رحمت و بخشش را بمن ارزانی داری زیرا ارزش از کمال بی‌انتهای تو نمی‌گاهد و بخشش بتو زبانی نمی‌رساند ای مهربانترین مهربانان. در هر حال این مطالب، مختصر بحثی بود در جوانب غیبت. اما آنچه که مهم است آنستکه هر یک از ما باید خود از اعماق وجودمان باین باورها برسیم. ما سالیان دراز در فرهنگی استعمارزده و مسخ شده زندگی می‌کردیم و عوامل استعمار بسیاری از مفاهیم و موضوعات را که هر یک زمینه‌سازی برای رشد و تعالی‌مان بود واژگونه جلوه داده و یا بطور کلی بفراموشی سپردند. حال که بیاری پروردگار از این بسند رها شده‌ایم، شدیداً به یک انقلاب فرهنگی در همه ابعاد نیازمندیم و باید بدانیم که قبل از هر چیز این انقلاب فرهنگی در متن وجودیمان در همه جهات و ابعاد باید انجام بگیرد تا هر حرکت مفید دیگری در جامعه تسدوم و استمرار پیدا کند.

«انشاءالله تعالی»

پاورقی:
۱- در این مورد از کتاب «گناهان کبیره» آیت‌الله دستغیب استفاده شده است.

پیش از اینکه «وحشیان پوستپوش» جنگلهای اروپا، به «باروت»، این «گرد مرگ‌آور»، و «قدرت زا» دست بیایند، ملل آفریقائی در صحنه تزارع لبقه‌ها یکی از موفقترین مجموعه ملل گیتی بودند. فرهنگ‌های اصیل آفریقائی که در آن دوران ایجاد و انشاء شده‌اند فرهنگ‌های برابری شناخته می‌شوند که همزیستی انسان و محیط زیستش را بنحوی مطلوب و کامل، مسجل ساخته بودند. «فرهنگ تمبوکتو» که آوازه اصالت و قدرت آن در سرتاسر قرون وسطی و ماقبل آن همه جا طنین افکنده بود، مظهر خلاقیت، آدمیت و روحیه همزیستی مسالمت‌آمیز انسان آفریقائی است و بی‌جهت نیست که بارها ما لکم ایکس فکید و سایر رهبران نهضت‌های سیاهپوستان در جهان امروز، بارها باین فرهنگ مباحثات کرده‌اند و زیباییهای آنرا برخ مدعیان سفید پوست «تمدن نوین» کشیده‌اند و می‌کشند....

از پانصد سال پیش، یعنی از نخستین روزگار یکه ملل «سوداگر منش» اروپائی، از فیض کشف باروت، نیرومند شدند و راههای آبی و خشکی پیرامون قاره سیاه و سایر سرزمین‌ها را در اختیار خویش گرفتند، با تفنگ، مسلسل و توپ در پی غارت سرزمین‌ها و شکار انسانها برآمدند و هرجا «پا» گذاشتند، میلیون‌ها انسان را بی «سر» کردند و حمام خونها برآه انداختند و بساط چپاول گسترده کردند.

«زوبین» و «نیزه» آفریقائی، تا آنجا که مقدور بود توانست در این نبرد ظالمانه غیرعادلانه از کیان فرهنگ سیاهپوستان و تمامیت ارضی ملل آفریقائی دفاع کنند ولی آنچه بیشتر پیروزی آفرین بود و هست، سلاحهای آتشین اروپائیان با اصطلاح



مبارزه «زوبین» با «توپ»!



آفریقائیان ملل مظلوم در طول تاریخ و عرض تاریخ بوده‌اند و هستند. استعمارگران اروپائی، تمام «دکترین»های استعماری خویش را در آزمایشگاه بزرگ آفریقا، آزمون کرده‌اند، استعمار کهن، شیوه‌های ستمگری و آدم دزدی، تجارت برده، چپاول مستقیم منابع این کشورها را به

تمدن در آب‌وهوا و خاک نیست و نه زوبین و نیزه چوبین مشبک به آهن آفریقائیان مظلوم، بلکه اراده ملل زیر ستم آفریقا برای زنده ماندن و اعتقاد آنان به نیروی ایمان و توانائی مقاومت در برابر متجاوزان عامل اصلی بقای کیان فرهنگ و موجودیت ملل آفریقائی بود و هست!

بکار گرفت. عمال «استعمار نو» نیز شیوه‌های مرموز و مژورانه خود را، در همین کشورها به محک آزمون کشیدند و خود بیرون رفتند ولی دست نشانده‌گان و مزدوران خویش را حاکم بر مقدرات ملل مظلوم این سامان ساختند. چپاول منابع نیز بطور مستقیم با سرمایه گذاری‌های به اصطلاح «مشارکتی» از سرمایه‌های طبیعی مردم سود آن را یکجا بردند و می‌بردند.... و اما «امپریالیزم» نیز در پرتو سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌های میلیتاریستی خویش، روش‌های غارتگری و ستمگری خویش را نخست در همین قاره به آزمایش گذاشت و تصور می‌شود که همچنین بجلو می‌رود.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اینک روند بیدار سازی ملل آفریقائی را سرعت بخشیده و توده‌های میلیونی انسانهای محروم مستضعف و پسا برهنه سرتاسر گیتی بویژه آفریقائی را به «خویشستن خویش» باز گردانده و در آنها ایجاد طبعش و تلاش جهت مقابله با امپریالیزم و رژیم‌های دست نشانده این سیستم شیطانی، کرده است.

امروزه شاهد بپا خاستن ملل آفریقا هستیم، مشت‌ها را گره کرده‌اند تا بفرق امپریالیستهای جهان‌خوار و مزدوران آنان بگویند و روز ابطال دکترین‌های استعماری و استکباری در این قاره، بسپار نزدیک است. دیگر این قاره عظیم آزمایشگاه «دکترین‌های شیطانی استعمارگران» نخواهد بود زیرا «دوران حاکمیت هاروت» بر روان و ایمان انسانها دارد به پایان زندگی خویش می‌رسد. فجر امید مستضعفان دمیده است و خورشید آزادی و آزادی دارد طلوع میکند. مرگ بر استکبار جهانی!!

آهای دشمن! چشمت چهار تا!

آهای دشمن! چشمت چهار تا! تا حالا که هیچ غلطی نتوانستی بکنی بعد از این هم باز اگر گورت را گم نکنی همین آتش است و همین گاسه، روز و شب توی دهن‌ت می‌زنیم و سرانجام هم با اردنگی حساب‌ت را کف دست خواهیم گذاشت.

چه خیال کردی؟ فکر کردی ما همینطور می‌نشینیم و نگاهت میکنیم؟ خیر..... این تو بمیری‌ها دیگر از آن تو بمیری‌ها نیست. حالا هر قدر هم عجز و التماس کنی و شبانه‌روز «غلط کردم» بگوئی، فایده ندارد. توبه مرگ مرگ است. تو هنوز نفهمیده‌ای که دیگر نمیتوانی مثل اربابیت هرگاه و بیگاه پارس کنی و پای کسی را گاز بگیری! البته فکر میکردی که اینبار مثل روباه دزد، وارد شوی و مکارانه دست به چپاول بزنی، اما خبر نداشتی که کوچک‌بزرگ این ملت، از خواب برخاسته و الحمدلله آنقدرها چماق دارند که بزمفت بگویند و رسوایت کنند... بله چماق!! وقتی تو به کمک اوباشان زورگو با انواع بمب‌ها و موشک‌های شش‌متری به سرزمین عزیز ما حمله میکنی، ما اگر اسلحه‌ها نداشته باشیم با چوپ و چماق و یا همین دست‌ها و دندانهایمان تکه‌تکه‌تان خواهیم کرد.

با همین پایهای برهنه و دمپایی‌ها و کفش‌های لاستیکی تا هر کجا که بروی به سراغت خواهیم آمد و آنچه خورده‌ای از حلقومت بیرون خواهیم کشید. با نوک همین انگشتایمان چشمان شیطانیات را کور خواهیم کرد تا چشم طمع به آب و خاکمان ندوزی.

با همین خنده‌هایی که بر لب داریم، داغ اشک و آه و ناله را بردلت خواهیم گذاشت و کاری خواهیم کرد که هوس گراندن ما به سرت نزنند.

آهای دشمن.....

برو به اربابان «ابرنگیت» خود بگو دیگر پدر دشان نمیخوری و تنها می‌توانند از تو بعنوان عنتری برای خنداندن مردم خودشان استفاده کنند. برو به اربابانت بگو که در این روزهای آخر عمرت، دست از سرت بردارند و برای سرکچلشان فکری اساسی بکن! تو دیگر پدر دشان نمیخوری..... کارت تمام است و پیروزی از آن ماست.

حمید گروگان

